



زن؛ مظلوم همیشگی تاریخ

(جلد چهارم)

(مد ظله العالی)

◆ حضرت آیت الله محمدرضا نكونام

سرشناسه: نكونام، محمدرضا، ۱۳۲۷-
عنوان و نام پدیدآور: زن؛ مظلوم همیشگی تاریخ / محمدرضا نكونام.
مشخصات نشر: اسلام شهر: انتشارات صبح فردا، چاپ دوم: ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۴ ج.
شابک دوره: ۶ - ۴۶ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
شابک ج ۴: چاپ دوم: ۰ - ۵۱ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: زنان
رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ز ۸ ن / HQ ۱۲۰۸
رده بندی دیویی: ۴ / ۳۰۵
شماره ی کتاب شناسی ملی: ۲۸۴۶۴۰۹

ناشر: صبح فردا
نوبت چاپ: دوم تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت دوره: ۸۰۰۰۰۰ ریال
تهران - اسلام شهر - نسیم شهر - وجیه آباد
دوازدهمتری جواهرزاده - پلاک ۳۶
کدپستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵
تلفن مرکز پخش: ۱۵۷۸ ۰۲۵ ۳۲۹۰
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
شابک دوره: 6 - 46 - 6435 - 600 - 978
شابک ج ۴: 0 - 51 - 6435 - 600 - 978



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

زن

مظلوم
همیشه‌ی تاریخ

﴿ جلد چهارم ﴾

(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمد رضا نکونام

**بخش دهم:
زن در جامعه**

۱۲ فصل یکم: مظلومیت زن در جامعه
۱۲ حمایت اسلام از زن
۱۵ چهار دختر!
۱۷ دختر؛ افتخار پیامبر.....
۲۰ تولد دختر؛ خیانت مادر (!).....
۲۲ اسلام و نگرش به زن
۲۷ رأفت بیش تر حق بر زنان.....
۲۸ پسر؛ گزینه‌ی برتر جامعه.....
۲۹ مادر هفتاد پیامبر (!).....
۳۰ پسر یا دختر؟!

۳۲	مظلومیت زن و مصاحبت عشق
۳۷	تفاوت‌ها و امتیازها
۳۹	اشکال به سه ویژگی زن:
۳۹	لطافت، احساس و مطلوبیت
۴۱	پاسخ: قانون، وجدان و ایمان
۴۳	نگرش غلط و استعمار زن
۴۶	فصل دوم: زن و فعالیت‌های اجتماعی
۴۶	زن و اشتغال
۴۷	طبقات جامعه
۴۸	زن؛ موجود خانگی یا اجتماعی؟
۵۳	راحتی؛ ویژگی کار زن
۵۴	تقسیم کار
۵۶	کلفتی یا کار؟
۵۷	زن بی‌کار نیست!
۵۸	جاهلیت و دستورات مدرن دین
۵۸	دین و نیازمندی‌های نوپدید
۵۹	زمینه‌های متفاوت احکام
۶۴	اشتغال زن در جامعه
۶۴	صحبت و کلام زن
۶۵	ادله‌ی جواز
۶۵	ادله‌ی حرمت
۶۹	زمینه‌های بازدارنده
۷۱	آواز زن

۷۵	حکم دین و شرایط جامعه
۷۷	شغل‌های زنان
۷۷	الف) شغل‌های اشتراکی حلال
۷۷	اول: تعلیم و تربیت
۷۸	دوم: خوانندگی زن
۸۱	خوانندگی حرام
۸۴	سوم: نوحه‌سرایی زن
۸۷	چهارم: هنر ریسندگی و بافندگی
۸۸	پنجم: آشپزی
۸۸	ششم: پرستاری
۹۰	هفتم: عطر فروشی
۹۳	ب) حرفه‌های اختصاصی حلال
۹۳	اول: آرایش‌گری
۹۵	پیرایش و آرایش دختران
۹۷	دوم: ختنه‌ی دختران
۹۹	سوم: جراحی
۱۰۰	چهارم: مامایی و جای‌گاه ارزش‌مند آن
۱۰۲	پنجم: شیردهی و نگهداری فرزندان
۱۰۵	ج) اشتغال‌های اختصاصی حرام
۱۰۵	اول: روسپی‌گری
۱۰۵	دوم: قیادت و واسطه‌گری حرام
۱۰۷	فصل سوم: زن و مالکیت
۱۰۷	اصل مالکیت

۱۱۱	مالکیت زن و اجازه‌ی شوهر.
۱۱۳	حقّ منع شوهر.
۱۱۴	زندگی و کارهای اشتراکی.
۱۱۶	فرزند و مالکیت او.
۱۱۹	ارث و کاستی سهم زن.
۱۲۲	دیه‌ی زن.
۱۲۲	عدم تقابل انسان و پول!
۱۲۳	مرد؛ قلب اقتصادی خانه و جامعه.
۱۲۴	دغدغه‌ی مرد و آسودگی زن.
۱۲۶	قرآن، دیه‌ی زن و شبهه‌ی دینی!
۱۲۸	دیه‌ی زن و هم‌گامی عقل با نقل.
۱۲۹	برآیند.

بخش یازدهم: زن؛ عقل و احساس

۱۳۲	فصل یکم: عقل زن.
۱۳۲	نقص عقل زن.
۱۳۳	عقل و دل.
۱۳۶	عقل؛ نظری و عملی.
۱۳۹	موضوع تکلیف.
۱۴۰	عقل و جهل.
۱۴۲	برد کوتاه و بلند.
۱۴۳	پاسخ اشکال.

۱۴۳ نخستین پاسخ: تجاذب عقل و دل
۱۴۵ مرد و نارسایی عقلی!
۱۴۷ تفاوت نقص عقل با استضعاف
۱۵۰ نکوهش اکثریت!
۱۵۲ اکثریت و اهمال تعقل
۱۵۵ نقص و اهمال
۱۵۶ دوّمین پاسخ: عواطف سرشار و محدودیت اندیشه
۱۵۸ تساوی عقل یا عوام‌فریبی!
۱۶۱ فصل دوّم: زن و کاهش عبادت
۱۶۲ زن و راز و نیاز همیشگی
۱۶۳ زن و امتنان حضرت حق
۱۶۴ کاهش عبادت؛ ریاضتی هم‌راه پاداش!
۱۶۷ موضوع عام، حکم عام
۱۶۸ زن؛ موجودی عقل ربا
۱۶۹ زن؛ الماس وجود
۱۷۱ تفاوت دو عقل
۱۷۲ بشارت باد بر تو ای زن!
۱۷۴ شکوفه‌ی رستگاری
۱۷۶ علی(۷): زنان را آزار ندهید!
۱۷۸ فرآیند
۱۷۹ فصل سوّم: مشورت با زنان
۱۸۰ تست روان‌شناختی
۱۸۱ پرهیز از اضطراب

۱۸۲	خروج از مدار دور اندیشی
۱۸۴	پیش‌گیری از مخاطرات
۱۸۶	سکّان‌دار دریای مّواج زندگی
۱۸۹	عدم تفاوت زن و مرد در مشورت
۱۹۰	مشورت و شرایط مشترک
۱۹۴	موانع مشورت
۱۹۶	دو اصل الهی - اخلاقی
۱۹۹	عاطفه‌ی زن و علاقه‌ی مرد
۲۰۳	فصل چهارم: زن و شهادت
۲۰۴	شهادت زن از نظر قرآن و روایات
۲۰۹	عواطف زن و مشکلات شهادت
۲۱۲	محدودیت یا امتنان؟

بخش دوازدهم: زن و سمت‌های کلان

۲۱۵	فصل یکم: محدودیت زن و مسؤولیت‌های اجتماعی
۲۱۵	مرد و مردسالاری
۲۱۶	هم‌خوانی دین، عقل و واقعیت
۲۱۹	فصل دوّم: زن و امامت در نماز
۲۲۲	فصل سوّم: زن و قضاوت
۲۲۵	دلایل عدم صحت قضاوت زن
۲۲۵	الف) بررسی آیات قرآن
۲۲۶	ب) بررسی روایات

۲۲۶ (۱) مقبوله‌ی عمر بن حنظله
۲۲۸ (۲) معتبره‌ی ابی خدیجه
۲۲۹ (۳) روایت نبوی
۲۳۱ (۴) روایت امام باقر (۷)
۲۳۳ احکام عبادی و توصلی
۲۳۴ احکام ولایی و عادی
۲۳۵ اصل عدم صحّت قضاوت!
۲۳۵ حضور زن در دستگاه قضایی
۲۳۷ فصل چهارم: زن و زعامت دینی
۲۳۸ آزادی زن و مرد در کسب کمالات
۲۴۱ فتوا و نقل روایت
۲۴۳ الف) دلایل عقلی عدم مرجعیّت
۲۴۴ ب) دلایل شرعی
۲۴۶ زعامت دینی زن
۲۴۹ شعاع منصب‌های فقیه
۲۵۱ فصل پنجم: زن و رهبری
۲۵۳ صدارت زن و ملکه‌ی سبا
۲۵۴ ریاست زن و رکود جامعه!
۲۵۵ حکومت دختر کسری
۲۵۷ سخن آخر
۲۶۰ منابع

بخش دهم

زن در جامعه

فصل یکم: مظلومیت زن در جامعه

حمایت اسلام از زن

در دستگاه عظیم آفرینش، اگرچه هر کس و همه چیز زوج آفریده شده^(۱) و در اصل خلقت، آثار، حقوق و دیگر جهات، تفاوتی میان جنس نر و ماده نیست، ولی به طور طبیعی زمینه‌های معقولی برای ایجاد تفاوت وجود دارد که قابل انکار نیست. البته در طول تاریخ، افراد و گروه‌های بسیاری هم بوده‌اند که به دیگران به ویژه زنان - بر اساس منافع شخصی یا گروهی با دید غیرمنصفانه و یا ظالمانه و به دور از تعهد و مسؤولیت‌پذیری، نگرینسته و از آنان سوء استفاده‌های ناجوان‌مردانه کرده‌اند؛ چه بسیار افرادی که زن را برای هوس‌بازی‌های خود نگه داشته و مانند بندگان و بردگان با او رفتار می‌نمودند. با این تفاوت که برده با پول آزاد می‌شد، ولی زن همیشه در قید اسارت و بندگی باقی می‌ماند.

زن در خانه‌ی پدر و شوهر و در سطح جامعه، همواره گرفتار ناهنجاری‌های گوناگونی بوده و اکنون هم در تمام دنیا - به ویژه در کشورهای پیش‌رفته - زن به نوعی دیگر اسیر چنگال پلنگان به ظاهر انسان است. زنان هم‌چون زمانی که ارث نمی‌برده، فامیل نداشته و با چنگال صاحبان خود، زنده به‌گور می‌شدند - تا هنگام اسارت در دست دشمنان، خوار نشده و مردان را خوار نسازند - امروزه هم با مشکلات دیگری روبه‌رویند که در بسیاری از موارد کم‌تر از گذشته نیست. این موضوع آن‌گونه روشن و

۱- «و من کلّ شیء خلقنا زوجین لعلکم تذكرون؛ ذاریات / ۴۹.
و از هر چیزی دو نوع (ماده و نر) بیافریدیم تا شاید حکمت خدا را دریابید.»

مسلم است که نیازی به بیان مصادیق و آرایه‌ی شکل‌های مستهجن و لجن‌بار آن نمی‌باشد.

در ادیان تحریف شده‌ی پیش از اسلام، خبری از ارج نهادن به زن نیست؛ چنان‌که مجمع روحانیت مسیحی به طور آشکار اعلام کرد: «زن انسان است، ولی برای خدمت به مرد آفریده شده است» و هم‌چون مصادیق فراوانی که در چنین ادیان تحریفی و اقوام و ملل دیگر مرسوم بوده است.

در میان اقوام، گروه‌هایی چون یهود زنان را در ردیف مردها قرار نمی‌دادند و حتی آن‌ها را در زمان عادت، مانند جذامی‌ها و بعضی حیوانات در فصل خزان، از خانه بیرون می‌کردند.^(۱)

اسلام تنها مکتبی است که زن و مرد را در تمام شؤون و اصل حقوق انسانی، مساوی می‌داند؛ هر چند در چگونگی حقوق و ویژگی‌های آن، به‌طور طبیعی و از سر عقل و اندیشه - نه افراط یا تفریط - تفاوت قائل است، به عبارت دیگر، تساوی در حقوق آن‌ها هست ولی تشابه نیست. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^(۲) «أَتَىٰ لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مَنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ»^(۳) و «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ»^(۴).

۱- تورات شولویان، باب ۱۵.

۲- «ای مردم! به درستی که ما شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و به صورت گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا هم‌دیگر را بشناسید. گرامی‌ترین شما نزد خدا وارسته‌ترین شماست»؛ حجرات / ۱۳.

۳- «همانا کردار هیچ مرد و زنی را بی‌پاداش نمی‌گذارم»؛ آل‌عمران / ۱۹۵.

۴- «هر مرد و زنی که کار شایسته‌ای انجام دهند، در صورتی که با ایمان باشند، به بهشت جاودان وارد می‌شوند و در آن جا از روزی بی‌پایان برخوردار می‌گردند»؛ مؤمن / ۴۰.

از این آیات گران قدر، هم چون بسیاری دیگر از آیات الهی به خوبی روشن می شود که انسان ها تحت عنوان ناس (مردم) چگونه یک سانند و تنها کرامت های افراد، موقعیت ارزشی آنها را رقم می زند، پروردگار هستی بر کردار شایسته ی زن و مرد هرگز ناروایی اعمال نمی دارد و بی کم و کاست و با عنایت و امتنان کامل، پاداش کارهای آدمی را می دهد و سلامت عمل، سعادت فرد را تأمین می نماید.

اسلام با توجه به ویژگی های زن و صفات ذاتی و طبیعی او تعریف جامع، حمایت کامل و دفاع صحیح و همه جانبه ای از او دارد. این دفاع به دور از هرگونه تحقیر و ترحم نمایی، جانب داری و زن سالاری، سالوس بازی و بزرگ نمایی، سیاه کاری و سیاست بازی، هیاهو و غوغا سالاری و هرگونه اراده ی سوء و بهره کشی نسبت به زن می باشد. دفاع و حمایت دین اسلام از زن مطابق موازین عقلی و واقعیت های وجودی زن است و این دفاع و پشتیبانی - که با بیان شرح وظایف و حقوق زن، هم راه است - هنوز هم ادامه دارد؛ چرا که در این زمان هم زن به نوعی دیگر با کلمات و عناوین زیبا و نقشه های شوم شیطانی و انگیزه های خوش خط و خال، به بهره کشی و سوء استفاده دچار گشته و از مسیر فطری و طبیعی خود خارج شده است.

اکنون به نمونه هایی از این دفاع و حمایت، آن هم در بستر زمان و فرهنگ اجتماعی که زن هم چون برده و مایه ی سرشکستگی بوده^(۱) و کسی توان دفاع از او نداشته است،

۱- «و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسوداً و هو كظیم یتواری من القوم من سوء ما بشر به ايمسكه على هون ام يدسه في التراب الاساء ما يحكمون»؛ نحل/ ۵۹.

و زمانی که به یکی از آنها بشارت دختری می دادند، چهره اش از شدت خشم و غضب درهم کشیده و سیاه می شد و در عین حال، خشم خود را فرو می خورد [و از ترس رسوایی بیش تر دم نمی زد]. به خاطر تولد دختری که به او بشارت داده بودند، از قوم و قبیله ی خویش می گریخت و با خود می گفت: آیا این دختر را با دلت و خواری نزد خود نگه دارم یا آن که زنده در زیر خاک پنهانش سازم.

ناهنجاری و شدت بحران موقعیت دختران در آن زمان از این آیه به خوبی آشکار می شود. به راستی ←

اشاره می‌کنیم:

چهار دختر!

عن حمزة بن حمران: اتي رجلٌ و هو عند النبي ﷺ فأخبر بمولودٍ أصابه فتغير وجه الرجل فقال له النبي ﷺ: «مالك؟ فقال: خيرٌ. فقال: قل. قال: خرجت و المرأة تمحض فاخبرت أنّها ولدت جاريةً. فقال له النبي ﷺ: الارض تقلّها و السماء تظلّها والله يرزقها و هي ريحانةٌ تشمّها. ثمّ اقبل على اصحابه فقال: من كانت له ابنةٌ فهو مفدوحٌ و من كانت له ابنتان فياغوثاه بالله و من كانت له ثلاث وضع عنه الجهاد و كلّ مكروه و من كان له اربع فيا عباد الله! اعينوه يا عباد الله! اقرضوه يا عباد الله! ارحموه»^(۱)

خبر ولادت فرزندی را برای مردی که نزد پیامبر ﷺ بود، آوردند. رنگ چهره‌ی مرد از شنیدن این خبر تغییر کرد. پیامبر از او پرسید: «تو را چه شد؟» در جواب گفت: «خیر است.» پیامبر فرمود: «بگو.» آن شخص توضیح داد: همسرم درد زایمان داشت که از خانه بیرون آمدم. هم اکنون خبر رسید که او دختر زاییده است. پیامبر به او فرمود: «زمین او را در خود جا داده و آسمان بر سرش سایه می‌افکند و خداوند روزی اش را می‌دهد و ریحانه‌ای است که او را می‌بویی.»

آن‌گاه پیامبر رو به اصحاب کرد و فرمود: «هر کس یک دختر دارد، در رنج و سختی است و هر کس دو دختر دارد، باید به خدا پناه برد و هر کس سه دختر دارد، جنگ و جهاد و هر کار سختی از او برداشته شده است و هر کس چهار دختر دارد، ای بندگان

→ که اسلام در عصر جاهلیت و با آن موقعیت شوم، چه برخورد بلند و کریمانه‌ای با زن داشته است.

۱- کافی، ج ۶، ص ۵، ح ۶.

خدا! یاری اش دهید؛ ای بندگان خدا! به او قرض دهید؛ ای بندگان خدا! به او رحم کنید.»

این روایت از عمق نگرانی مردم نسبت به دختر داری و حمایت دین از دختران حکایت می‌کند و عمق مشکلات جامعه در آن زمان و حساسیت و درایت اولیای دین را می‌رساند.

هم‌چنین از این حدیث شریف سنگینی بار افراد دختر دار آشکار می‌شود تا جایی که در آن زمان جهاد از دوش این دسته برداشته شده و مورد ترحم دیگران قرار می‌گرفتند که تمامی حکایت از موقعیت ناگوار دختران در آن عصر می‌کند؛ زیرا افراد پسر دار به اعتبار کارآیی پسران و دوری آن‌ها از دسته‌ای از حوادث اجتماعی و یا ضداخلاقی دارای امتیاز بودند، در حالی که بر اثر عدم زمینه‌های مثبت‌کاری و رقابت‌های سالم اجتماعی، حوادث شوم و سنت‌های غلط، دختران همواره گرفتار رکود و خانه‌نشینی و حرمان بودند تا آن‌جا که پدر و مادر آن‌ها در آسیب و گریز قرار می‌گرفتند و ناخرسندی خود را از دختر دار شدن اظهار می‌داشتند؛ بنابراین، بیان و سفارش حضرت نسبت به آن زمان خاص است که جامعه برخورد مناسبی با دختران نداشته است. امروزه هم در جوامعی که چنین مشکلاتی وجود دارد، چنین برخوردهایی وجود دارد و هر جامعه‌ای که این مشکلات در آن کم‌تر باشد، این عوارض را کم‌تر داراست.

قال رسول الله ﷺ: «من عال ثلاث بناتٍ او ثلاث اخواتٍ وجبت له الجنة. فقيل: يا رسول الله! و اثنتين؟ فقال: و اثنتين. فقيل: يا رسول الله! و واحدة؟ فقال: و واحدة»^(۱)

پیامبر ﷺ فرمودند: «کسی که سه دختر یا سه خواهر را سرپرستی کند، بهشت بر او واجب می‌شود.» از ایشان پرسیده شد: «اگر دو دختر یا خواهر را سرپرستی کند، چگونه است؟» حضرت فرمودند: «بر او هم بهشت واجب می‌شود.» پرسیدند: «اگر یک دختر یا خواهر را سرپرستی کند، چطور؟» حضرت فرمودند: «او هم وارد بهشت می‌شود.»

هر چند این حدیث، جزای سرپرستی دختر و خواهر را بهشت می‌شمارد، ولی بر همین اساس، این پرسش مطرح می‌شود که چرا باید زن را چنان نیازمند ببینیم که حمایت از او تا این اندازه پاداش داشته باشد؟

در پاسخ باید گفت: جامعه‌ی آن روز، چنان آشفته و نابسامان بوده که دین به هم‌ریزی کامل و اصلاح دفعی آن را ممکن نمی‌دیده و تنها جهت حفاظت و حمایت از زن از اهرم‌های دیگر به‌ویژه اهرم معنوی، بهره گرفته است. امروزه پس از گذشت قرن‌های متمادی، بر اثر جهالت و ستم‌گری چپاول‌گران، هنوز بشر نتوانسته این مشکل را به طور کلی برطرف سازد و حقوق زن را به طور واقعی ترسیم و استیفا نماید.

دختر؛ افتخار پیامبر

عن الجارود بن المنذر، قال: قال لی ابو عبدالله ﷺ: «بلغنی انه ولدلک ابنه فتسخطها و ما علیک منها؟ ریحانه تسمها و قد کفیت رزقها و کان رسول الله ﷺ ابا بنات؛^(۱)

جارود بن منذر گوید: امام صادق ﷺ به من فرمود: با خبر شده‌ام که دختر دار شده‌ای و او را خوش نداری؛ دختر چه زحمتی برایت دارد؟ ریحانه‌ای است خوش‌بو که می‌بویی‌اش، روزی او هم ضمانت شده است و پیامبر خدا پدر چند دختر بود.»

در این روایت، حضرت خطاب به کسی که دختر دوست ندارد، تعبیرهایی بر زبان می‌آورد که از بلندای لطف و صفا، گوارایی کرامت و شیرینی رونق زن حکایت می‌کند؛ زنی که ریحانه‌ای خوش بو و افتخار پیامبر است که خود پدر چند دختر بوده است؛ هم‌چنان‌که در میان دخترانش «زهرا» است که «مادر پدر» لقب یافته است. به راستی این به چه معناست که حضرت می‌فرماید: «دختر گلی خوش بو و بوییدنی است» و یا دختری، مادر پدرش باشد. به راستی هرگز چنین عناوینی جز بر قامت جمال زن، زیبا نیست.

«عن هشام بن الحکم، عن جارود، قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: ان لی بناتٍ. فقال: لعلک تتمی موتهنّ أما انک تمیت موتهنّ فمتنّ لم تؤجر و لقیته الله عزّوجلّ یوم تلقاه و انت عاصٍ؛^(۱)

جارود گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من چند دختر دارم. حضرت فرمود: گویا آرزوی مرگشان را داری. آگاه باش! اگر چنین آرزو کنی و بمیرند، هیچ اجر و پاداشی نخواهی داشت و خداوند را در حالت یک گناه کار ملاقات خواهی کرد.»

نسبت به این روایت شریف چند امر قابل توجه و دقت است: الف) نگرانی جارود از فرزند دختر نبوده، بلکه زیادی دختران او را پریشان کرده بود. اگرچه گریز از این امر در آن زمان ممکن نبوده است، ولی امروزه بشر می‌تواند با بررسی و آزمایش کامل زن و مرد و برنامه‌ریزی غذایی و درمانی - همان‌طور که در حال حاضر در ایران توسط پزشکان انجام می‌شود - از تولد دختران پی‌درپی در خانواده و حتی در سطح جامعه جلوگیری نماید. البته در مورد تولد پی‌درپی چند پسر بدون

فرزند دختر نیز نگرانی‌هایی در خانواده پیش می‌آید که آن هم قابل مهار است.

(ب) نگرانی از چند پسر، بی وجود دختر به خاطر احساس نوعی کمبود است، ولی نگرانی از چند دختر تنها به خاطر کمبود پسر نیست، بلکه به واسطه‌ی عدم بهره‌مندی دختر از مواهب اجتماعی و توان‌مندی‌های خویش است. البته در ساختار جامعه‌ی سالم و فعال چنین مشکلی وجود نخواهد داشت.

(ج) عدم رضایت و احساس سنگینی از وجود فرزند یا فراوانی اولاد یا زیادی دختر، گذشته از حرمان معنوی، آدمی را در شمار گناه‌کاران قرار می‌دهد؛ زیرا پدر و مادر نباید بر فرزند خویش منتی داشته باشند و پندارند که هزینه و روزی و اداره‌ی آن‌ها با ایشان است، بلکه باید بدانند که خداوند به واسطه‌ی همین فرزندان است که عافیت و سلامت را به آن‌ها ارزانی می‌دارد.

(د) عنوان گناه کار به واسطه‌ی چنین ذهنیتی، حکایت از ناهنجاری شدید و بزرگی گناه کشتن فرزند است؛ چرا که بروز و پرورش اندیشه‌ی مرگ دیگران در ذهن، هم‌چون کشتن آن‌ها، گناه بسیار بزرگی است؛ از این رو حضرت ﷺ در جهت حمایت از دختر، با اهتمام بسیار، بلکه با لحن و عبارتی تند برخورد نموده و چنین ذهنیتی را در جارود به شدت سرکوب می‌کند.

(ه) تمام آن‌چه گفته شد، منافاتی با لزوم پیش‌گیری و کنترل کمی و کیفی فرزند و تناسب اولاد با موقعیت خانواده و جامعه ندارد و باید در این زمینه رعایت کامل به عمل آید. البته ما در درجه‌ی نخست به کنترل کیفی جمعیت اعتقاد داریم؛ نه کنترل کمی آن؛ چرا که صرف پیش‌گیری از تولد یا رهاسازی نسل بدون قانون‌مندی صحیح، نابسامانی‌های بسیار دیگری را به بار خواهد آورد.

تولد دختر؛ خیانت مادر (!)

عن ابراهیم بن الکرخی، عن ثقیة حدّته من اصحابنا قال: «تزوّجت بالمدينة فقال لی ابو عبدالله علیه السلام: کیف رأیت؟ قلت: ما رأی رجل من خیر فی امرأة الا و قد رأیته فیها و لکن خانتنی. فقال: و ما هو؟ قلت: ولدت جاریة. قال: لعلک کرهتها ان الله عزّوجلّ یقول: «آباؤکم و ابناءکم لا تدرّون ائیهم اقرب لکم نفعا»^(۱)

ابراهیم کرخی از شیعه‌ای مورد وثوق نقل می‌کند که او گفت: در مدینه ازدواج کردم. آن‌گاه امام صادق علیه السلام از من پرسید: ازدواجت چگونه بود؟ در پاسخ عرض کردم: همه‌ی خوبی‌هایی که از یک زن می‌توان دید، در همسرم دیدم، ولی به من خیانت کرد. امام علیه السلام فرمود: چه خیانتی؟ گفتم: دختر به دنیا آورده است. امام فرمود: گویا دختر را خوش نداری؟ خداوند می‌فرماید: «نمی‌دانید پدران و فرزندان کدام یک برای شما سودمندترند.»^(۲)

در این جا این پرسش پیش می‌آید که: استشهاد حضرت به این آیه چه تناسبی با تولّد دختر و نگرانی پدر دارد؟

در پاسخ باید گفت: بیان آیه‌ی مبارکه نسبت به دو دسته ورثه‌ی متقابل است: والدین و اولاد. ارث پدر و مادر از اولاد نسبت به ارث اولاد از پدر و مادر، کم‌تر است؛ در حالی که اتکای اولاد به پدر و مادر بیش‌تر از اتکای پدر و مادر به اولاد است، گرچه دل‌بستگی انسان به فرزند بیش از دل‌بستگی به پدر و مادر است؛ زیرا آدمی فرزند را عمل خود می‌داند، ولی پدر و مادر را عمل خود نمی‌داند، بلکه خود را عمل آن‌ها می‌داند؛ پس بر اساس قرب آدمی به فرزند گمان می‌شود که باید ارث پدر و مادر از فرزند، بیش‌تر از ارث اولاد باشد، در حالی که ارث فرزند از پدر و مادر بیش‌تر است.

۱- کافی، ج ۶، ص ۴، ح ۱.

۲- نساء/۱۱.

در این جا حضرت به این آیه استشهاد می فرمایند که شما چه می دانید کدام یک از این دو برای شما سودمندترند؛ زیرا هرچند ارث پدر و مادر از فرزند کم تر است، ولی به طور طبیعی زمینه های عاطفی و سوددهی و کارایی های مادی و معنوی فرزند نسبت به پدر و مادر - به ویژه در سال های پایانی عمر - بیش تر از پدر و مادر برای فرزند می باشد.

بنابراین با یک مقایسه ی دقیق، روشن می شود که گرچه ارث ببری فرزند بیش تر است، ولی او سود دهی بیش تری هم دارد و پدر و مادر گرچه ارث کم تری دارند، ولی در غیر مورد ارث، سوددهی کم تری هم خواهند داشت؛ گذشته از آن که فرزند با وجود سوددهی برای پدر و مادر، هزینه ی کم تری دارد، خود دارای هزینه ی بیش تری است؛ زیرا اداره ی زندگی خود و گاه مدیریت و اداره ی زندگی پدر و مادر را هم بردوش دارد و پدر و مادر مدیریت خود را هم به دست باکفایت فرزندان جوانشان می سپارند؛ پس می توان از بیان امام علیه السلام و استشهاد ایشان به این آیه نتیجه گرفت که حضرت می خواهد بفرماید: همان طور که شما نمی دانید پدران یا فرزندان، کدام سودمندترند، نمی دانید پسران و دختران هم کدام یک سودمندترند و چه بسا دختری برای پدر و مادر در زمینه های گوناگون بهتر از پسر باشد.

عن الحسن بن سعید اللّخمی قال: «ولد لرجلٍ من اصحابنا جاریةً فدخل علی ابی عبداللّهِ علیه السلام فرآه متسخّطاً فقال له ابو عبداللّهِ علیه السلام: ارأیت لو انّ اللّهُ تبارک و تعالی اوحی الیک ان اختارلک او تختار لنفسک ما کنت تقول؟ قال: کنت اقول یا ربّ! تختار لی. قال: فانّ اللّهُ قد اختارلک. قال: ثمّ قال: انّ الغلام الّذی قتله العالم الّذی کان مع موسی علیه السلام و هو قول اللّهِ عزّوجلّ: «فاردنا انّ یبدلھما ربّھما خیراً منه

زکاة و اقرب رُحماً»^(۱) ابد لهما الله به جاریةً ولدت سبعین نبیاً؛^(۲)

مردی از شیعیان دختردار شد و به حضور امام صادق علیه السلام رسید. امام او را ناراحت و خشمگین دید و به او فرمود: اگر خداوند به تو وحی کند که آیا من برایت انتخاب کنم یا تو برای خودت انتخاب می‌کنی، چه می‌گویی؟ آن شخص گفت: به خدا عرض می‌کنم: تو برایم انتخاب کن. حضرت فرمود: خداوند برای تو انتخاب کرده است.

آن گاه حضرت فرمود: به جای پسری که عالم هم‌راه حضرت موسی [جناب خضر علیه السلام] او را هلاک نمود، خداوند دختری به آن پدر و مادر داد که هفتاد پیامبر از نسل او پدید آمد و این همان گفته‌ی خداوند بلند مرتبه است: «ما خواستیم که خداوند به جای این پسر به آن پدر و مادر فرزندی شایسته‌تر و مهربان‌تر بدهد.»^(۳)

روشن است که حضرت با این بیان و بهترین استدلال، دل آن مرد را آرام می‌سازد و امکان خوبی‌های بسیار از جانب فرزند دختر را گوش زد می‌کند و به آرامی آن مرد را از دختردار شدن خرسند می‌نماید.

اسلام و نگرش به زن

پس از بیان چگونگی دفاع اسلام از زن و مبارزه با افکار پوسیده و کردار شوم و ناپسند جامعه، به نگرش و دیدگاه اسلام به زن می‌پردازیم؛ نگرشی که باید اساس شیوه‌ی عمل و برخورد هر مسلمانی باشد. با بیان این نگرش معلوم خواهد شد که کردار و منش افراد جامعه با زنان تا چه حد برگرفته از اسلام است و تا چه مقدار ریشه در آداب و سنن قومی، خرافه‌ها، انحرافات و برداشت‌های غلط دینی و سنت‌های

۱-کهف/۸۱.

۲-کافی، ج ۶، ص ۶، ح ۱.

۳-کهف/۸۱.

اجتماعی دارد.

«زینّ للنّاس حبّ الشّهوات من النّساء والبنین...»^(۱)

برای مردم، دوست داشتن تمایلات نفسانی هم چون میل به زن و همسر و هم چنین علاقه به فرزندان (دختر و پسر) زینت داده شده و جلوه‌گر شده است، و این خود یکی از اسرار آفرینش الهی است.»

زینت‌های آفریده شده‌ی خداوند در دنیا که محبوب همگان می‌باشند، از قبیل: زن، اولاد، طلا، نقره و...، در این آیه آمده که زن و فرزند به عنوان گواراترین و محبوب‌ترین آن‌ها مطرح شده و مقدّم بر تمام آن‌ها آمده است. از این کریمه‌ی الهی موقعیت زن به خوبی روشن می‌شود. گرچه این آیه در مقام بیان امور دنیایی است، ولی قرآن کریم در صدد ترسیم دنیای زیبا، گوارا و پسندیده است؛ نه دنیایی آمیخته با لجن‌باری، آلودگی، محرومیت و سوء استفاده از زنان.

«المال و البنون زینة الحیاة الدّنیاء»^(۲)

دارایی و فرزندان مایه‌ی زینت زندگی در دنیا است.»

این آیه فرزندان را زینت زندگی دنیا برشمرده و تفاوتی میان دختر و پسر نگذاشته و از هر دو با یک بیان یاد کرده است.

قال ابو عبدالله علیه السلام: «ما تلذذ النّاس فی الدّنیاء و الاخرة بلذّة اکثر لهم من لذّة النّساء و هو قول الله عزّوجلّ «زینّ للنّاس حبّ الشّهوات من النّساء و البنین» الی آخر الایة، ثمّ قال: و انّ اهل الجّنة ما یتلذّذون بشیءٍ من الجّنة اشهی عندهم من التّکاح لا طعام ولا شراب»^(۳)

امام صادق علیه السلام فرمودند: مردم در دنیا و آخرت از هیچ چیز هم چون نکاح و

۱- آل عمران / ۱۴.

۲- کهف / ۴۶.

۳- کافی، ج ۵، ص ۳۲۱، ح ۱۰.

کام‌یابی از همسران لذت نمی‌برند و این گفته‌ی خداوند است که: «دوست داشتن همسران و اولاد برای مردم زینت داده شده است.» سپس فرمودند: نزد بهشتیان هیچ چیز مطلوب‌تر از نکاح و هم‌بستری زن و مرد با یک‌دیگر نیست؛ نه خوردنی‌ها و نه آشامیدنی‌ها.»

از بیان این آیه و روایت چند امر به خوبی روشن می‌شود:

الف) محبت، شهوت، زینت و کام‌یابی، واقعیتی است که دنیا و آخرت از آن بی‌بهره نیست و فعل مجهول در آیه حکایت از فطری بودن، طبیعی بودن و الهی بودن آن دارد. کام‌یابی و لذت مورد ارزش و اهمیت است و هرگز مذموم و ناپسند نیست.

ب) در بیان حضرت گذشته از ارزشی بودن کام‌یابی و لذت، واقعیت برتری نیز وجود دارد که می‌فرماید: در دنیا و آخرت چیزی به اندازه‌ی زن گوارا نیست؛ نه خوردنی‌ها و نه نوشیدنی‌ها؛ اگرچه شراب طهور و عسل مصفا در دنیا یا بهشت باشد که هیچ یک از این‌ها گواراتر از کام‌یابی نیست.

ج) از این بیانات، حضور کامل زن در تمام شؤون دنیا و آخرت و ارزش‌مند بودن این کیمیای هستی، آشکار می‌شود که خود زمینه‌ی تمام وصول‌ها و کمالات و حقیقت سلامت و سعادت مرد را فراهم می‌کند.

«یا ایها الذین آمنوا لا تحرّوا طیبات ما احلّ الله لکم و لا تعتدوا انّ الله

لا یحبّ المعتدین؛^(۱)

ای اهل ایمان! آنچه از نعمت‌های گوارا که خداوند بر شما حلال نموده، از خود

دور مدارید و از حد تجاوز نکنید که خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.»

در روایتی که در شأن نزول این آیه‌ی مبارکه آمده، رسول خدا ﷺ از زنان با

عنوان «طیبات» تعبیر کرده است:

«ما بال اقوامٍ یحرّمون علی انفسهم الطّیبات الا اتی انام اللّیل و انکح و افطر بالّنهّار فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی»^(۱)

چه شده که برخی از شما «طیبات» را بر خود حرام کرده‌اید؟! آگاه باشید من شب را می‌خوابم و با زنان آمیزش دارم و این‌طور نیست که همیشه روزه باشم [و تمام شب را همیشه نماز بخوانم]؛ پس هر کس از سنّت من روی گرداند، از من نیست.»
این آیه و روایت ذیل آن نکات بسیاری را مطرح می‌سازد که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل ایمان را به استفاده از خوبی‌ها و پاکی‌ها سفارش می‌کند و از ترک آن نهی می‌نماید و روی گردانی از این مواهب را تجاوز می‌شمرد و ناخرسندی خود را از این امر اعلان می‌نماید.

ب) حضرت با چه صراحتی زن را از طیبات و پاکی‌ها و خوبی‌ها به حساب می‌آورد و با استنکار می‌فرماید: «چرا بعضی، خوبی‌ها را از خود دور می‌سازند!»

ج) آن بزرگوار با صراحت و به دور از سالوس و ریا، خواب شب و آمیزش جنسی و صرف غذای روز را از روش‌های خوب خود به حساب می‌آورد و ترک‌کننده‌ی آن‌ها را از خویش دور می‌سازد.

... «و منهم من یقول ربّنا آتنا فی الدّنیاء حسنةً و فی الاخرة حسنةً و قنا عذاب النار»^(۲)

کسانی از مردم می‌گویند: پروردگارا! تمام حُسن و خوبی کامل دنیا را در دنیا و خیرات آخرت را در آخرت به ما عطا فرما و ما را از عذاب آتش دور دار.»

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۶۴ ح ۳۲۰. ۲- بقره / ۲۰۱.

در روایات متعدّد، حسنه به همسر مؤمن و شایسته - زن یا مرد - تعبیر شده است. حضرت معصومین علیهم السلام گوهر تابناک دنیا را زن خوب و شایسته معرفی کرده و او را در ردیف حوریان بهشتی قرار داده‌اند.^(۱)

به راستی زن خوب چه گوهر تابنده‌ای است که هرکس دارد، چه ندارد و هر کس ندارد، چه دارد! آیا خداوند در دنیا، گوهری گران‌قدرتر از این لطیفه‌ی الهی، الهی‌عشق، کانون مهر و آموزگار ناز و دل‌بری، آفریده است؟

باید دانست که مراد از حسنه در دنیا، تنها زن یا زن زیبا و یادنیادار و با اسم و عنوان نیست، بلکه مقصود، زن مؤمن، صالح، وارسته و شایسته‌ای است که زیبایی و دارایی هم می‌تواند به او زینت بیش‌تری دهد و مؤمن و مرد شایسته هم در پی یافتن چنین گوهر تابناکی است. اهل دنیا از چنین معنایی به دور و از این گنجینه‌ی الهی در دنیا بی‌بهره‌اند؛ چنان‌که پیش از همین آیه‌ی مبارکه نسبت به آن‌ها چنین آمده است:

«فمن الناس من يقول ربنا اتنا فی الدنیا و ما له فی الاخرة من خلاقٍ»^(۲)

دسته‌ای از مردمان هستند که می‌گویند: خدایا! در دنیا به ما بده [ولی نمی‌گویند: چه بده و یا حسنه بده معلوم نیست متعلق عطا چیست] و در آخرت برای آن‌ها چیزی نیست. «در این آیه برای این افراد خیر دنیا نفی نمی‌شود، ولی این امر حسنه را برای آنان اثبات نمی‌کند؛ پس با آن که این دسته هم خیر را از خدا می‌خواهند و خدا هم آن‌ها را از نعمت‌های دنیا محروم نمی‌سازد، ولی چون معرفت، ایمان و شایستگی بالایی ندارند، نه حسنه می‌خواهند و نه خدا به آن‌ها چنین درّ تابناکی را عطا می‌کند. بنابراین ممکن است نعمت‌های الهی نصیب اهل دنیا هم شود، ولی حسنه امر دیگری است که

۱- و فی بعض الروایات: «حسنة الدنیا المرأة الصالحة و فی الاخرة الحوراء»؛ بحار، ج ۸۶ ص ۱۱۹.

۲- بقره/۲۰۰.

اهل دنیا لیاقت و تحمل داشتن آن را ندارند.

آری، دسته‌ای از زنان مؤمن و صالح از چنان شایستگی ای برخوردارند که درخور هم‌جواری اولیای الهی و مؤمنان وارسته‌اند؛ اگرچه ممکن است در عالم واقع، چنین امری تحقق نیابد و گاهی مؤمن گرفتار زن بی‌ایمانی گردد و زن با ایمانی اسیر مرد ناهلی شود که این امر، ابتلا و امتحان الهی را در بردارد.

«أَنَا اعطیناک الکوثر؛^(۱)»

[ای پیامبر!]: همانا ما به تو «کوثر» و «تنها خیر کثیر» را عطا نمودیم.

بر اساس شواهد و روایات، در این آیه، خداوند به حضرت زهرا(س) به عنوان تنها خیر کثیری که به پیامبرش داده است، اشاره می‌کند؛ چراکه کوثر نه تنها خیر زیاد و یا زیادتر، بلکه سرچشمه‌ی خیر است که منحصر به آن بانوی دو عالم می‌باشد. این تنها سوره‌ای است که در شأن آن بزرگوار و تمام آیاتش مخصوص آن حضرت و نابودی دشمنان اوست. ایشان زنی است که ناموس حق، روح دیانت و مقاومت، عصمت پاکان و تنها مظلومه‌ای است که بدی‌ها و زشتی‌ها را با تمام چهره‌ی کریهش افشا نمود.

رأفت بیش‌تر حق بر زنان

قال رسول الله ﷺ: «انّ الله تبارک و تعالی علی الاناث ارف منه علی الذکور و ما من رجل یدخل فرحاً علی امرأةٍ بینه و بینها حرمةٌ الاّ فرّحه الله تعالی يوم القیامة؛^(۲)»

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: رأفت و رحمت خدا بر زنان بیش از مردان است و مردی که زنی از محارم خویش را شاد سازد، خداوند او را در قیامت شادمان خواهد کرد.

۱- کوثر/۱.

۲- کافی، ج ۶، ص ۶، ح ۷.

رأفت و مهربانی بیش تر با زنان، تا حدّی که شادمانی حق و شاد سازی اهل لطف و مهربانی را به دنبال آورد، خود دلیل بر اهمّیت زن و ارج مندی زنان، این تجلّیات جمال الهی، است. باید همگان به زن ها با دید کرامت و رأفت بنگرند و چنین دیدی زیان طبیعت عالم و آدم و مقتضای صفا و صمیمیت انسان و خرسندی زن و حضرت پروردگار است.

عن کلب الصیداوی قال: قال لی ابوالحسن علیه السلام: «اذا وعدتم الصّبیان فسفوا لهم فأنهم یرون أنّکم الّذین ترزقونهم إنّ الله عزّ وجلّ لیس یغضب لشیءٍ کغضبه للنساء و الصّبیان»^(۱)

کلب گوید: امام کاظم علیه السلام به من فرمود: به وعده هایی که به بچه ها می دهید، وفا کنید؛ بی تردید آنان شما را روزی دهنده ی خویش می بینند. خداوند بلندمرتبه برای هیچ چیز همانند آزار و ناراحت کردن زنان و کودکان خشمگین نمی شود.

در این روایت شریف، گرچه سخن از وفای به عهد نسبت به کودکان است و این امر دختر و پسر ندارد، ولی در ظرف تعلیل، ناخرسندی پروردگار نسبت به نگرانی زنان و کودکان مطرح می شود که این خود حکایت از اهمّیت آنان دارد.

پسر؛ گزینه ی برتر جامعه

ظلم دیگری که به علت نگرش های غلط در جوامع مختلف به زن شده است، برتری دادن جنس پسر بر دختر است. امروزه هنوز رسوبات این نگرش نادرست در سطح جامعه به چشم می خورد، در حالی که از دیدگاه اسلام چنین برتری ذاتی وجود ندارد؛ از این رو اسلام نه تنها با زنده به گور کردن دختران مبارزه کرد، بلکه جای گاه واقعی دختران را در سطح اجتماع مورد اهتمام قرار داد و حتّی در مواردی ارزش دختر را از

پسر بالاتر دانست. آن چه در نظر این مکتب پویا مهم است، چگونگی تربیت فرزند است؛ نه پسر و دختر بودن او.

البته آسیب پذیر بودن دختر در جوامع امروزی به علت شرایط خاص اجتماعی، قابل انکار نیست، ولی این امر علت برتری پسر بر دختر نیست، بلکه از شرایط بد و ناهنجار اجتماعی حکایت می کند. اکنون ما به چند نمونه از ارزش گذاری دین به دختران به اختصار اشاره می کنیم؛

مادر هفتاد پیامبر (!)

«و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیاناً و کفراً فاردنا ان یبدلھما ربھما خیراً منہ زکوۃ و اقرب رحماً»^(۱)

و اما آن پسر را که هلاک گردانیدیم، به خاطر این بود که پدر و مادرش مؤمن بودند و ترسیدیم او طغیان و سرکشی کند و آن دو را گمراه نماید؛ پس خواستیم که به جای آن پسر، خیری بهتر و نسلی پاک تر به آن ها عطا کنیم.»

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

«ابدلھما اللہ عزوجل مکان الابن ابنۃ فولد منها سبعون نبیاً»^(۲)

خداوند عزوجل به جای آن پسر، دختری به آن پدر و مادر عطا فرمود که هفتاد پیغمبر از نسل او متولد شد.»

بیان کرامت ها - که ظهور هفتاد پیامبر و نسبت آن به یک دختر به جای پسر است - منتهای ارج نهادن به زن است؛ همان طور که قرآن کریم نسبت به حضرت مریم (س)

۱- کھف / ۸۱ و ۸۰.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۹۱، ح ۴۷۳۸.

می فرماید:

«لیس الذکر کالانثی»^(۱)

هیچ پسری نمی تواند موقعیت مریم را داشته باشد؛ مریمی که مادر عیسی علیه السلام است، و یا «کوثر» که هویت عصمت، اساس امامت و مادر پدرش می گردد و «امّ ابیها» است.

پسر یا دختر؟!

در این جا ممکن است نسبت به آیه ی «و لیس الذکر کالانثی»^(۲) (فرزند پسر مانند دختر نیست)، این شبهه پیش آید که: قرآن کریم به صراحت میان زن و مرد تفاوت قائل شده و به زبان مادر حضرت مریم (س) می فرماید: پسر هم چون دختر نیست؛ زیرا دختر مشکلاتی دارد و به کار حرم نمی آید و من نمی توانم او را به خدمت خانه ی تو واداشته و نذر خود را ادا کنم.

در پاسخ باید گفت: اگر این اشکال درست باشد، می بایست مادر مریم (س) می فرمود:

«لیس الانثی کالذکر»^(۳)

دختر هم چون پسر نیست که به کار حرم آید. پس تمام این اشکال از آن جا ناشی می شود که این بخش از آیه را سخن مادر مریم بگیریم؛ در حالی که این بخش کلام خداوند است؛ زیرا هنگامی که مریم به دنیا آمد، مادرش نیت خیر خود را نقش بر آب دید؛ چون فرزند او دختر بود و به گمانش به کار دیر و حرم پروردگار نمی آمد. در این هنگام خداوند مادر مریم را آگاه ساخت که این گمان را از خود دور کن؛ زیرا من این

۱- آل عمران/۳۶.

۲- همان.

۳- همان.

دختر را برای کاری می‌خواهم که هیچ پسری توان انجام آن را ندارد. من می‌خواهم از این دختر، پسری بدون پدر بیافرینم و این کار هیچ پسری نیست که بدون زن، فرزندی به دنیا آورد، ولی دختری هم چون مریم (س) می‌تواند بی‌شوهر، عیسی را به دنیا آورد؛ پس «لیس الذکر کالانثی؛ پسر هم چون دختر نیست که بتواند چنین کاری کند؛ نه این‌که پسر از دختر بهتر است.» آری، در غیر این صورت، آیه از معنای خود دور شده و در آن «تحریف معنوی» صورت می‌پذیرد.

عن محمد بن سنان، عن حدیثه قال: «کان علی بن الحسین علیه السلام اذا بشر بالولد لم یسأل اذکر هوام انثی حتی یقول: اسوی؟ فان کان سوياً قال: الحمد لله الذی لم یخلق منی شیئاً مُشوَّهاً؛^(۱)

هرگاه به امام سجاد علیه السلام مژده‌ی فرزندی داده می‌شد، پیش از آن که پرسد دختر است یا پسر، می‌فرمود: آیا سالم و پیراسته از عیب است؟ اگر جواب مثبت بود، می‌فرمود: سپاس خدای را که از من موجودی ناقص و ناهنجار نیافرید.

در این جا حضرت از سلامت فرزند می‌پرسد که از آن در می‌یابیم پدر و مادر نسبت به آن مسؤولند و باید حساس باشند؛ چرا که فرزند عمل آن‌هاست و در صورت بروز مشکل، گذشته از آن که بر خود آنان کاستی عارض می‌گردد، علیت آن‌ها نسبت به مشکل هم مطرح است و با سلامت فرزند، این مشکل و اتهام از آن‌ها دور می‌شود؛ از این رو پدر و مادر باید پیش از انعقاد نطفه تا نهایت نسبت به فرزند بی‌تفاوت نباشند و احساس مسوولیت کنند؛ چنان‌که حضرت به جهت سلامت فرزند حمد و سپاس خود را تقدیم حق می‌نماید.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «البنات حسنات و البنون نعمة فأنما یناب علی الحسنات و یسأل عن النعمة؛^(۲)

۱- کافی، ج ۶، ص ۲۱، ح ۱.

۲- کافی، ج ۶، ص ۶، ح ۸.

امام صادق علیه السلام فرمود: دختران، حسنه (خوبی و نیکی) و پسران نعمتند. به خاطر حسنه پاداش می دهند و از نعمت (گشایش و امکانات) بازخواست می کنند. این روایت، مقایسه‌ی دختران و پسران را بر مبنای تفاوت خوبی‌های کردار و نعمت‌ها استوار می‌سازد که خوبی‌ها پاداش دارد و آدمی نسبت به نعمت‌ها بده‌کار می‌شود و مورد پرسش قرار می‌گیرد. آری، فرزندان خیرات و کمالاتند، ولی دختر و پسر، هر یک آثار خاص خود را دارند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «نعم الولد البنات ملطفاتٌ مجهزةٌ مونساتٌ مبارکاتٌ مقلیاتٌ؛^(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دختران چه خوب فرزندان هستند! نرم و سازگار، کمک‌رسان و فراهم‌ساز، انس‌گیرنده و الفت‌پذیر، پرخیر و برکت و سلامت بخشند. در این روایت، چنان از حضرت اوج شور و شوق و لطف و صفا نسبت به دختران ظاهر می‌گردد که گویی تنها، پیامبر صلی الله علیه و آله کرامت و هویت شیرین آنان را شناخته و خوبی‌هایشان را یافته است؛ چنان‌که تمام صفات مهر و محبت و عشق و پاکی را به آنها نسبت می‌دهد؛ و از بیان ایشان در می‌یابیم که چرا در صدر حدیث، خوبی را مخصوص آن‌ها دانسته و فرموده است: «نعم الولد البنات» که مفهومش این است: پسران چنین گوارا نیستند.

مظلومیت زن و مصاحبت عشق

در زمینه‌ی مظلومیت زن نیز می‌توان به آیات پایانی سوره‌ی مبارکه‌ی «عبس» نگاه گذرایی داشت:

«فاذا جاءت الصّاحّة يوم يفرّ المرء من اخیه و امّه و ابيه و صاحبتّه و بنیه لکلّ امریٍ منهم یومئذٍ شأنٌ یغنیه؛^(۱)

هنگامه‌ی قیامت، تمام افرادی که کم آورده و به دیگران بده‌کارند، فرار می‌کنند؛ مرد از برادر که پشتوانه‌ی او بوده و از مادر مهربان و پدر و زن و فرزندان، همه و همه فرار می‌کند.» در این میان، اشاره‌ی قرآن به فرار مرد از زن است؛ زیرا مرد وام‌دار و بده‌کار همسر خویش است. مرد ظلم کرده، او را آزرده و زن آسیب‌پذیر را هر طور که خواسته و توانسته، نگران و زخمی و دل‌خسته و نالان نموده و حال از او فرار می‌کند، ولی قرآن نمی‌فرماید که زن از شوهرش فرار می‌کند؛ چون او بده‌کار نیست تا فرار کند. البته زن تحت عنوان «مرثه» ممکن است از برادر، مادر، پدر و فرزند فرار کند، ولی در قرآن کریم چیزی نسبت به فرار از شوهر نیامده است؛ از این رو مردها باید به فرار فردای قیامت از زن، این بستر محبت و نهال عشق بیندیشند و ناسپاسی و ستیز کم‌تری نسبت به این مظلوم همیشه‌ی تاریخ روا دارند.

خوب است در این جا اشاره‌ی دیگری در این زمینه داشته باشیم.

آیات ابتدایی سوره‌ی معارج می‌فرماید:

«یوم تکون السّماء کالمهل و تکون الجبال کالعین؛^(۲)

روزی که آسمان چون فلز گداخته می‌گردد و کوه‌ها چون پشم متلاشی می‌شوند،»

«ولا یستلّ حمیمٌ حمیماً؛^(۳)

هیچ دوستی از دوستی پرس‌وجو ندارد.»

«یودّ المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذٍ بنیه و صاحبتّه و اخیه و فصیلته

الّتی تؤویه و من فی الارض جمیعاً ثمّ ینجیه؛^(۴)

۲- معارج/ ۹ و ۸.

۱- عبس/ ۳۷ - ۳۳.

۴- معارج/ ۱۴ - ۱۱.

۳- معارج/ ۱۰.

مرد مجرم برای گریز از آن عذاب هولناک حاضر است فرزندان، همسر و برادر و قبیله‌اش را که همیشه از او حمایت می‌کردند، فدا کند و حتی همه‌ی بشر را مایه‌ی نجات خود گرداند.»

این مرد خودخواه است که وقتی مجرم و گرفتار می‌شود و بر اثر غفلت و گناه کم می‌آورد، حاضر است همه‌ی هستی را در راه نجات خود فدا کند و گویی همه را از آن خود می‌داند که برای نجات خویش از آن‌ها مایه می‌گذارد، ولی زن، این مظلوم همیشه‌ی تاریخ، چنین کاری نمی‌کند. در دنیا هم مرد گمان می‌کند مالک زن و فرزندان است - چنان‌که می‌گوید: من هزینه‌ی آن‌ها را تأمین می‌کنم - ولی زن چنین اعتقادی نسبت به خود ندارد؛ در حالی که مردها باید بدانند به واسطه‌ی همین زن و فرزندان است که حرکت می‌کنند، قدرت و تلاش می‌یابند، زنده می‌مانند و زندگی می‌کنند؛ پس می‌بینیم که زن از زندگی مایه نمی‌گذارد، بلکه خود را هم فدا می‌کند، ولی مرد چنین نیست و می‌خواهد زندگی و افراد را فدای خود کند. البته حساب افراد سالم و انسان‌های وارسته و مؤمن از این برداشت جداست.

از این آیه می‌توان استفاده کرد که همه چیز زن، مرد است؛ از این رو از او نمی‌گذرد و هنوز آن حالت وابستگی و دل‌بستگی و حتی وحدت خواهی زن در قیامت - که ظهور دنیاست - باقی است، ولی مرد این‌گونه نیست و به هر دلیلی - خصوصیت سعی و جمعی باشد یا تعدد و تنوع آمال - همه چیز مرد، زن نیست؛ از این رو زن را، بلکه همه چیز را و می‌گذارد. از همین جا می‌توان استفاده نمود که خودخواهی مرد بیش از زن است و در دنیا هم که زن را می‌خواسته، برای خود و تمایلات و راحتی خویش می‌خواسته است. آری! تنها برای خود، زن را می‌خواسته و این حالت خودخواهی در آن‌جا - که ظهور دار فنا و بقای چهره‌ی فانی دنیاست - با تلنگر الهی و ناز شصت حق به تمام چهره، رخ می‌نماید و به ظهوری ابدی می‌رسد تا مرد - به اصطلاح - سالار، این

خودخواه پنهان‌کار و این خودپرست بی‌عار که در دنیا با هزار ترفند دم از عشق می‌زد، رسوا شود؛ اما آیا همه‌ی مردان چنینند؟ هرگز.

از تعبیر «صاحبه» به جای «امرئته» در این آیات شریفه می‌توان استفاده کرد که مرد در قیامت و هنگامه‌ی شداید، از زنی که هم‌راه و هم صحبتش بوده، می‌گذرد، بلکه او را فدا می‌نماید. این امر علاوه بر این که بی‌وفایی و راحت‌طلبی مرد را می‌رساند، هول و هراس و هیمنه‌ی قیامت را هم حکایت می‌کند. به راستی چه محشر عظیمی است که آدمی، قرار هم راهی و مدار صحبت را هم از یاد می‌برد! چنان‌که پیش‌تر فرمود:

«ولا یسئل حمیمٌ حمیماً»^(۱)

وقتی دوستی گرم و ارتباط گرماگرم آن‌جا چاره‌ساز نیست، دیگر از حب و محبت معمولی چه انتظار!

نکته‌ی دیگر آن که قیامت، مقطع قطع وابستگی‌ها به اقسام آن - جز وابستگی زن، این وجود یک پارچه دل - است. ابتدا وابستگی به فرزند قطع می‌شود - که شدیدترین وابستگی است - سپس وابستگی به زن - که کم‌تر از آن است - آن‌گاه وابستگی به برادر - که یک‌سان و طرفینی است - و آن‌گاه وابستگی‌های عمومی و دورتر از قوم و قبیله تا تمام اهل زمین. آری، پیام دیگر این آیه قطع تمام وابستگی‌ها در عرصه‌ی قیامت است که «یوم الفصل»^(۲) است.

از فدای «مَن فی الارض جمیعاً» هم می‌توان استفاده کرد که آدمی چون تنها به ارض دست‌رسی دارد و عرصه‌ی تاخت و تاز او زمین است، همه‌ی «مَن فی الارض» را می‌خواهد برای نجات خود فدا کند؛ پس چنین موجودی اگر به غیر ارض هم

۱- معارج/۱۰.

۲- اشاره به آیه‌ی شریفه‌ی «ان یوم الفصل کان میقاتاً؛ نبأ/۱۷.

همانا روز جدایی (قیامت) جای‌گاه حضور همگان است.»

دست‌رسی داشت، به‌طور حتم چنین کاری می‌کرد؛ چون در زمین، هیچ کس از دست او در امان نماند و آماج خودخواهی اش شد.

* * *

اکنون پس از بیان نمونه‌هایی از نگرش مثبت دین اسلام به زن، شاید این پرسش به ذهن آید که: اگر اسلام از زن حمایت کرده است، پس چرا در موضوعات اجتماعی، زن را هم پایه‌ی مرد نمی‌داند؟

در پاسخ این پرسش باید گفت: اشکالاتی که در موضوع زن به اسلام و قرآن کریم شده است، پاسخ‌های مناسبی دارد که بعد از بیان آن به‌طور قطع خواهیم دید که اساساً هیچ یک از آن‌ها اشکال نیست، بلکه ناشی از توهمات و ذهنیت‌های نادرست و عدم درک صحیح احکام اسلام است.

توهمات‌ی که درباره‌ی زن نسبت به دین مطرح می‌شود، از دو بخش خارج نیست: دسته‌ای از موضوعات و احکام، آن‌طور که شنیده شده، نیست و دسته‌ای آن‌گونه که گفته شده، هست و باید همان‌گونه هم باشد، ولی حکمت یا چگونگی آن برای همگان به‌طور واضح و آشکار معلوم نگردیده است.

حال در این مباحث باید به جایی رسید که بر فرض اگر شریعت هم به این احکام فرمان نمی‌داد، ما از نظر عقلی آن را می‌پذیرفتیم؛ چرا که از دیدگاه عقل این احکام باید همین‌گونه باشد. البته بخشی از اشکالات مطرح شده درباره‌ی زن مربوط به جامعه و ناشی از مشکلات آن است که تنها با رفع فساد و ناهنجاری‌های جامعه قابل رفع می‌باشد.

اکنون ما آن دسته از توهمات‌ی را که تاکنون در این کتاب مطرح نکرده‌ایم - مانند: محدودیت شغل و فعالیت‌های اجتماعی زن و محدودیت مالکیت، ارث و دیه‌ی زن - به اختصار آورده و پاسخ می‌دهیم تا معلوم شود که همه‌ی احکام دین - به‌ویژه احکامی که

درباره‌ی زن وارد شده - بر پایه‌ی ضرورت‌های عقلانی است و در همه حال، دین اسلام از زن حمایت کرده است. برای این منظور ابتدا به چند مقدمه اشاره می‌کنیم:

تفاوت‌ها و امتیازها

انسان موجودی دارای شعور و اراده است و جهان هستی زمینه‌ی وصول او به کمال می‌باشد و این جهتی مشترک میان زن و مرد است. زن و مرد می‌خورند، می‌خوابند، راه می‌روند، نفس می‌کشند، می‌اندیشند و سخن می‌گویند؛ این‌ها جهات عمومی است و در بسیاری از این جهات، حیوانات هم به نوعی با آدمی مشترکند؛ زیرا انسان، خود زیر مجموعه‌ی عنوان حیوان و یکی از جان داران است.

با آن که زن و مرد، هر دو، انسان کامل و دارای عقل و شعور، اراده و اختیار، توان تصمیم‌گیری و انتخاب، قوه‌ی شور و احساس و محبت و نفرت و بی‌شماری از صفات، استعدادها و توان‌های اشتراکی دیگرند، ولی با توجه به شخصیت، ساختار وجودی و کیفیت آفرینش هر یک، امتیازات و ویژگی‌هایی هم برای هر کدام وجود دارد. بعضی از امتیازات زن عبارتند از: قوت بیش‌تر در احساس، شدت عواطف، توان و شور فرزندپروری، مطلوبیت، جمال و شوق دهی به انگیزه‌های روانی مرد. برخی امتیازات مرد هم عبارتند از: توانایی در عقلانیت و مدیریت، برتری در امور طبیعی و جسمی، آمریت (پیش‌تازی در حوادث و سرداری جامعه) و توان‌مندی بیش‌تر در جهات اجتماعی و کارهای سنگین.

به طور کلی در زن و مرد ویژگی‌هایی وجود دارد که تکرار و یکی بودن آن دو رانفی می‌کند و همین تفاوت‌ها و ویژگی‌ها عامل مکمل بودن هر یک نسبت به دیگری است. این دو بدون یک‌دیگر در تحقق و تکوین و استمرار حیات انسانی مشکل پیدا خواهند کرد؛ گذشته از آن که با نبود مرد، زن نیز ارزش نخواهد داشت و با نبود زن، مرد هم

ارزش ندارد؛ پس در یک کلمه باید گفت: با نبود یکی، دیگری نیز نمی‌تواند باشد و این است معنای تکمیل و استكمال هر یک از زن و مرد نسبت به دیگری. نبود زن یا مرد، مساوی با نفی کل انسان است و انسان و جامعه بی هر یک از آنها هرگز تحقق و دوام نخواهد داشت. هر کدام از زن و مرد، با خصوصیات اشتراکی و ویژگی‌های فردی، انسان کاملند، اگر چه زنان، مطلوبیت و مردان، اندیشه‌ی طالبیت را در هویت خود به طور غالب دارا هستند.

اشکال به سه ویژگی زن:

لطف، احساس و مطلوبیت

از نقطه نظر فلسفی و روانی سه ویژگی عمده برای زن وجود دارد: لطف، احساس و مطلوبیت.

زن به اقتضای خلقت ظریف و ساختار پیچیده و اعجاب برانگیزش از ویژگی‌های مطلوب، ممتاز و خوش آیندی برخوردار است که به او حسن و زیبایی، کمال و دل آرای و ترنم و شکوفایی بخشیده است.

انسان به طور کلی موجودی با احساس است. مرد هم احساس دارد و قلب او از عاطفه، ابتهاج، مهرورزی و هم‌چنین کینه و نفرت برخوردار است، اما این زن است که به خوبی این گوهر بی بدیل را از مرد ربوده و به وفور از آن بهره‌مند است. زن نه تنها احساس، بلکه عواطف سرشار و بی‌کران دارد. زن موجودی احساس‌مدار است و احساس و عاطفه‌ی او در مواقع بحرانی بر قوت عقل و خردش چیره است. رفتار و برخورد، اراده و تصمیم و انتخاب، رد و تأیید، گریز و گرایش، مهر و محبت و خشم و خشونت زن، همه و همه، بیش‌تر بر مدار عواطف و احساس او می‌چرخد تا بر گرد خرد و عقلانیتش.

از زاویه‌ای دیگر، ویژگی آشکار و تمام‌عیار روحی - روانی و حتی جسمانی زن «لطف» است. جسم و روح و دل و جان زن سرشار از ظرافت و لطافت است. حقیقت روان و درون این تجسم زیبایی، هم‌چون پیکره‌ی اندامش، لطیف و ظریف و تماشایی است.

نگاه نرم و لطیف، صدای آرام و ظریف و رفتار و حرکات سرشار از حسن و هنر و ظرافت، از این موجود جذاب، زیبا و زیبایی آفرین، وجودی سراسر لطافت و نرمش پدید آورده است.

زن هم چون آفریدگارش لطیف است و قامت او در زمین، آئینه‌دار لطف بی‌کران و لطافت بی‌مانند حق است؛ از این رو تمام حرکات و سکنات، نگاه و نمود و سخن سکوت او ظهور این لطافت و نرمش و جاذبه‌ی شگفت و اسرارآمیز است.

دیگر امتیاز و خصلت این آئینه‌ی جمال، صنم زیبایی و پرده‌دار شور و شیدایی، «مطلوبیت» است. خداوند جمیل، ساختار و ساختمان زن را به گونه‌ای طراح‌ی و چهره‌پردازی نموده که تمام حالات و حرکات زن برای مرد - به عنوان هم‌راه و هم‌ساز او در گردونه‌ی آفرینش - مطلوب، خواستنی و دوست داشتنی است. مرد، بی‌زن در زمین گم شده‌ای دارد و در آسمان چیزی که با او برابری کند، به چنگ نمی‌آورد و به راستی هستی هم بدون زن، گوهری نایاب را گم و نایافته احساس می‌کند.

زن، مطلوب مرد و جلای آفرینش است و به حق، هیچ مخلوق زمینی از دارایی زمین برای مرد، مطلوب‌تر، دل‌آراتر، شیرین‌تر و نازنین‌تر از زن وجود ندارد.

زن برای مرد، مطلوب، خواسته و خواستنی است و طلب، اراده، رغبت و تمایل مرد با قوت تمام به او برمی‌گردد و او خود نیز به خوبی از این راز آشکار و نهان و حقیقت پیدا و پنهان آگاه است و با آن در درون و برون، هم‌راهی و هم‌رازی و هم‌نوایی دارد. زن می‌داند که وجودی مطلوب دارد و وجود و موجودی‌اش مطلوب مرد است و این را حقّ مسلّم و طبیعی خود می‌شمارد؛ از این رو با این دارایی طبیعی و امتیاز برجسته و بی‌رقیب، ساز و نوا دارد و بدان می‌نازد و اگر بتواند، به راستی دوست دارد مرد، سرمایه‌ی دل و جان مایه‌ی درون خود را بر سر آن ببازد و همه‌ی احساس و عشق و عواطف او را با وجود تمام توان و اقتدار و هوش‌مندی مردانه در برابر ظرافت و مطلوبیت زنانه‌ی خویش به خاک افکند و به خود و زیبایی‌اش، جذابیت و رنگ و نوایش و ساز و ناز و نیازش سرگرم سازد و مرد را دل‌باخته و جان‌سپرده‌ی خویش ببیند و خلاصه از او دل‌بری کند و برای همیشه دل‌دارش باقی بماند.

اکنون با توجه به این سه ویژگی برجسته و آشکار ممکن است اشکال شود: آیا این ویژگی‌ها، خود عامل استثمار زن در جوامع گوناگون توسط افراد فرصت طلب و گروه‌های سودجو نیست و آیا انگیزه‌ی استثمار را در مرد تحریک نمی‌کند؟ چرا که هر جا حکم باشد، علت نیز وجود دارد.

اصولاً اقتضای زن بودن، همان ویژگی‌های زن است؛ اگر این ویژگی‌ها برای زن نبود، جامعه او را به عنوان یک موجود مطلوب دنبال نمی‌کرد و مردان آلوده و آزمند به او طمع نمی‌ورزیدند؛ مانند: گلابی، سیب و دیگر میوه‌ها که اقتضایشان همان خوردنی بودن آن‌هاست و جز خورده شدن کاری از آن‌ها بر نمی‌آید.

آیا زن جز بهره‌برداری از این ویژگی‌هایش توسط مرد چیز دیگری می‌تواند باشد؟ اگر زن، زیبایی، لطافت، احساس و مطلوبیت نداشت، آیا مورد توجه قرار می‌گرفت؟ آیا زن به وجود آمده است تا مانند میوه خورده شود؟ پس در این صورت زن غایتی جز نابودی در چنگال مرد نخواهد داشت و تحقق او مساوی پایان اوست؛ زیرا جز بهره‌برداری و بهره‌کشی از او خاصیت دیگری برایش وجود ندارد. آخر و آخرت زن، خورده شدن است و کمال زن مساوی با نابودی اوست.

بنابراین، عامل نابودی زن همان خصوصیات و امتیازات حقیقی اوست و زن به قول کلیسا چیزی جز در خدمت مرد بودن نیست و غایتی جز بهره دادن به مردها و یا بهره‌کشی مردها به زور از او ندارد.

پاسخ: قانون، وجدان و ایمان

با آن که عمل کرد بسیاری از افراد جوامع این گونه نشان می‌دهد که زن برای مرد خلق شده و عامل استثمار زن، شخص زن و کمالات و صفات عمده‌ی اوست - چنان‌که برخی ادیان، مانند قوم یهود هم به این نوع فلسفه دامن می‌زنند - ولی باید گفت: چنین

عقاید پوسیده و ناهنجاری گذشته از آن که موجب زیان باری و تخریب معادلات صحیح انسانی شده، بسیار نادرست و بی پایه است. تنها مکتبی که با چنین افکاری مخالف است و دیدگاه‌های روشنی در مقابل این افکار پوسیده و عنادآمیز دارد، دین مبین اسلام است.

حال، در جواب اشکال فوق باید گفت: برای جلوگیری از تجاوز انسان‌ها به حقوق یک‌دیگر و دوری از این کاستی‌ها و حفظ حریم جامعه و به ویژه زنان، سه عامل اساسی وجود دارد. یکی از این سه، در جامعه، دیگری در خلوت و فضای درونی هر فرد و سومی در هر دو فضای فردی و اجتماعی باید وجود داشته باشد.

آنچه در جامعه باید حاکم باشد، «قانون» است، چیزی که در خلوت و عالم فردی حاکم است، «وجدان» است و عامل دیگر که باید در هر دو فضای فردی و اجتماعی حاکم باشد، «ایمان» است. ارتباط میان این سه عامل بدین گونه است که وجدان فردی که یکی از تجلیات روح بشر است، هم‌راه با ایمان - اعتقاد فردی و اجتماعی - و قانون - عمل‌کرد اجتماعی - می‌تواند در سالم‌سازی جامعه به‌طور کامل مؤثر باشد. حال، اگر زن تحت حمایت این سه عامل قرار گیرد، از ظلم و تجاوز دیگران در امان خواهد بود.

به بیان دیگر، این سه عامل عبارتند از:

یک. وجدان فردی که عامل درونی هر انسان است و هر فردی، در صورت صحت و سلامت، از آن برخوردار است.

دو. وجدان اجتماعی که زمینه‌ی تحقق قانون است. اگر در جامعه‌ای قانون به‌وسیله‌ی همه، برای همه و به‌طور صحیح اجرا شود، می‌گوییم: آن جامعه وجدان اجتماعی دارد و قانون‌مند و قانون‌مدار است.

سه. ایمان که بزرگ‌ترین حافظ و ویژگی‌های زن و همه‌ی شئون فردی و اجتماعی انسان است. البته مراد از ایمان، حقیقت و عمل به ایمان است: چیزی که انسان را به

انجام وظایف و دوری از کارهای ناشایست و می‌دارد؛ نه ادعا یا زمینه‌ی مفهومی و تلبس‌صوری آن؛ چراکه ارتکاب هر جنایتی با این عناوین قابل جمع است. با وجود این سه نیروی عمده و اجرای این عوامل اساسی می‌توان از شخصیت، صفات و حقیقت زن بهره‌برداری سالم نمود و با نبود هر یک از آن‌ها به‌طور قهری زن تحت استثمار قرار می‌گیرد؛ گرچه ممکن است به‌طور طبیعی، صفات کمالی‌اش هم به این امر دامن زند.

مقصود از استثمار زن استفاده‌ی بی‌مورد و بی‌جهت از او است. همان‌طور که در مثال آمده، خصوصیات میوه‌ها با هم متفاوت است؛ به‌طور مثال: با آن‌که گلابی برتر از بسیاری از میوه‌هاست و به آن «شاه‌میوه» می‌گویند، بسیار آسیب‌پذیر است و این آسیب‌پذیری از لوازم لطافت است و همین لطافت، صفت کمال آن می‌باشد. حال اگر گلابی آسیبی می‌بیند، به علت استفاده‌ی بد یا تأخیر در استفاده است. ویژگی‌های زن هم صفات کمال اوست و استفاده‌ی بی‌مورد - که موجب زیان او و جامعه می‌شود - ناشی از برخورد ناسالم مرد یا جامعه با او می‌باشد؛ نه صفات حُسن زن. به هر حال، در صورت برخورد مناسب زن و مرد با هم و بهره‌برداری سالم آن‌ها از یک‌دیگر در جهات فردی و اجتماعی و بر طبق مجرای درست طبیعی و فطری، شخصیت و هویت زن، هم‌چون سلامت و صلابت مرد، حفظ می‌شود و مورد تجاوز قرار نمی‌گیرد.

نگرش غلط و استثمار زن

اگر در جوامع مختلف، زن مورد استثمار واقع می‌شود، به علت زیبایی، مطلوبیت و احساس او نیست، بلکه نگرش نادرست به او، نبود سه عامل یاد شده و عدم حمایت صحیح، سبب استثمار وی شده است؛ زیرا روشن است که هیچ کمالی نمی‌تواند عامل استثمار خودش باشد.

زن در جامعه‌ای می‌تواند سلامت داشته و به‌طور متناسب زندگی کند که در آن اهرم‌های سلامت و استواری و حمایت‌کننده‌ی قوی و مناسب برای او وجود داشته و وجدان فردی انسان‌ها، زمینه‌های مثبت اجتماعی، قانون و ایمان رنگ نیاخته باشد؛ همان طور که به واسطه‌ی نبود یا ضعف قانون در یک جامعه، افراد می‌توانند از امکانات عمومی بهره‌برداری‌های ناروا داشته و آن را به تصرف خود در آورند. در چنین جامعه‌ای زن هم استثمار می‌گردد و مورد بسیاری از بی‌مهری‌ها و ستم‌ها واقع می‌شود. اگر در جامعه، قانون صحیح بر مجرای درست و وجدان و ایمان وجود داشته باشد، زن می‌تواند هم‌چون دیگران از زندگی سالم برخوردار باشد و مورد بهره‌برداری مناسب قرار گیرد؛ و طبیعی است که با نبود این سه عامل قدرت، زن به راحتی مورد استثمار واقع می‌شود؛ به طوری که ممکن است مرد او را مانند گرگ، ولی بی‌صدا شکار کند. فلسفه‌ی چنین جامعه‌ای می‌گوید: چون زن کمال مطلوب است، باید راندمان و بازدهی داشته باشد و ثمره و بازدهی او همان استثمار اوست؛ غافل از آن‌که بازدهی غیر از لجن مال شدن است و بهره‌برداری صحیح، چیزی جز استثمار است؛ گذشته از آن‌که تعاون متقابل و کام‌یابی و کام‌دهی، امری فراتر از بهره‌کشی کلی از افراد و اشیاست. آری، «بهره‌برداری» و «استثمار» دو واژه‌ی متفاوتند. بنابراین اگر بخواهیم مشکل زن حل شود، باید مشکل جامعه برطرف شود. اگر بخواهیم جامعه‌ای به واقع انسانی داشته باشیم، برای تحقق آن باید قانون، وجدان و ایمان را به طور علمی و عملی بازیابی کنیم.

پس آن‌چه در زمینه‌ی زن و حقوق اساسی او اهمیت بسیار دارد، این سه عامل است؛ نه توهّماتی که نسبت به قوانین اسلامی مطرح می‌شود و گروه‌هایی با انگیزه‌ی تضعیف روح دینی یا به واسطه‌ی انحرافات درونی و استثمار و مطامع مادی، این شبهات را دامن زده و بزرگ می‌کنند.

حال، بعد از بیان این زمینه با توجه به هدف اساسی ما در این کتاب - که پیش تر عنوان شد - به طور خلاصه توهّماتی دیگر، از قبیل: محدودیت شغل و فعالیت اجتماعی زن و نیز محدودیت مالکیت، ارث و دیه‌ی او که بعضی مطرح کرده‌اند، دنبال می‌شود.

فصل دوم: زن و فعالیت‌های اجتماعی

زن و اشتغال

درباره‌ی زن و عرصه‌ی حضور و فعالیت او این پرسش وجود دارد که: آیا از نظر اسلام زن دارای یک موقعیت اجتماعی می‌باشد و می‌تواند در جامعه صاحب شغل و کسب و کار شود یا یک موجود خانگی است که تنها باید در محیط خانه بماند؟ هم‌چنین اگر اسلام کار بیرون از خانه را برای زن پذیرفته است، آیا نسبت به شغل او محدودیتی ایجاد نکرده است؟ آیا اساساً دین توجه یا ادراکی نسبت به زن و شغل او در اجتماع داشته یا او را تنها برای کارهای منزل مناسب دیده است؟

در مورد این موضوع حسّاس و جنجال برانگیز، برخی از منتقدان نیز اشکال کرده‌اند که: چرا اسلام نسبت به شغل زن در اجتماع با دیدهی مثبت نمی‌نگرد و او را به کارهای ساده و پیش‌پا افتاده‌ی منزل محدود می‌سازد و موقعیت رشد او را تنها در این محدوده‌ی ناچیز می‌بیند؟ چرا زن هم‌چون مرد نتواند در تمام شؤون اجتماعی دخالت داشته و نسبت به کارهای جامعه فعال باشد؟ چرا او تنها باید موقعیت خود را در میان خانواده آزمایش نماید و توانایی خویش را در محیط کوچک خانه به کار گیرد؟

آیا زن رکنی از ارکان اصلی زندگی است یا در حاشیه‌ی حیات قرار دارد و پستوی خانه و بن بست تاریک، خاموش و بی‌تحرك خانه‌ها جای‌گاه اوست و محور تصمیم و تلاش و اداره و مدیریت - به‌ویژه در عرصه‌ی جامعه که میدان اصلی و شالوده‌ی بنیادین زندگی است - تنها و تنها مرد است؟

اگر زن هم عضوی مؤثر دراندام هستی و پایه‌ای اساسی در زندگی مشترک است،

چرا اسلام - که ادعا می‌شود مترقی، جامع و واقع‌نگر است - بر اساس تعلیماتش او را به وجودی کم‌خاصیت و موجودی پنهان، نامرئی و کم‌ثمر تبدیل کرده و به حصار محدود خانواده و چهار چوب تنگ و فرسوده‌ی خانه محدود ساخته است؟ مگر زن هم چون مرد انسان نیست و مگر از انسانیت و کمال وجودی او چیزی کم دارد؟ آیا جز این است که زندگی یک آیین مشترک است و تلاش‌ها و مواهب، گام‌ها و کام‌ها و ناکامی‌ها، زحمت‌ها و سختی‌ها، تلخی‌ها و شیرینی‌ها و خلاصه اقدام‌ها، نقش‌ها و تأثیرهای مربوط به آن میان زن و مرد به طور مشترک تقسیم شده است؟! اکنون برای پاسخ به این پرسش اساسی و اشکال کلان در هر جامعه - به خصوص جامعه‌ی اسلامی - لازم است طی چند فراز، موقعیت زن و مرد در خانه و جامعه و نقش هر یک در مسائل عمومی و خاصشان روشن شود، آن‌گاه دیدگاه اسلام در این موارد بیان گردد.

طبقات جامعه

جامعه‌ی انسانی به طور کلی به شش دسته تقسیم می‌شود:

یک. اطفال و افراد کم سن و سال و سال‌مندان؛

دو. کشاورزان و کارگران؛

سه. حاکمان و مدیران، پاسداران جامعه و حافظان مرز و بوم؛

چهار. اصناف و تجار و صاحبان عرضه و تقاضا؛

پنج. علما، دانشوران و دانش پژوهان؛

و شش. زنان.

البته هر طبقه، به معنای وسیع کلمه مورد نظر بوده و حصر عقلی در آن منظور نیست، به طور مثال، زن‌ها با آن که باید در تمام شؤون خاص اجتماعی خود دارای نقش اساسی

باشند، در تمام سطوح جامعه نیز می‌توانند به‌طور فعال حضور داشته باشند، ولی از آن‌جا که آن‌ها لطیف، حساس، زیبا و آسیب‌پذیر بوده و قدرت، صلابت و تحمل مردها را در بسیاری از فعالیت‌های دشوار اجتماعی ندارند، باید به اندازه‌ی صرف وقت در کارهای درون منزل، از مدت فعالیت اجتماعی‌شان کاسته شود تا زیبایی و لطافت آن‌ها، در معرض آفات کار قرار نگیرد. زنان با آن‌که با تمام طبقات هم‌راهند، ولی لازم نیست هم‌چون همه‌ی طبقات گام بردارند؛ گرچه هم باید مشوق تمام طبقات باشند و نیز کارهای مناسب و ضروری مربوط به خود را هم به‌خوبی دنبال نمایند. بنابراین، در میان طبقات پیشین، تنها زن است که هم صاحب طبقه‌ی خاصی می‌باشد و هم با دیگر طبقات مشارکت فیزیکی و تشویقی - تحریکی دارد.

دسته‌ی نخست تا چهارم، قوای عملی و دسته‌ی پنجم، قوای علمی و نظری جامعه‌اند؛ از این‌رو در هر جامعه‌ی مترقی، به‌طور طبیعی و خودجوش، طبقه‌ی اندیش‌مندان در تمام سطوح حکومت می‌کنند و دیگر طبقات از این طبقه‌ی علمی پیروی می‌نمایند و آن‌ها هم به‌طور عملی در کارهای مربوط به خود از تمام طبقات تبعیت دارند. اگر جامعه‌ای سالم نباشد و این طبقه‌ی علمی، حیات اجتماعی سالمی - به‌ویژه در زمینه‌های معرفتی، علمی و تکنولوژیک - نداشته باشد، گذشته از آن‌که دانشمندان آن‌خانه نشین می‌شوند، جامعه‌ای باز و آزاد نخواهد بود و مردم آن هم به آسانی روی آسایش و آرامش و سلامت و سعادت را نخواهند دید.

زن؛ موجود خانگی یا اجتماعی؟

درباره‌ی زن و نوع کار و فعالیت او در خانه و جامعه و تناسب ساختار شخصیتش با شیوه‌ی تلاش و اظهار وجودش، پرسش اساسی و راه‌گشا این است که: آیا زن موجودی خانگی است یا اجتماعی؟

در پاسخ باید گفت: یکی از اصول بسیار کلان و اساسی و دقیق که باید مورد توجه خاص قرار گیرد، این است که زن و مرد، همان طور که به طور کلی مکمل یکدیگرند، در شئون خانه و اجتماع هم این گونه می‌باشند و امور اشتراکی آن‌ها خانه و اجتماع ندارد. در خصوصیات فردی هم باید ملاک اختصاص روشن باشد و کارهایی که در خانه یا اجتماع، ویژه‌ی مرد یا زن است، مورد شناسایی قرار گیرد و هر یک از آن‌ها نسبت به کار و نقش خود اهتمام لازم را داشته باشند.

زن، روحی لطیف، وجودی ظریف و احساسی سرشار دارد و ویژگی‌های جسمانی و روانی او اقتضا و طاقتهای کارهای شاق و سنگین بیرون از منزل را ندارد و از سویی دیگر، اشتغال فراوان او در بیرون خانه، او را از زیبایی، طراوت و تازگی، نشاط و ظرایف زنانه - که لازمه‌ی شوهرداری، فرزند پروری و خانه داری است - دور ساخته، دچار پیرپوستی و ناموزونی اعضا می‌کند و در نتیجه نقش‌های زیبای همسر بودن و مادر بودن او را کم رنگ و رو و حتی بی رنگ و نوا می‌نماید؛ از این رو شریعت مبین و واقع بین اسلام حضور و فعالیت و تلاش و مدیریت زن را پایه‌ی اساسی فضای خانواده و محیط داخلی خانه می‌داند و ضمن آن که بر این امر به عنوان اسلوب اصلی نقش زن در ساختار زندگی مشترک تأکید و پافشاری دارد، نقش و حضور او را در جامعه نیز به عنوان رکنی اساسی در اجتماع و نیمی از چهره‌ی کامل زندگی، نامؤثر و بی‌فروغ نمی‌شمارد و بر این نقش دوم و حضور ثانوی نیز هم چون نقش روح بخش نخست، اصرار می‌ورزد.

زن باید به خوبی محیط خانه و جمع خانواده را گرم و با نشاط نگه دارد و آن گاه به تنور گرم جامعه سوختی از تلاش و محبت بیفزاید و در عرصه‌های مشخص خود در اجتماع مشارکت جدی، فعال و مؤثر داشته باشد. اگرچه زمینه‌های خاصی از امور داخلی منزل بر عهده‌ی زن و نیازمند اقدام هنرمندانه و اثربخش و سرانگشتان ظریف،

قلب رئوف، درون مایه‌ی لطیف و روحیه‌ی حسّاس و ظریف اوست، ولی این بدان معنا نیست که صحنه‌ی حضور زن در جامعه، نامشخص یا تهی، پوچ و بی‌معناست. آن‌جا هم بسیاری از نقش‌ها و وظایف هست که به کار و تلاش زن احتیاج دارد و بر آوردن آن به اشاره، اقدام، احساس و اراده‌ی او وابسته و نیازمند است.

آری، بسیاری از کارهای منزل و شماری از کارهای اجتماعی در حیطه‌ی مسئولیت زن است؛ همان‌طور که بخش عمده‌ای از کارهای اجتماعی در حیطه‌ی وظیفه‌ی مرد و انبوهی از کارهای خانه هم مربوط به اوست؛ پس زنان باید امور اختصاصی و اشتراکی خود را هم چون مردان پس از شناسایی دنبال کنند. بنابراین به طور کلی می‌توان گفت: زن موجودی است خانگی - اجتماعی، در مقابل مرد که موجودی است اجتماعی - خانگی.

زن، در کارخانه می‌تواند ایثار کند^(۱) یا نسبت به کارش طلب حق کند، به جز در امور شوهرداری و بعضی کارهای مربوط به فرزند پروری و زندگی که جهت اشتراکی دارد.

هر چند کار زن به طور فردی در اجتماع اختیاری است، ولی در ظرف کلی و به طور نوعی و جمعی از ضرورت و وجوب برخوردار است. البته زن هر کاری را هم نباید

۱- چنانچه امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره‌ی سرور زنان عالم حضرت زهرا (س) می‌فرماید: «کانت فاطمة ابنة رسول الله صلی الله علیه و آله اکرم اهله علیه و کانت زوجتی فجرت بالرّحمتی أثرت بیدها و استقت بالقربة حتّی أثرت بنحرها و قمت البیت حتّی اغبرت ثيابها و اوقدت تحت القدر حتّی دنست ثيابها و اصابها من ذلك ضرّاً؛ ذخائر العقبی، ص ۵۰.

عزیزترین شخص نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه‌ی زهرا (س) بود. همسر آن قدر با آسیاب آرد کرد که دست هایش پینه بست و آن قدر با طناب از چاه آب کشید که اثر آن بر سینه‌اش باقی بود و به اندازه‌ی خانه را جارو زد که لباس هایش غباراندود شد و آن قدر زیر دیگ، آتش برافروخت که لباس هایش گرد آلود گردید و از این جهت رنج و سختی به او می‌رسید.»

انجام دهد و به طور قهری کار اختیاری او تناسب و حدی دارد. او بیرون از خانه در مواردی باید اشتغال داشته و کار کند که به نوعی مربوط به «زن» بوده یا برای او و یا اجتماع ضرورت داشته باشد تا از این ره‌گذر، موقعیت کاری و خودکفایی او در جامعه و نیازهای اجتماع به او تأمین شود.

البته جامعه باید آن قدر اصلاح شود که زن به جهت وظیفه‌ی اجتماعی وارد صحنه شود؛ نه به خاطر مسائل مادی یا آزادی‌های فردی سلیقه‌ای و یا انحرافی. زن هم چون مرد انسان است و باید انسانیت خود را در جامعه و منزل و هر نقطه‌ی دیگری در سایه‌ی سلامت و پاکی اش باز یابد.

بر اساس آن طرح دقیق اسلامی که بیان کردیم، زن باید در جامعه نسبت به ویژگی‌های خود نقش عمده و اساسی داشته باشد و برخلاف مرد، تمام وقت خود را درگیر اجتماع نسازد؛ پس لازم نیست زن خود را حتی به کارهای اشتراکی - که انجامش از زن و مرد بر می‌آید - مشغول سازد؛ چه رسد به آن که به کارهای مربوط به مرد مشغول شود. کار او باید مربوط به جامعه‌ی زنان باشد و این شامل کارهایی می‌شود که به طور طبیعی غیر از زن، کسی نمی‌تواند و نباید آن را انجام دهد؛ مانند: طبابت، پرستاری و تدریس زنان، مامایی و

پس زن نسبت به شؤن فردی و خاص خود، چون مرد موقعیت ویژه‌ای دارد که باید موقعیت‌های شغلی خود را با مسؤولیت‌های زندگی خانوادگی هم‌گام سازد تا کوشش‌های لازم اجتماعی او موجب مشکلات داخلی نگردد؛ از این رو می‌گوییم: زن به هر دلیل معقول و مناسب می‌تواند از خانه بیرون برود - همان‌طور که ضرورت هم پیدا می‌کند - ولی باید مسؤولیت‌پذیر باشد و حافظ حیثیت خود، شؤن شوهر و خانواده و فرزندان خویش باشد تا علاوه بر حفظ مطلوبیت خود - که ویژگی اوست - بتواند موقعیت داخلی و اجتماعی خویش را به خوبی باز یابد.

آری، زن خانگی - اجتماعی است و مرد اجتماعی - خانگی. کارهای عمومی اجتماع بر دوش مردها و امور منزل، مسائل داخلی زندگی، تربیت عمده و مستقیم فرزندان و در یک سخن مدیریت داخلی خانواده بر عهده‌ی زنهاست؛ پس هر دسته باید در محدوده‌ی خاص خود به کار پردازند تا تعادل زندگی، خانواده و اجتماع برقرار شود.

اصالت زن به خانگی بودن و اصالت مرد به اجتماعی بودن است. زن، هم‌چون حقیقتی مطلوب باید حفاظت شود؛ هم‌چنین او باید پوشش خاص و عفافش را که یکی از شؤون ویژه‌ی اوست - حفظ کند؛ زیرا او موجودی مطلوب است^(۱) و لازمه‌ی مطلوبیتش عفاف خاص است که مورد اتفاق دین و عقل می‌باشد.

بنابراین، همان‌طور که لازم نیست زن در اجتماع به‌طور کلی، کارهای مردها را دنبال کند، نباید نسبت به امور مربوط به خود نیز اهمال داشته باشد. زن باید نسبت به تمام کارهای مربوط به خود در جامعه فعال باشد؛ از خرید و فروش اشیای شخصی‌اش، هم‌چون لباس و پوشاک و طلا و جواهرات، گرفته تا تحصیل و کسب مهارت و تخصص‌های زنانه، مانند طبابت و جراحی و... باید برای تحقق حضور متناسب زنان در جامعه و خودکفایی آنان در همه‌ی این زمینه‌ها کوشید. البته لازم نیست زن در امور اختصاصی مردها نقش داشته باشد؛ زیرا اگر به‌طور مثال زنی راننده‌ی اتوبوس یا کامیون شود، مشکلی از دوش جامعه و زن برداشته نخواهد شد، ولی اگر زن نتواند امور مربوط به خود را در جامعه دنبال کند، جامعه دچار مشکل می‌شود.

۱- به بحث «مطلوبیت زن» در جلد نخست همین کتاب، بخش دوم رجوع شود.

راحتی؛ ویژگی کار زن

همان طور که گفتیم، تناسب میان کار و لطافت زن، در هر صورت باید رعایت شود و نباید زن را با کارهای سنگین یا حتی سبک در زمان مستمر یا با طول زمان زیاد درگیر ساخت؛ زیرا چنین اشتغالاتی برای زن موجب افسردگی، پژمردگی و حتی تشنّت خاطر می‌گردد.

در همین مورد امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌فرمایند: امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام فرمود:

«لا تملک المرأة من الأمر ما یجاوز نفسها فانّ ذلک انعم لجالها و ارخی لبالها و ادوم لجمالها فانّ المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة...»^(۱)

کاری که از توان زن خارج است، به او واگذار نکن؛ زیرا رعایت این امر به حال زن سازگارتر و به آسایش و آرامش خاطر او نزدیک‌تر است و زیبایی او را پایدارتر می‌سازد؛ چرا که زن موجود لطیفی است و [هم‌چون مرد] توانمند نیست.

در این جا طرح دو بحث متفاوت ضروری به نظر می‌رسد: یک، عدم وجوب کار در خانه برای زن؛ دو، کمی و زیادی کار و کارهای سنگین و غیر مناسب برای او. از یک سو فقها می‌فرمایند: کار منزل برای زن واجب نیست و حتی او می‌تواند برای شیر دادن به کودک خود مزد و اجرت بگیرد، و از سوی دیگر، زنان در بسیاری از مناطق مسلمان‌نشین درگیر کارهای فراوان و غیر طبیعی می‌باشند.

در خانه‌های شمار زیادی از مسلمانان، زن در واقع کلفت خانه است - نه زن زندگی - تا جایی که بسیاری از زن‌ها خرید خانه را هم به عهده دارند و بدتر آن که دسته‌ای از آن‌ها باید هزینه‌ی خرید را نیز خود تهیه کنند و در بعضی از مناطق، مردها تنها در حکم

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۱۰، ح ۳.

نگهبان یا آقا بالاسر هستند.

تضاد میان عقیده‌ی فقها و عمل مردم، از عدم صحّت و درستی این دو امر حکایت می‌کند. چگونه می‌شود که زندگی مشترک باشد، ولی یک طرف آن (زن) بی‌مسئولیت باشد و تنها طرف دیگرش (مرد) مسؤول زندگی باشد و یا به عکس، تنها آقا بالاسر باشد؟! این تنافی مشهود موجب نابسامانی‌های بسیاری در جوامع مسلمین گردیده است؛ از این رو در همین روایت امام علیه السلام نمی‌فرماید: کار و مسؤولیتی در خانه به زن‌ها ندهید، بلکه می‌فرماید: «زن گل است و پهلوان نیست»؛ پس نباید کارهای سنگین یا بسیار زیاد بر عهده‌ی زنان گذاشته شود.

آری، زن و مرد باید هر دو با هم چرخ زندگی را به حرکت درآورند و هر دوی آنان در زندگی مشترک نسبت به کارهای منزل مسؤولند. این طور نیست که زن مسؤول نباشد و دست به سیاه و سفید نزند و تنها در حرم‌سرا باشد و این‌گونه هم نیست که مرد هیچ کاری انجام ندهد و تنها صدور فرمان بر عهده‌ی او باشد. به همین علت روایات فراوانی داریم که مردان را توصیه می‌کند که حتی در کارهای منزل به همسرانشان کمک کنند.^(۱)

تقسیم کار

موضوع دیگر، تقسیم کار و شرح وظایف زن و مرد است. در تقسیم کار و شئون اجتماعی باید نسبت به همه‌ی طبقات، عدالت، انصاف و واقع‌بینی رعایت شود و تناسب کار، لزوم کار و نتیجه و غایت آن نسبت به افراد در نظر گرفته شود تا گذشته از آن که موقعیت اشخاص محفوظ بماند، کارها در اختیار افراد مناسب قرار گیرد و کارها

یا افراد جامعه، از زن و مرد، دچار افراط و تفریط نگردند.

دسته‌ای از کارها و ویژه‌ی زن‌ها و دسته‌ای مخصوص مردهاست و نباید این دو دسته کار در اختیار هر دو گروه قرار گیرد؛ به طور مثال تخصص در امور زایمان تنها باید بر عهده‌ی زنان و رانندگی و وسایل سنگین در جاده‌های خارج از شهر، تنها به عهده‌ی مردان باشد. لازم نیست زن‌ها در کارهای بسیار سنگین و پر مخاطره نقش اساسی داشته باشند؛ همان طور که امور خانه به شکلی است که دسته‌ای از آن مخصوص زن‌هاست و تنها آنان از عهده‌ی انجامش برمی‌آیند؛ پس هر یک از زن و مرد باید حیطه‌ی مسؤلیت خود را در خانه به وضوح بشناسند و وظایف خویش را به درستی انجام دهند.

امری هم چون زایمان مربوط به زن است و طبیعت آن را بر دوش مادر نهاده است، ولی تربیت فرزند - همان طور که اشاره شد - بر عهده‌ی زن و مرد، هر دو است. شیردهی فرزند به عهده‌ی زن است و ساخت و ساز و تعمیر خرابی‌های منزل وظیفه‌ی مرد است و لازم نیست زن در آن دخالت داشته باشد، ولی مرد نمی‌تواند نسبت به مشکلات داخلی منزل بی‌تفاوت باشد و از خود مسؤلیت را سلب کند.

البته زن و مرد، هر دو با هم می‌توانند بسیاری از کارهای عمومی در خانه و اجتماع را به عهده گیرند و این امر باید بر اساس تنظیم کار و عدم فرسایش هر دو، به ویژه زن، دنبال شود. باید روشن شود که چند درصد از کارهای اجتماعی در اختیار زنان قرار گیرد تا مردها دچار سستی و تنبلی، بی‌کاری، تزلزل در امور اقتصادی و عدم اداره‌ی زندگی نگردند؛ هم‌چنین بالا بودن درصد کار زن‌ها در اجتماع یا بی‌مورد بودن کارهای آن‌ها موجب فرسایش، تخریب سلامتی، تشتت افکار، پژمردگی، زودپیری و زودمیری زنان نشود و جامعه درگیر مردهای تنبل بی‌کار و زن‌های پرکار، ولی وامانده، دل مرده و فرتوت نگردد.

کلفتی یا کار؟

کار بر دو قسم است: کار در خانه و کار در بیرون از خانه. کار در خانه همان شؤون همسررداری و مدیریت منزل است که وظیفه‌ای مهم است. اگر می‌بینیم زن در جامعه گاهی به طور نامناسب به کارهای پست و پایین - مانند: کلفتی و خدمت‌کاری و کارهای پست‌تر و آلوده‌کننده - کشیده می‌شود، به این دلیل است که خوب شوهرداری نکرده یا شوهر مناسبی نداشته و یا مشکلات اجتماعی و خانوادگی او را به چنین موقعیت نامناسبی کشیده است.

اگر زن خوب شوهرداری می‌کرد، لازم نبود که در جامعه حَمّال و مسؤول کارهای بی‌اهمیت شود. زن است که باید به اقتضای مطلوبیت خود، مرد را به سوی کمال سوق دهد و اهرمی قوی در این زمینه باشد تا فرد و جامعه از صفا و سلامت برخوردار گردند. هم‌چنین اگر زن هنگام ازدواج، میان خود و شوهر آینده‌اش تناسب‌ها را در نظر داشته باشد، دچار چنین اضمحلالی نخواهد شد؛ هم‌چنان‌که اگر صاحبان زر و زور و قدرت به نابسامانی‌های اجتماعی دامن نمی‌زدند، بسیاری از مشکلات پیش نمی‌آمد و زن، این هدیه‌ی الهی و عطیه‌ی حق، درگیر کاستی‌ها و ناهنجاری‌ها نمی‌شد و آماج هزاران بلای رنگارنگ نمی‌گشت.

زن بی‌کار نیست!

پاسخ دیگری که به توهمات مطرح شده در بحث اشتغال زن می‌توان داد، این است که: مگر کار چیست و مگر کسی بی‌کار است تا چنین ایرادی مطرح شود؟ زن بی‌کار نیست تا کار کند، بلکه کارهای زیادی به عهده‌ی اوست که از مرد هم، دست‌کم به خوبی برنمی‌آید؛ زن گذشته از خانه‌داری، شوهرداری، بچه‌داری، تربیت فرزند و بسیاری دیگر از شؤون منزل و خانواده، تمام کارهایی را که در جامعه مخصوص اوست و انجام آن از ویژگی‌های او می‌باشد باید به‌طور جدی انجام دهد. زن موقعیت‌های بسیار متفاوتی را باید دنبال نماید: از خانه تا جای‌جای اجتماع، از شوهر تا فرزندان. خلاصه، سطری از محیط خانواده و اجتماع نیست که زن در آن خودنمایی نکند و جان فرسایی نداشته باشد.

جامعه‌ای که زنان سالم در خانه نداشته باشد، جامعه‌ای مرده و فاسد است. اگر خانه فاسد شود، جامعه هم فاسد می‌گردد. زن محبوب، مادر است و فرزندپرور؛ نه حمال و باربر. زن کارگر نیست، بلکه در بسیاری از موارد کارفرماست. زن در انتخاب بعضی از مشاغل آزاد است، ولی مجبور نیست شغل داشته باشد. تنها این مرد است که در ظرف اشتغال مجبور است کارهای عمومی را به عهده گیرد. البته زن در بعضی صحنه‌ها نقش عمده دارد که بیان خواهد شد.

آری، نمی‌توان گفت: زن تنها یک موجود خانگی است و نباید وارد اجتماع شده و در جامعه موقعیت مردمی و شؤون شغلی داشته باشد؛ هم‌چنان‌که نمی‌توان گفت: زن در تمام این جهات هیچ تفاوتی با مرد ندارد و می‌تواند به راحتی مانند مرد تا مور و ماهی پیش رود. هر یک از این دو طرح، آلوده به اشکال است و هیچ یک از نظر دینی و عقلایی درست نیست. همان‌طور که بیان شد، اسلام زن را موجودی خانگی - اجتماعی و مرد را اجتماعی - خانگی می‌داند و از دیدگاه شریعت، هر یک از زن و مرد در شؤون

اجتماعی و فردی خود مصونیت دارند و هیچ نوع ستم، اجحاف و دوری از عفاف و پاکی و یا استثمار جایز نیست.

جاهلیت و دستورات مدرن دین

در جواب دیگر این شبهه که: اساساً اسلام زن را شاغل اجتماعی به حساب نیاورده است و اگر نگوییم: دین هیچ توجه یا ادراکی نسبت به شغل زن نداشته، دست کم می‌توان گفت: نسبت به شغل بیرون از خانه‌ی او بی‌تفاوت بوده و برای زن شغلی را در میان اجتماع پیش‌بینی نکرده است، ابتدا باید دو امر را در نظر داشت:

یک. اسلام در دوره‌ای از تاریخ و جامعه‌ی رشد نیافته تولّد یافته است؛ جامعه‌ای که نسبت به جهان امروز ما بدوی و ابتدایی به حساب می‌آید.

دنیای آن روز را نمی‌توان به آسانی با جهان امروز مقایسه نمود. حتی دنیای دیروز منطقه‌ی عرب نشین بر اثر موقعیت‌های جغرافیایی با دیگر مناطق آن روزگار هم تفاوت‌های بسیار داشته است.

دو. اسلام در بیان قوانین و وضع احکام خود تمام زمینه‌های ممکن را شناخته و تربیت و موقعیت عملی و زمینه‌ی اجرایی آن قوانین را در نظر داشته است.

دین و نیازمندی‌های نوپدید

در این جا این شبهه پیش می‌آید که: دین دیروز - که وضع تمام قوانین و احکامش به اقتضای همان حال و هوا بوده - به جبر و با ویژگی‌های کهنه و به دل‌خواه پیامبرش، پاسخ‌گوی نیازهای نوپدید جامعه‌ی امروز نیست؛ زیرا هر محدودیتی که نسبت به جامعه‌ی زنان در دین وجود دارد یا به دل‌خواه پیامبر و به اقتضا، در دین نهاده شده و یا جبر زمان و موقعیت جغرافیایی، مانع از بیان حقایق لازم و ایجاد محدودیت گردیده

است؛ پس در هر صورت، موجودییت دین اسلام توان مدیریت زندگی مدرن امروز را - به ویژه نسبت به زنان - ندارد.

در پاسخ این شبهه باید گفت: مشکلات طبیعی یا زمانی، نه تنها پیش روی تمام ادیان آسمانی بوده است، بلکه هر جریان مادی و انسانی را در محاصره خود قرار داده است، ولی امتیاز و عظمت و موقعیت ربوبی دین در تمام ادوار تاریخی در همین راستا می‌باشد؛ زیرا دین با احاطه بر مبادی غیب و عنایات ربوبی با وجود شرایط ناموزون زمانی، سیر طبیعی خود را داشته و ظرف وجودی خود را باز نموده است. به ویژه اسلام - که دین خاتم و پایان بخش تمام حقایق بشری و قوانین لازم انسانی است - به خوبی توانسته با تمام موجودیت‌های نامساعد زمانی، فضای منطقی و اخلاقی خود را باز نماید و با عنایت الهی و توفیق ربوبی، ترسیم کامل تاریخ و حیات سالم بشر را از آن خود سازد.

آری، اسلام در وضع قوانین و دیدگاه‌های دور و نزدیک، کوچک‌ترین کاستی و ناتوانی یا اهمال و اغمازی نداشته و تنها در نوع برخورد با مشکلات زمانی دیروز و موقعیت خاص اعراب، نقش متفاوت داشته است. برخورد اسلام با سنت‌های پوشالی و نادرست، جدی بوده است؛ هرچند این برخورد چینش‌های متفاوتی داشته است. هنگامی که دین وارد صحنه‌ی اجتماعی آن روز می‌گردد، با جامعه‌ی برده‌داری، می‌گساری و مردسالاری به قوت مبارزه می‌کند؛ اگرچه نوع برخوردها در هر زمینه متفاوت است؛ به طور مثال: شراب‌خواری را در چند مرحله نفی می‌نماید و برده‌داری را با آزادسازی و مردسالاری را در لوای عشق و مهر و محبت، متعادل می‌نماید.

زمینه‌های متفاوت احکام

با آن که شراب در تمام ادیان و شرایع حرام بوده و با غفلت و عصیان و حمایت

شیطان همیشه در میان بشر باقی مانده و همان‌طور که بیان خواهد شد بر اساس قرآن کریم و روایات اسلامی اساس هر عصیان و کلید تمام پلیدی‌هاست، ولی زمانی که اسلام می‌خواهد با آن برخورد کرده و آن را نفی نماید، ناگاه و یک‌باره فرمان براندازی‌اش را صادر نمی‌کند تا جامعه و دین مبتلا به چالش گردند، بلکه در چهار فراز و با چهار مرحله، نظر جدی خود را بیان می‌کند؛ ابتدا این آیه نازل می‌شود که:

«يسألونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثمٌ كبيرٌ و منافع للنّاس و اثمهما اكبر من نفعهما؛^(۱)

ای پیامبر! هنگامی که از تو درباره‌ی شراب و قمار می‌پرسند، بگو در این دو گناه زیان‌باری بزرگی هست، اگرچه منافی دارند، ولیکن گناه و زیان‌باری آن دو بزرگ‌تر و بیش‌تر از نفع آن‌هاست.» در این آیه‌ی مبارکه خداوند حکیم عنوان گناه را با وجود منفعت هم‌راه می‌سازد، ولی گناه را بیش‌تر از منفعت معرفی می‌کند.

در مرحله‌ی دوم، آیه‌ی دیگری نازل می‌گردد:

«يا ايّها الّذين امنوا ائّما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجسٌ من عمل الشّيطان فاجتنبوه لعلّكم تفلحون؛^(۲)

به درستی که شراب و قمار کرداری پلید از سوی شیطان است؛ پس از آن‌ها دوری کنید تا رستگار شوید.» در این آیه، خداوند حکیم بی‌آن که اشاره به منفعتی داشته باشد، شراب را عمل شیطان دانسته و به دوری از آن توصیه می‌کند؛ بنابراین، شدت این آیه از آیه‌ی پیشین بیش‌تر است.

سپس آیه‌ی سوم نازل می‌گردد که از آن دو آیه بیانی شدیدتر دارد:

«أئّما يريد الشّيطان ان يوقع بينكم العداوة و البغضاء في الخمر و الميسر و

يَصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟^(۱)

شیطان قصد دارد با شراب و قمار در میان شما دشمنی را رواج دهد و شما را از خدا دور سازد. آیا از چنین راهی باز می‌گردید و از این پلیدی‌ها دست بر می‌دارید. خداوند در این آیه با هشدار و تأکید و امتنان، شدت بیش‌تری را دنبال می‌کند و در نهایت، تیر خلاص و محکومیت کامل و تحریم کلی را در آیه‌ی چهارم مطرح می‌سازد:

«قُلْ أَتَمَّا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنَ وَ الْآثِمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ؟»^(۲)

[ای پیامبر!] بگو پروردگار من تمام زشتی‌ها و پلیدی‌ها را چه آشکار باشد و یا پنهان و هم‌چنین گناه و ستم به ناحق را حرام کرده است.

در این چهار مرحله، حکم و ملاک واحد است و زمان و مکان ندارد، ولی بیان حکم، زمینه‌ی متفاوتی را هم‌راه دارد؛ زیرا باید طی مراتب چهارگانه، این بیماری عمده‌ی آن زمان درمان می‌گردید، بی‌آن‌که نسبت به واقعیت‌ها کاستی پیدا شود.

هم‌چنین با آن‌که اسلام در مورد عبد و کنیز - که در آن زمان بر اساس جنگ و اسارت، نسبت به مرد و زن یک امر قهری بود - رضایت ندارد، ولی چون این مسأله در آن زمان امری طبیعی بوده، با سفارش‌های بسیار در مورد آزادسازی بردگان آن را از میان بر می‌دارد؛ سفارش‌هایی مانند: اگر روزه‌ای خوردی یا نقض قَسَمی داشتی و یا حرامی در حج انجام دادی، بنده‌ای را آزاد کن، و یا سفارش‌های فراوان دیگر در مورد ثواب بی‌شمار آزادسازی بندگان؛ پس اسلام بی‌آن‌که برده‌داری را فوری و به‌طور کلی نفی کند و موقعیت دین و جامعه را دچار چالش نماید، با نظام برده‌داری مخالفت نمود؛ زیرا اگر شریعت، برده‌داری را فوری و به‌طور کلی نفی می‌کرد، در شرایط آن روز قابل

اجرا نبود، ولی برخورد این‌گونه‌ی دین اسلام زمینه‌ی براندازی فرهنگ و نظام برده‌داری در بستر زمان گردید.

حال، نسبت به موضوع مورد بحث باید گفت: در زمانی که مرد سالاری و ستم‌گری نسبت به زنان چنان بوده که مردم حتی دختران خود را زنده به گور می‌کردند، اسلام با درایت نسبت به وضع قوانین و سفارش‌های لازم، در جهت تعدیل این امر گام برداشت و حتی در رأس هرم عصمت، حضرت زهرا(س) را قرار داده و خداوند یک سوره به نام فاطمه(س) فرستاد و او را کوثر نام نهاد و بدین ترتیب نه تنها خط بطلان بر وضعیت ناهنجار زن در آن زمان کشید، بلکه برای همیشه موقعیت ارزشی زن را در جای‌گاهی والا قرار داد. از سوی دیگر، اسلام، محبت و عشق را، در میان آن مردسالاران چنان ترسیم و تصدیق نمود که تاریخ دیروز و روزگار امروز شاهد پویایی اسلام نسبت به موقعیت بلند زن است و هرگونه کاستی و نقص که امروزه در دنیا یا در میان مسلمین به چشم می‌خورد، ربطی به قرآن و اسلام ندارد، بلکه بر اثر حاکمیت جهل و نادانی و تحریکات نفس و شیطان است.

با بیان این دو مقدمه به خوبی روشن می‌شود که اسلام، احکام و قوانین خود را نسبت به زن در زمانی بیان داشته است که برای زن بدترین موقعیت در شوون منزل و امور داخلی و موقعیتی به مراتب بدتر در امور اجتماعی وجود داشت و محدودیت‌های بسیاری او را فرا گرفته بود؛ به طوری که اگر زمینه‌های امروزی در صدر اسلام برای زن وجود داشت، به طور قهری، شریعت، بیانات گویاتری درباره‌ی شغل زن مطرح می‌کرد؛ چراکه به طور طبیعی، زمینه‌های بیانی نقش عمده‌ای در اظهار حقایق دارند؛ هم‌چنان‌که زمینه‌های عملی و امکان فعلیت و لزوم تحقق هر امر در چگونگی بیان آن نقش محوری دارد. در زمانی که جامعه و افکار پوسیده‌ی توده‌ی مردم، اجازه‌ی کوچک‌ترین فعالیت اجتماعی را به زن نمی‌داد، معقول نبود که طرحی بیش از زمینه‌های موجود،

نسبت به کارهای عمومی زنان در جامعه ارایه شود؛ اگرچه با این حال، باز هم شواهد بسیاری در دست داریم که نشان می‌دهد اسلام به فعالیت زن در این عرصه اهتمام کامل داشته و فرامین فرازمانی بسیاری را داراست که در فرازهای بعد این شواهد بیان خواهد شد.

نتیجه‌ی قابل توجه آن که: اگر دین مقدس اسلام در زمینه‌ی شغل زن در اجتماع زمان صدر اسلام برنامه و قانونی ارایه نمی‌داد، گرچه ممکن بود در آن زمان خدشه‌ای بر دیدگاه و منش دین پیرامون اشتغال زن وارد نشود؛ چراکه زن در آن عصر به‌طور کلی نسبت به اشتغال، محرومیت داشته و موقعیت او تنها به سبک خانه نشینی و حال و هوای حرم‌سرای رایج بود، لیکن نگرش والای دین اسلام آن قدر فرازمانی است که با وجود همه‌ی موانع یاد شده، مباحث کلی شغل زن در اجتماع را بدون لحاظ مسائل جانبی آن روز بیان داشته است که ما این یافته‌های دینی را به طور خلاصه بیان خواهیم کرد.

آری، اسلام نسبت به زن و شغل او در جامعه حساسیت بسیاری داشته و آنچه را که در آن زمان در مورد زن امکان بیان داشته، ارایه نموده و بدین ترتیب ملاک و مناط را برای شغل‌های آینده به دست داده است. دستورات اساسی و صریح اسلام نسبت به کارها و شغل‌های حلال و حرام زن در آن زمان، قابل تطبیق و تعمیم در زمان حاضر است و این از شگفتی‌های دین آسمانی اسلام است.

اشتغال زن در جامعه

صحبت و کلام زن

برای بیان دسته‌ای از امور عادی و مشاغل عمومی زنان، در آغاز، تبیین حکم صحبت و کلام زن با نامحرمان ضرورت دارد. باید گفت: در هر جامعه حدود نیمی از جمعیت را زنان تشکیل می‌دهند که به‌طور قهری این قشر برای ایجاد ارتباط با دیگران نیازمند سخن گفتن با افراد مختلف - از زن و مرد - می‌باشند.

حال، این پرسش مطرح است که زن در حالت عادی و اختیار جایز است با مرد نامحرم و افراد عادی صحبت کند یا جز در مواقع اضطراری، حق صحبت کردن با این افراد را ندارد؟ اگر پاسخ این پرسش روشن شود، موقعیت زنان در زمینه‌ی برخوردهای عادی و عمومی و نیز زمینه‌هایی چون خطابه و سخن‌رانی، تدریس و استادی و تصدّی محاکم و مشاجرات با حضور مردان، مشخص می‌گردد.

اسلام، دین فطرت است و تمام احکام آن ملاک و میزان خاص خود را دارد و هیچ حکمی در شریعت اسلام بی‌عنایت به ملاک و میزان نیست. به‌طور کلی، در دین مقدس اسلام، احکام تعبّدی به دور از ملاک عقلانی نداریم، اگرچه طبیعی است که در مواردی علّت و ملاک حکم برای بسیاری از افراد روشن و یا قابل تبیین نیست.

در اثبات هر حکمی می‌توان به‌طور کلی دوگونه دلیل آورد: یکی، دلیل خاصّی از قرآن کریم؛ دیگری، نقل روایی محکم و سنّت معصومین علیهم‌السلام. البته دلیل‌های عقلایی و یا ملازمات اخص و اعم عقلی و شرعی هم - که هر یک مبادی و مبانی خاص خود را دارند - می‌توانند زمینه‌های حکمی بوده و یا ملاک و مناط واقع گردند.

ادله‌ی جواز

اصل نخست در باب صحبت زن با نامحرم، جواز و عدم حرمت است و اگر بخواهیم خلاف آن را اثبات کنیم، باید دلیل خاصی داشته و در غیر این صورت، اگر موانع خارجی و عوارض جنبی وجود نداشته باشد، زن و مرد در صحبت با یکدیگر مشکلی ندارند؛ هم‌چنان که اصل در احکام زن و مرد، اشتراک و عدم تفاوت است و اگر در جایی حکمی مختصّ زن یا مرد باشد، باید بیان شرعی و سند محکم دینی داشته باشد.

اکنون باید گفت: در طول تاریخ، موقعیت زن دچار افراط و تفریط‌های گوناگونی گردیده و هنگام ظهور اسلام و نزول قرآن مجید، به دلیل شرایط مکانی و زمانی، محدودیت‌ها، عدم نیاز به بیرون رفتن زنان و خانه‌نشینی اغلب آن‌ها، چنین برداشت شده که زن نیازی به سخن گفتن با مردان ندارد و در نتیجه، عدم جواز صحبت زن یک حکم قطعی قلمداد شده است؛ در حالی که دلیل گویایی بر چنین محدودیتی نداریم.

ادله‌ی حرمت

فقه اسلام پوشش بدن زن را در نماز یک امر نفسی می‌داند و آن را واجب می‌شمرد؛ چه نامحرمی باشد یا نباشد؛ زیرا به‌طور کلی، بدن زن عورت است؛ همان‌طور که پوشش عورت در مرد یک امر نفسی است و اگر نامحرمی هم نباشد، باید با عورت پوشیده نماز بخواند؛ چنان‌که مرحوم سیّد تحت عنوان «السّتر حال الصّلاة» می‌فرماید: «و یجب مطلقاً سواء كان هناك ناظرٌ محترمٌ او غیره ام لا و یتفاوت بالنسبة الى الرّجل و المرأة. اما الرّجل فیجب علیه ستر العورتین و اما المرأة فیجب علیها ستر جمیع بدنھا فی الرّأس والشّعراً الّی الوجه والیدین»^(۱)

۱- عروه، بحث ستر و ساتر، ص ۱۸۴.

فقهای ما بر خلاف حکم نفسی پوشش زن در نماز، در باب صدای زن چنین نظری نداشته و فرموده‌اند: «در نمازهای جهری»^(۱) جهر - بلند خواندن - برای زن مانند مرد یک تکلیف و جویی نیست؛ به طوری که اگر نامحرم نباشد، او می‌تواند با صدای بلند نماز بخواند. البته اگر نامحرمی باشد، احوط آن است که آهسته بخواند؛ پس به طور کلی «جهر» برای زن در نمازهای جهری یک تکلیف تخییری است و الزامی وجود ندارد و در صورت وجود اجنبی، فتوا به اخفات است؛ اگرچه بنا به احتیاط.

در این زمینه مرحوم سیّد می‌نویسد:

يجب على الرّجال الجهر بالقراءة...! (۲) لا يجب الجهر على النساء... بل يتخیرن بينه و بين الاخفات مع عدم سماع الاجنبی و اما معه الاحوط اخفاتهنّ؛ (۳)

چنان‌که می‌بینید، جهر در نماز برای زن یک امر نفسی نیست و اگر نامحرم نباشد، او می‌تواند نمازش را بلند بخواند و اگر نامحرم باشد، می‌فرماید: «احوط اخفات است»؛ بر خلاف پوشش که محرم و نامحرم ندارد؛ پس در هر صورت، از باب امتنان، برای زن بر خلاف مرد تکلیف و جویی نسبت به بلند خواندن نماز نیست. مرحوم صاحب حدائق نسبت به اشکال نماز خواندن زن با صدای بلند، با وجود نامحرم می‌فرماید:

→ ترجمه: به طور مطلق در نماز پوشش واجب است، محرم یا نامحرمی نگاه کند یا نه، و پوشش نسبت به زن و مرد فرق می‌کند، بر مرد پوشاندن عورتین واجب است، ولی بر زن واجب است به جز صورت و دست‌ها، همه‌ی بدن و سر و مویش را بپوشاند.

۱- نمازهای جهری به نمازهای صبح و مغرب و عشا گفته می‌شود که آشکار خواندن حمد و سوره‌ی آنها برای مردان واجب است، و نمازهای اخفاتی به نمازهای ظهر و عصر گفته می‌شود که حمد و سوره‌ی آنها باید آهسته خوانده شود. ۲- همان، فصل فی القرائة، ص ۲۲۱، مسأله‌ی ۲۰.

۳- عروه، فصل فی القرائة، مسأله‌ی ۲۵.

«... اما لو سمعها فالمشهور عندهم البطلان للتهی فی العبادۃ المستلزم للفساد؛^(۱)»

اما اگر نامحرم صدای زن را بشنود، به نظر مشهور باطل است؛ به علت نهی در عبادتی که فساد را به دنبال دارد.» سپس می‌فرماید:

«والظاهر انّ مرادهم بالتهی هنا هو انّ صوت المرأة عورةٌ فهي منهیةٌ عن اسماعه الاجنبی و انت خبیئرٌ بانه لم یقم عندنا ما یدلّ علی ما ادّعه من کون صوتها عورةٌ و أنّها منهیةٌ عن اسماعه الاجنبی؛^(۲)»

ظاهر آن است که مراد مشهور از نهی در این جا این است که چون صدای زن عورت است، نهی شده که نامحرم آن را بشنود؛ در حالی که می‌دانی نزد ما دلیلی وجود ندارد که صدای زن عورت است و نباید نامحرم آن را بشنود.» آن‌گاه صاحب حدائق ادامه می‌دهد: صحبت کردن حضرت فاطمه (س) با اصحاب پیامبر در جاهای متعدّد و خطبه‌ی بلند و گسترده‌ی آن حضرت و هم‌چنین صحبت زن‌ها در مجلس ائمه (علیهم‌السلام)، خلاف این شهرت فتوایی را اعلان می‌کند، بلکه در روایت «علی بن یقظین» هنگامی که درباره‌ی زنی می‌پرسد که امام جماعت است:

«ما حدّ رفع صوتها بالقراءة والتکبیر؟»

زن چه اندازه نماز را بلند بخواند؟» در جواب می‌فرماید:

«بقدر ما تُسمع؛^(۳)»

به اندازه‌ای که صدایش شنیده شود.» این پاسخ دلالت دارد که اگر چه نامحرم وجود داشته باشد و زن‌ها بسیار باشند، آن زن می‌تواند به حدّی قرائت را بلند بخواند که آن‌ها بشنوند.

۲- همان.

۱- حدائق، ج ۸، ص ۴۱.

۳- وسایل، ج ۴، باب ۳۱، ح ۱.

مرحوم صاحب جواهر نیز این روایت را بر استحباب حمل می‌کند و می‌فرماید:
 «فلا بأس حیثی فی حمله علی التذب حیث لا اجنبی، لامعه لانّ صوتها
 عورةٌ یجب اخفائه عنه باتفاق الاصحاح کما فی کشف اللثام و عن
 غیره؛^(۱)

اشکالی ندارد که این روایت بر استحباب حمل شود، آن‌جا که نامحرم نباشد؛ زیرا
 صوت زن عورت است و اخفات آن به نظر همه‌ی اصحاب واجب است؛ همان‌طور که
 در کشف اللثام و غیر آن آمده است. «با این حال، در نهایت، ایشان می‌فرماید که دلیلی بر
 چنین منعی نداریم:

«و فيه امکان منع حرمة الاسماع والسمع مع عدم الفتنة والتلذذ للاصل
 والسيرة المستمرة و ظاهر الكتاب والسنة و معروفة قضیة فاطمة(س) و
 غیرها و نحو ذلك مما يطول ذکره؛

اشکال این حرمت، امکان منع حرمت شنواندن و شنیدن صدای زن است، در
 صورتی که گناه و شهوتی در کار نباشد. علت این حکم، اصل برائت، سیره‌ی مسلمین،
 ظاهر کتاب و سنت، ماجرای معروف حضرت فاطمه(س) و موارد دیگری است که ذکر
 آن به درازا می‌کشد.»

همین‌طور سایر فقها با آن که می‌گویند: «احوط، اخفات صدای زن در نماز است»،
 در بیان دلیل، شبهه می‌کنند و جز عناوینی از قبیل: قول مشهور یا گروهی از بزرگان و یا
 اتفاق کلمه‌ی اصحاب، سند دیگری ارائه نمی‌کنند که با اصل عدم حرمت، اصالت جواز
 و همین‌طور اصل اشتراک زن و مرد در احکام، دیگر جایی برای منع باقی نمی‌ماند.
 آری، در باب ممنوعیت صحبت، بیش‌تر فقهایی که به حرمت تکلم زن با نامحرم
 حکم نموده‌اند، به این جمله‌ی معروف:

«صوت المرأة عورة»

صدای زن عورت است» تمسک کرده و جز این جمله، آیه یا روایتی برای منع نیافته‌اند.

این جمله‌ی معروف در هیچ کتاب روایی از شیعه و اهل سنت نیامده و هیچ فقیهی هم نگفته که این سخن از معصوم است. تنها گروهی آن را به اجماع نسبت داده‌اند که روشن است دلیل بر حجیت چنین اجماعی وجود ندارد؛ زیرا مستند آن، اقوال فقهاست؛ نه کلمات معصومین علیهم‌السلام.^(۱)

از نظر معنا هم این جمله خالی از اشکال نیست و دلالت آن مخدوش است: یک، «صدای زن عورت است»، به چه معناست و آیا می‌توان گفت: صدای زن مانند عورت او است؟ اگر چنین باشد، دیگر صحبت در موارد ضروری را هم نباید پذیرفت؛ چرا که کشف عورت، دلیل جواز می‌خواهد؛ از این رو هیچ فقیهی نخواستہ معنای این جمله را باز کند و هر یک با نوعی اجمال و حدس بیانی مطرح نموده‌اند. دو، اگر گفته شود: این بیان تنها یک تشبیه است و دلالت تطابقی ندارد، خواهیم گفت: در این صورت، معنای آن اجمال و اهمال پیدا می‌کند و قابل اعتنا نخواهد بود. آخر چگونه صحبت کردن زن عورت باشد، در حالی که خداوند آن را موهبت و عنایت به زن و مرد قرار داده و نماد و نمود هویت انسان و از تک بیت‌های حسن خلقت است!

زمینه‌های بازدارنده

تنها زمینه‌ی بازدارنده از تکلم زن، مشکلات اخلاقی و اجتماعی است که امکان

۱- کشف اللثام، ج ۱، باب القرائة، ص ۲۱۹/جواهر، ج ۹، ص ۳۸۳/حدائق، ج ۸، ص ۱۴۳.

دارد صحبت کردن او به وجود آورد و باید به‌طور دقیق روشن شود.

اصل مهم و اساسی که در مورد برخورد زن و مرد باید مورد دقت قرار گیرد، تنها عفاف و پاکی افراد جامعه است که اسلام به آن اهتمام ویژه دارد. حال، اگر در روابط، به‌نوعی این عفاف تأمین شود، نظر شریعت هم تأمین گردیده و کافی است و نیازی به سخت‌گیری بیش‌تر نیست، و هر برخوردی هم که خارج از عفاف باشد و به‌گناه و فساد منتهی شود، به‌طور حتم مورد نهی شارع است.

بنابراین در موضوع صوت و صدا نیز «عفاف» ملاک اصلی است و باید هرگونه حکمی را در این زمینه بر مدار آن قرار داد. در این صورت باید گفت: اگر صحبت کردن زن با مرد به صورت عادی و معمولی و به دور از هرگونه ادا و اطوار تحریک‌کننده باشد، هیچ اشکالی ندارد و اگر این امر با قصد و غرض شیطانی صورت بگیرد، حرام است. در این حال، هم حرف زدن حرام است و هم شنیدن آن و در این ویژگی تفاوتی میان صحبت کردن مرد یا زن نیست؛ اگرچه زمینه‌ی تحریک در صدای زن بیش از مرد است؛ پس اگر مرد هم با ادا و حرکات تحریک‌کننده صحبت کند، مانند زن حرام است و در غیر این صورت، زن هم مثل مرد محدودیتی ندارد و می‌تواند برای مردان صحبت و سخن‌رانی کند یا تدریس و کرسی استادی داشته و در محاکم و مشاجرات نیز دارای نقش تعیین‌کننده باشد، وکالت قبول نماید، در نمازهای جهری با وجود شنیده شدن صدایش توسط نامحرم، نماز خود را بلند بخواند و نیز در دیگر زمینه‌ها با صحبت و کلام خود نقشی ایفا نماید.

آواز زن

پرسش مهم دیگری که در زمینه‌ی صدای زن پیش می‌آید، این است که: آیا برای زن جایز است در حضور مردان نامحرم آواز بخواند؛ چه مضمون آن آواز، شعر باشد یا روضه و یا قرآن؟

در پاسخ باید گفت: آواز هم مانند سخن گفتن، اصل جواز و عدم حرمت و اصل اشتراک را به هم‌راه دارد؛ زیرا هیچ دلیلی بر حرمت آواز زن هم وجود ندارد و تنها مانع، عدم رعایت عفاف و هم‌سویی با فساد می‌تواند باشد. حال باید این موضوع به‌طور صریح تبیین شود تا نظر شریعت در این زمینه روشن گردد.

تمام روایات مغنیه - که بعضی از آن‌ها آواز زن را جایز و بعضی حرام دانسته‌اند - نسبت به محرمات موجود در آن زمان است؛ زیرا آن زمان مردها به اماکنی - هم‌چون کاباره، کازینو، دانسیگ و بارهای امروزی - وارد می‌شدند که زن‌های آلوده، فاسد و عریان، صحنه‌گردان بوده‌اند.

هنگامی که روایات تحریم می‌فرمایند:

«الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ حَرَامٌ»^(۱)

(آن زنانی که مردان بر آن‌ها داخل می‌شوند، حرام است)، معلوم نیست که تحریم و اشکال به‌خاطر صدای آن‌ها باشد، بلکه قدر متیقن حرام در آن فضاها، لخت بودن یا فساد آن‌هاست؛ همان‌طور که مرحوم شیخ حرّ عاملی در مورد حرمت کسب کنیزهای خواننده یا خرید و فروش آن‌ها، روایات متفاوتی را نقل می‌کند که برای نمونه به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود.

نسبت به حرمت خرید و فروش زنان خواننده آمده:

۱- وسائل، ج ۱۲، باب ۱۵، ح ۱.

... عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «سأله رجلٌ عن بیع الجوارى المغتبیات

فقال: شرائهنّ و بیعهنّ حرامٌ و تعلیمهنّ کفرٌ و استماعهنّ نفاق؛^(۱)

امام صادق علیه السلام به کسی که در مورد خرید و فروش کنیزهای آوازه‌خوان سؤال کرده بود، فرمود: «خرید و فروش آن‌ها حرام است، آموزش آوازه‌خوانی به آن‌ها کفر و شنیدن آوازشان نفاق است.»

«سئل ابوالحسن الرضا علیه السلام عن شراء المغتبیة؟ قال: «قد تكون للرجال

الجارية تلهیه و ما ثمنها الا ثمن کلبٍ و ثمن الکلب سحتٌ و السحت فی الدار؛^(۲)

از امام رضا علیه السلام درباره‌ی فروش زن آوازه‌خوان سؤال شد. امام علیه السلام در جواب فرمود: «بهای کنیزی که در دامان مردان آلوده است و آن‌ها را سرگرم می‌کند، چون بهای سگ است و قیمت سگ باطل است و باطل در آتش.»

تمام این دسته روایات، حکایت از حرمت خرید و فروش این‌گونه زن‌های خواننده می‌کند که علت آن هم روشن است؛ زیرا حرمت کار آن‌ها به واسطه‌ی خوانندگی نبوده است، بلکه آنان زنان آلوده‌ای بوده‌اند که با خواندن، عریانی و تحریک مردان، موجب فساد می‌شده‌اند. در مقابل این روایات، بیانات دیگری از حضرات معصومین علیهم السلام داریم:

عن محمّد بن علی بن الحسین قال: «سأل رجلٌ علی بن الحسین علیه السلام

عن شراء جاريةٍ لها صوتٌ فقال: ما علیک لو اشتريتها فذکرتک الجنة؛^(۳)

مردی از امام سجّاد علیه السلام درباره‌ی خرید کنیز آوازه‌خوان پرسید. امام علیه السلام

فرمود: اشکالی ندارد که آن کنیز را بخری؛ زیرا تو را به یاد بهشت و خوبی‌ها می‌اندازد.»

۲- همان، ح ۶.

۱- وسائل، ج ۱۲، باب ۱۶، ح ۷.

۳- وسائل، ج ۱۲، باب ۱۶، ح ۲.

عن ابی بصیر قال: «سألت ابا عبدالله عن كسب المغتبات فقال: ألتی یدخل علیها الرّجال حرامٌ و ألتی تدعى الی الاعراس لیس به بأس؛^(۱)

ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی درآمد زنان آوازه‌خوان پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: درآمد زنانی که مردان بر آنها وارد می‌شوند [و آنها عریان بوده و موجب معصیت می‌شوند] حرام است، ولی درآمد زنان آوازه‌خوانی که به عروسی‌ها دعوت می‌شوند، اشکالی ندارد.»

عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله قال: «المغتّبة الّتی تزفّ العرائس لابأس بکسبها؛^(۲)

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود: «درآمد زنان آوازه‌خوانی که عروس‌ها را به حجله می‌برند، اشکال ندارد.»

عن علی بن جعفر عن اخیه قال: «سألته عن الغناء هل یصلح فی الفطر والاضحی والفرح قال: لابأس به ما لم یعص به؛^(۳)

علی بن جعفر از برادرش، امام کاظم علیه السلام درباره‌ی آوازخوانی در روز عید فطر و قربان و روزهای شادی سؤال کرد. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «در این مواقع، تا غنا به معصیت نرسد، اشکال ندارد.»

آنچه از این روایات و امثال آن روشن می‌شود، این است که خواننده‌های آلوده‌ای که به حالت عریان و همراه با فساد، خوانندگی می‌کنند، حرمت دارند، ولی اگر معصیتی از نظر عریانی و تحریک و فساد در میان نباشد، خواندن زن اشکالی ندارد؛ زیرا همان‌طور که گفتیم، قدر متیقن حرمت در جمله‌ی «ألتی یدخل علیها الرّجال حرامٌ» و مفهوم عبارت «مالم یعص به» آن است که زن‌ها به‌طور عریان برای مردها بخوانند؛ پس

۲- همان، ح ۲.

۱- همان، باب ۱۵، ح ۱.

۳- وسائل، ج ۱۲، باب ۱۵، ح ۵.

اگر زن برای مرد بخواند، ولی از نظر پوشش و عفاف مشکلی نداشته باشد، دلیلی بر حرمت آن نداریم؛ زیرا: در وهله‌ی نخست، اصل جواز و در وهله‌ی دوم، اصل اشتراک زن و مرد در احکام، از جمله در صوت و صدا، شامل آن می‌شود.

دلیل سوم آن که: آنچه در زمینه‌ی حرمت خوانندگی زن آمده - مثل: «یدخل علیها الرّجال» - همه‌ی مربوط به زمانی بوده که زن‌ها هیچ زمینه‌ی فعالیت حلالی در این مورد نداشته‌اند.

و چهارم این که: برخی روایات، دعوت از زن خواننده و درآمد او را مباح دانسته‌اند. در نتیجه، روایات منع، از موردی که زن مسلمانی با کمال پوشش و عفاف در مایه‌های متفاوت خوانندگی داشته باشد، انصراف دارند؛ به ویژه آن که زنان مسلمان با خواندن خود فریاد حق طلبی سر داده و دنیای کفر و الحاد را به تزلزل وادارند.

اگر آواز زن، مثل آواز مرد، به صورت معمولی و به دور از تهییج به گناه باشد، ایرادی ندارد. حتی اگر آواز زن مطرب هم باشد - یعنی شنونده را به اعماق شعر و عالم صوت و صدا ببرد - باز هم اشکالی ندارد؛ اما اگر این آواز، محرک به سوی اندام او یا هم‌جنس‌هایش باشد، ملاک ممنوعیت را پیدا می‌کند.^(۱)

آری، تنها موردی که باعث فساد و گسترش فحشا می‌شود و حرمت آن مسلم است، آوازی است که تهییج به حرام داشته باشد. بنابراین، اگر زنی صدا و آواز مطربی داشته باشد، ولی مهییج به حرام نباشد، هیچ دلیلی بر حرمت عمل او نداریم.

نتیجه آن که: طرب با تهییج دو عنوان متفاوت است. اگر صوت و آواز زن، انسان را به خلوت و انس، معنای شعر و حال و هوای صوت و صدا کشاند و وجد آورده و از خود بی‌خود کند، این طرب است و هیچ دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد، ولی اگر

۱- نگارنده این بحث را در درس خارج فقه و در باب موسیقی به صورت گسترده بررسی کرده است.

همین آواز، انسان را به سوی اندام زن کشاند و به صورت حرام باعث تحریک میل جنسی شود، این تهییج، حرام است. البته تهییج در صورتی که بیگانه و حرامی را در بر نداشته و تحریک به حلال باشد، نیز بی‌اشکال است.

خلاصه این که طَرَب، حال خوش و به وجد آمدن از آواز است بی آن که تحریک جنسی حرام در کار باشد، ولی تهییج، تحریک جنسی شدن از آواز است، که نسبت به حلال خویش اشکالی ندارد و نسبت به غیر آن، حرام است.

حکم دین و شرایط جامعه

آنچه گفته شد، امر کلی و نظر بی‌پیرایه‌ی دین است و ربطی به جامعه یا فرهنگ خاص کشوری ندارد؛ چون ممکن است افراد یک جامعه بیمار بوده و دچار عقده، حسرت و کمبود باشند و یک آواز معمولی، آن‌ها را به سوی گناه تحریک کند و حتی حرف زدن عادی زن، چنین تأثیری برای آنان داشته باشد. این‌ها مورد بحث ما نیست؛ زیرا چنین مواردی جهات ثانوی است و در این بحث، هدف ما تنها روشن شدن نظر دین در جامعه‌ای باز، پویا، متمدن و اسلامی است.

آری، برای این‌که جامعه‌ای از فساد و فحشا در امان باشد، باید زمینه‌های عفاف و پاکی را در آن گسترش داد و کمبودهایی که موجب عقده‌های روحی - روانی می‌شوند، برطرف ساخت؛ نه این‌که برای تأمین عفاف، از بیان احکام الهی صرف نظر نمود یا حلال را حرام کرد؛ چنان‌که این حکم الهی نیز به خاطر مسائل و مشکلات جنبی مورد اهمال واقع شده و در نتیجه، فعلیت‌های سالم بسیاری را از زنان سلب کرده است؛ در حالی که زن و مرد در این زمینه، از احکام مساوی برخوردارند.

* * *

اکنون بعد از این مقدمه که در تبیین حکم صحبت و کلام زن با نامحرمان ضرورت

داشت، دستورات اساسی و صریح اسلام نسبت به کارها و شغل‌های حلال و حرام زن در آن زمان که قابل تعمیم و تطبیق در زمان حاضر است، بیان می‌شود. امید آن که احکام الهی بدون پیرایه در جامعه‌ی مسلمین نشر یابد تا زمینه‌ی بسیاری از گناهان برچیده شود و محدودیت‌های بی‌مورد و حرام‌های بی‌دلیل از جامعه رخت بر بندد.^(۱)

۱- نگارنده این بحث را در درس خارج فقه و در باب موسیقی به صورت گسترده بررسی کرده است.

شغل‌های زنان

الف) شغل‌های اشتراکی حلال

اول: تعلیم و تربیت

عن حفص بن قرط قال: قلت لابی عبدالله عليه السلام: امرأةٌ بالمدينة كان الناس يضعون عندها الجوارى فتصلهنّ و قلنا: ما رأينا مثل ماصبٍ عليها من الرّزق فقال: أنّها صدقت الحديث و أدّت الامانة و ذلك يجلب الرّزق. قال صفوان: و سمعته من حفص بعد ذلك؛^(۱)

حفص گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: زنی در مدینه است که مردم دختران خود را نزد او می‌آورند تا آن‌ها را پرورش دهد و او از این کار درآمد و روزی فراوانی به دست می‌آورد. امام عليه السلام فرمود: بی‌تردید او راست‌گفتار و امانت‌دار است و این کار روزی‌آور است....

از این روایت به دست می‌آید که شغل شریف معلّمی گذشته از آن‌که برای زن اشکالی ندارد، بسیار هم خوب و شایسته است و این کار از امور مشترک میان زن و مرد است؛ با این وجود تا آن‌جا که ممکن است باید معلم دختران از میان زنان و معلم پسران از میان مردان انتخاب شوند. در یک جامعه‌ی اسلامی بسیار ناپسند است که به وسوسه‌هایی سست و بی‌اساس چون نبود معلم یا استاد و... برای آموزش شاگردان از معلم غیرهمجنس استفاده گردد. امروزه جوامع پیش‌رفته و متمدّن پس از یک روزگار تجربه‌ی اختلاط و استفاده از معلّمان و اساتید غیرهمگن، تازه به این نتیجه رسیده‌اند که بهتر است از استاد و معلم هم‌جنس بهره‌گیرند و بدین وسیله راندمان آموزشی کشور

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۳۳، ح ۶.

را بالا برده و از چالش‌های احتمالی که بر اثر اختلاط غیرلازم میان آموزگاران و شاگردان پیش می‌آید، جلوگیری می‌کنند. برعکس، جوامع بدوی و رشد نیافته هنوز در بند تأمین استاد یا معلم بوده و برای آن‌ها تأمین استاد از تعیین نوع استاد مهم‌تر است، چه رسد به ایجاد فضاها یا اختصاصی آموزشی برای دانش‌پژوهان هم‌جنس!

به غیر از بهره‌وری بهتر مسائل آموزشی - که در صورت هم‌گن بودن استاد و شاگردان پیش می‌آید - درک متقابل هم‌جنس سبب ایجاد زمینه‌های آرام روحی - روانی، شکوفایی استعدادها، جنس موافق و هم‌چنین برطرف کردن مشکلات احتمالی دانش‌پژوه می‌شود؛ زیرا یک معلم یا استاد، روزی خود این مسیر را طی کرده و مشکلات، چالش‌ها و زمینه‌های متفاوت جنس خود را در خود یا هم‌سالان زمان تحصیل تجربه کرده و امروز به عنوان معلم، بهتر می‌تواند برای آن چالش‌ها راه‌کار و برای پرورش استعدادها، طرح‌ارایه دهد.

اهمیت این امور سبب شده که امروزه حتی جوامع غیراخلاقی از اختلاط بی‌مورد و غیر ضروری روی‌گردان شوند. البته چالش‌های بزرگ جوامع بسته امروزه خود را در چهره‌ی مخاطره‌های جدی نشان می‌دهد و مشکلات اختلاط از قبیل: پاک‌رفتن هوس‌ها و تنفرها، دل‌دادگی‌ها و دل‌زدگی‌ها، حسرت‌ها و بزرگ‌نمایی کمبودهای جنسی و نامالایمات روحی - روانی آن، آه از نهاد افراد - به‌ویژه شاگردان جوان - در آورده و بنا به نظریه‌های جدید علوم آموزش و پرورش، سبب افت تحصیلی، کاستی‌های علمی و مشکلات فراوان دیگر در این جوامع می‌گردد.

دوم: خوانندگی زن

پیرو بحث پیشین، از نگاهی دیگر، خواندن و آوازخوانی می‌تواند برای زن زمینه‌ی اشتغال و کسب درآمد باشد و در روایات متعددی نسبت به خوانندگی زن در مراسم

عروسی و ازدواج، تساهل و آسان‌گیری به چشم می‌خورد. البته این در صورتی است که محرّمات جنبی، مانند عریانی و اختلاط آلوده‌ی زن و مرد، در میان نباشد، که در این حال، حرمت خواندن به واسطه‌ی عریانی یا تهییج حرام و فساد و افساد قطعی است. حال، پرسش این است که آیا این جواز، استثنا از حرام است یا چنین امری به طور کلی حرام نیست؟

چنان‌که پیش‌تر نیز گفتیم، ما در این بحث قائل به استثنای این امر از حرام نیستیم، بلکه جواز کلی در غیر موارد خاص را قائلیم؛ چنان‌که این امر منحصر به محفل عروسی و یا خواندن زن نیست و به‌طور کلی در تمام موارد سرور و غیر سرور، اگر گناهان جنبی در میان نباشد، خواندن مرد و زن بی‌اشکال است. در این باره روایتی که پیش‌تر نیز بدان اشاره رفت، بیان می‌شود:

– عن عبدالله بن الحسن عن علی بن جعفر عن اخیه قال: «سألته عن الغناء هل يصلح فی الفطر و الاضحی و الفرح؟ قال: لا بأس به ما لم یعص به؛^(۱)

علی بن جعفر ع گوید: «از برادرم، امام موسی بن جعفر ع پرسیدم: آیا آوازخوانی در عید فطر و قربان و روزهای شادی و شادمانی جایز است؟ حضرت فرمود: در صورتی که گناهی از این طریق صورت نگیرد، اشکالی ندارد.»

از آن جا که موضوع این نقل، غنا و خواندن است، بیان روایت مقید به زن یا مرد، عروسی و غیر آن نیست، بلکه وسعت این عنوان در گستره‌ی موضوع «فرح»، نسبت به تمام موارد شادمانی، اطلاق دارد.

نکته‌ی دیگر آن است که روایت، چنین خواندنی را از خوانندگی حرام استثنا نکرده، بلکه تنها آن را به «عدم معصیت» مقید نموده است.

۱- وسائل، ج ۱۲، باب ۱۵، ص ۸۵ ح ۵.

در هر صورت، اباحه و جواز خوانندگی زن، در صورتی که مقارن با امر حرامی نباشد، مسلم است که روایاتی چند در این زمینه مطرح می‌شود:

عن ابی بصیرٍ قال: «سألت ابا جعفرٍ علیه السلام عن كسب المغنیات فقال: ...
التي تدعی الی الاعراس لیس به بأس»^(۱)

ابو بصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره‌ی کسب زنان خواننده پرسیدم. حضرت فرمود: ... کار خواننده‌ی زنی که به مجالس عروسی زنانه دعوت می‌شود، بی‌اشکال است.»

عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «المغنیة التي تزف العرائس
لابأس بكسبها»^(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: «کار و درآمد خواننده‌ی زنی که در بدرقه‌ی عروسان به حجله می‌خواند، اشکال ندارد.»

قال ابو عبدالله علیه السلام: «اجر المغنیة التي تزف العرائس لیس به بأس
لیست بالتي یدخل علیها الرّجال»^(۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: «مزد زن آوازه خوانی که عروس‌ها را تا حجله بدرقه می‌کند، نامشروع نیست و این غیر از آن زن خواننده [و عریانی] است که مردان به محفل او راه می‌یابند.»

در شماری دیگر از روایات، هم‌نوا با بند دوم روایت اخیر، نسبت به خوانندگی زن ممنوعیت وارد شده که به‌طور طبیعی باید بر مواردی حمل شود که هم‌راه با خواندن، امر حرامی اتفاق می‌افتد و خوانندگی مقارن یا زمینه‌ی آن است. اکنون به دسته‌ای از این روایات اشاره می‌شود.

۲- کافی، ج ۵، ص ۱۲۰، ح ۲.

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۱۹، ح ۱.

۳- همان، ح ۳.

خوانندگی حرام

عن نصرین قابوس قال: «سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: المغنّية ملعونة ملعونٌ من اكل كسبها»^(۱)

امام صادق عليه السلام فرمود: «کنیز آوازه خوان [که به صورت عریان در میان مردان به فساد و افساد می پردازد] لعنت شده است و کسی که از درآمد او بهره می گیرد، ملعون است.»

عن الحسن بن علیّ الوشاء، قال: سئل ابوالحسن الرضا عليه السلام عن شراء المغنّية فقال: قد تكون الرّجل الجارية تلهيه و مائنها الاّ ثمن كلب و ثمن الكلب سحت و السحت في النار؛^(۲)

راوی می گوید: نسبت به معامله ی جاریه ی آوازه خوان از آقا امام هشتم عليه السلام پرسش شد. حضرت فرمودند: گاهی مردی جاریه ای دارد که او را به گمراهی می کشاند که نیست پول آن مگر چون پول فروش سگ و پول سگ باطل است و باطل در آتش است.

عن سعید بن محمّد الطّاهری، عن ابیه، عن ابی عبدالله عليه السلام قال: «سأله رجلٌ عن بیع الجوارى المغنّيات. فقال: شراؤهنّ و بیعهنّ حرامٌ و تعلیمهنّ کفرٌ و استماعهنّ نفاقٌ؛^(۳)

مردی از امام صادق عليه السلام درباره ی جاریه ی مغنّیه [کنیزهای رقاصه و خواننده که خرید و فروش می شدند] پرسید. حضرت فرمود: «خرید و فروش آن ها حرام است و آموزش آوازه خوانی به آنان در حدّ کفر و شنیدن آواز آن ها از سر نفاق و بی تقوایی است.»

۲- همان، ح ۴.

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۲۰، ح ۶.

۳- همان، ح ۵.

همان‌طور که می‌بینید، این روایت، فعل آنان و استفاده از کسب آن‌ها را حرام کرده است. عمل خواننده و رقاصه‌ای که ارتکاب حرام را دنبال می‌کند - کنیز باشد یا آزاد - حرام است و پولی که از این راه به دست می‌آید، بر خود او و سرپرستش - چه پدر یا شوهر باشد و یا کاردکش‌ها و حامیان گردن کلفت و کارچاق‌کن‌ها باشند - حرام است. به هر حال، این عمل، ناپسند و از آلودگی هاست و در روایات متعددی مذموم شمرده شده است؛ همان‌طور که در روایت دوم می‌فرماید: «مزد آن جاریه هم چون پولی است که از فروش سگ به دست می‌آید و هم‌چنان که این پول حرام و غیر قابل انتقال بوده و مالکیتی ایجاد نمی‌کند، استفاده از پول آن کنیز صحیح نیست و صاحب چنین پولی اهل آتش است»؛ و در روایت سوم هم می‌فرماید: «خرید و فروش چنین کنیزی، حرام و آموزش خوانندگی به او کفر و شنیدن صدایش نفاق است.» از این رو به خوبی روشن می‌شود که استماع لهو و لعب و مشاهده حرام، ناشی از ضعف ایمان است و کسی که مرتکب آن شود، به طور قهری دچار نفاق می‌شود.

البته روایاتی هم که پیش‌تر ذکر شد و بر جواز استفاده از «جاریه‌ی مغنیه» (کنیز آوازه‌خوان) دلالت داشت، نباید بر کنیزی حمل شود که از او استفاده‌ی حرام می‌شود، بلکه منظور از آن دسته روایات، استفاده از کنیز یا زن خواننده در امور حلالی است که سبب غفلت و تباهی نگردد.

در نتیجه‌ی این بحث باید گفت: به طور کلی آوازخوانی - توسط زن باشد یا مرد - اشکالی ندارد. البته این امر غیر از گناهان جنبی است که در خوانندگی ممکن است پیش بیاید و به طور قطع حرام است و موجب حرمت خوانندگی می‌شود. در پایان، یکی دیگر از روایات جواز آوازه‌خوانی زن را ذکر می‌کنیم:

عن سعید بن عمرو الجعفی، عن رجلٍ من اهل مصر، قال: «اوصی الیّ اخی بجاریةٍ کانت له مغنیهً فارهیهً و جعلها هدیاً لبیت اللّٰه الحرام، فقدمت

مکة فسألت فقيل: ادفعها الي بني شيبه و قيل لي غير ذلك من القول فاختلف عليّ فيه، فقال لي رجلٌ من اهل المسجد: الا ارشدك الي من يرشدك في هذا الي الحقّ؟ قلت: بلى. قال: فإشار الي شيخٍ جالس في المسجد فقال: هذا جعفر بن محمّد - عليهما السلام - فسله. قال: فأتيته فسألته و قصصت عليه القصة فقال: انّ الكعبة لا تأكل و لا تشرب ما أهدى لها، فهو لزوّارها بع الجارية و قم على الحجر فناد: هل من منقطعٍ به و هل من محتاجٍ من زوّارها؟ فاذا اتوك فسل عنهم و اعطهم و اقسّم فيهم ثمنها. قال: قلت له: انّ بعض من سألته أمرني بدفعها الي بني شيبه. فقال: أما انّ قائمنا لو قد قام لقد أخذهم و قطع ايديهم و طاف بهم و قال هولاء سرّاق الله! (۱)

مردی از اهل مصر می‌گوید: «برادرم کنیز خواننده و شادابی داشت که در مورد اهدای او به خانه‌ی خدا به من وصیت کرد. بعد از مرگ برادرم به مکه آمدم و دربارهی کیفیت اجرای این وصیت - سؤال کردم. برخی گفتند: کنیز را به بنی شیبه کلیدداران کعبه‌ی معظمه - بسیار و گروهی دیگر سخنان دیگری گفتند و نظرهای گوناگونی در این زمینه به من ارایه شد تا آن که مردی از اهل مسجد به من گفت: آیا می‌خواهی کسی را به تو نشان دهم که در این زمینه تو را به حق رهنمون گردد؟ گفتم: آری. وی به بزرگ مردی که در مسجد نشسته بود، اشاره کرد و گفت: این شخص حضرت جعفر بن محمّد عليه السلام است؛ از ایشان سؤال کن.

مرد مصری می‌گوید: نزد ایشان رفتم و ماجرای خویش را گفتم. امام عليه السلام به من فرمودند: کعبه نمی‌خورد و نمی‌آشامد؛ هر آن چه به آن هدیه می‌شود، برای زائران خانه‌ی خداست. کنیز را بفروش و در کنار حجرالاسود اعلام کن: آیا در میان زائران، جا

مانده از قافله یا نیازمندی وجود دارد؟ آن گاه که نزد تو آمدند، درباره‌ی آنان تحقیق کن و پول کنیز را به ایشان داده و در میانشان تقسیم کن...»

از این روایت به خوبی جواز اصل خوانندگی زن، داد و ستد کنیز آوازه‌خوان و استفاده از مال به دست آمده از او برای مسلمان آشکار می‌گردد.

سوّم: نوحه‌سرایی زن

یکی دیگر از شغل‌هایی که زن می‌تواند بدان اشتغال داشته و از طریق آن درآمد حلال به دست آورد، مرثیه‌سرایی و مدیحه‌خوانی است. در این باره، در کلام معصومین علیهم‌السلام موارد متعددی به چشم می‌خورد:

عن یونس بن یعقوب، عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال: قال لی ابی: یا جعفر! اوقف لی من مالی کذا و کذا الثّواب تندبني عشر سنين بمني ایام منی؛^(۱)

امام باقر علیه‌السلام به امام صادق علیه‌السلام فرمود: این اندازه از مالم را وقف کن تا مدت ده سال در روزهایی که حج‌گزاران در منا به سر می‌برند، زنان مرثیه‌سرا برایم سوگواری کنند.»

مرثیه‌خوانی و سوگواری علاوه بر این که نسبت به مظلومیت و شهادت اهل بیت عصمت و طهارت بسیار سفارش شده، برای گذشتگان نیز ممدوح است؛ زیرا تسلای دل بازماندگان، احترام به از دنیا رفتگان و نثار خیرات برای آنان است؛ البته به شرطی که به محرّماتی نظیر: موی سر کردن، زخمی کردن سر و صورت، سینه چاک دادن و کلمات دروغ و باطل، آلوده نگردد؛ چه این نوحه‌گری توسط خویشان فرد در گذشته صورت

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۱۷، ح ۱.

بگیرد یا از سوی غریبه‌ای که مرثیه بخواند و مزد هم بگیرد و این عمل، کسب و کار او باشد.

آری، در این امور نسبت به صدا و ناله و فریاد زن‌ها و شنیدن صدای آنان جواز کلی وجود دارد که به طور طبیعی، امری قهری و عادی است.

عن ابی حمزة، عن ابی جعفر علیه السلام قال: مات الولید بن المغیره فقالت: امّ سلمه رضی اللہ عنہا: انّ ال المغیره قد اقاموا مناحه فاذهب الیهم؟ فاذن لها فلبست ثیابها و تھیأت و کانت من حسنھا کأنھا جانّ و کانت اذا قامت فارخت شعرھا جلل جسدها و عقدت بطرفیه خلخالها فندبت ابن عمّھا بین یدی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم فقال:

«انعی الولید بن الولید ابا الولید فتی العشیره

حامی الحقیقه ماجد یسموا الی طلب التوتیره»^(۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: هنگامی که ولید پسر مغیره مُرد، امّ سلمه - که همسر پیامبر بود - به پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم گفت: دودمان مغیره برای ولید محفل سوگواری به پا داشته‌اند؛ آیا من به جمع آنان در آیم؟ پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم اجازه دادند. امّ سلمه جامه بر تن کرد و آماده شد. از زیبایی‌های او این بود که رفتارش نرم‌گون و خوش حالت می‌نمود. هرگاه می‌ایستاد و موهایش را رها می‌کرد، پیکرش را می‌پوشاند. خلخال بر پاهایش کرد و در پیش‌گاه رسول خدا صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم بر پسر عموی خویش ناله و زاری کرد و اشعاری هم در سوگ او خواند... پیامبر صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم هم این کار را بر او عیب نگرفت و چیزی نفرمود.

عن حنّان بن سدید قال: کانت امرأة معنا فی الحیّ و لها جاریة نائحة فجاءت الی ابی فقالت: یا عمّ! انت تعلم انّ معیشتی من اللّٰه عزّوجلّ ثمّ من

هذه الجارية الذائحة وقد احببت ان تسأل ابا عبد الله عليه السلام عن ذلك فان كان حلالاً والآ بعثها و اكلت من ثمنها حتى يأتي الله بالفرج. فقال لها ابي: والله اني لاعظم ابا عبد الله عليه السلام ان اسأله عن هذه المسألة. قال: فلما قدمنا عليه اخبرته انا بذلك. فقال ابو عبد الله عليه السلام: أ تشارط؟ قلت: و الله ما ادري تشارط ام لا. فقال: قل لها: لا تشارط و تقبل ما أعطيت؛^(۱)

حنان بن سدير گوید: زنی در همسایگی ما بود که کنیز نوحه گری داشت. آن زن نزد پدرم آمد و گفت: عمو جان! تو می‌دانی روزی من از طرف خداست و سپس از طریق نوحه گری این کنیز. شما از امام صادق عليه السلام سؤال کن و برای من جواب بیاور که اگر چنین عملی حلال است، استفاده کنم و گرنه او را بفروشم و از پول آن بهره ببرم تا زمانی که خداوند در زندگی‌ام گشایشی به وجود آورد.

پدرم به او گفت: به خدا قسم منزلت امام صادق عليه السلام بالاتر از آن است که من چنین مسأله‌ای را از او بپرسم!

سپس حنان می‌گوید: زمانی که نزد حضرت رفتیم، من سؤال او را از ایشان پرسیدم. امام صادق عليه السلام در پاسخ فرمود: آیا او مزدش را شرط می‌کند؟ گفتم: به خدا سوگند نمی‌دانم شرط می‌کند یا خیر؟ فرمود: به او بگو: مزد را شرط نکن و هر چه به تو دادند، بگیر.»

از این روایت روشن می‌شود که نوحه‌گری - مانند مدیحه‌خوانی امروزه - شغلی بوده که زن‌ها آن را انجام می‌دادند. در این باره امام عليه السلام می‌فرماید: «اگر نوحه‌گر - یا مداح - مزد را شرط نکند، اشکالی ندارد» و این امر هم شاید به خاطر این است که چنین شرطی مناسب حال عزاداران نیست و آن‌ها خود، نوحه‌گر را راضی می‌کنند؛ اگرچه

ممکن است گفته شود: بیان امام هم الزامی نیست، بلکه ارشاد به ترک است و گرنه شرط مزد، حرام نیست.

عن عذافر قال: «سمعت ابا عبد الله عليه السلام و قد سئل عن كسب النساء قال: تستحلّه بضرب احدى يديها على الاخرى»؛^(۱)

امام صادق عليه السلام در پاسخ به این که حکم کسب و کار و درآمد زن نوحه‌گر چیست، فرمود: «زن نوحه‌گر با زدن یکی از دو دستش به دست دیگر، آن را حلال می‌کند» که این بیان حکایت از اباحه و سلامت عمل و شغل بودن آن دارد.

چهارم: هنر ریسندگی و بافندگی

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «علموهنّ المغزل»؛^(۲)

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: به زنان ریسندگی بیاموزید.

عن أمّ الحسن قال: مرّ بي امير المؤمنين عليه السلام فقال: ايّ شيء تصنعين يا أمّ الحسن؟! قلت: أغزل. فقال: اما آته من احلّ الكسب؛^(۳)

زنی به نام «امّ حسن» می‌گوید: امیر مؤمنان علی عليه السلام از کنارم گذشت و فرمود: چه می‌کنی ای امّ حسن؟ گفتم: نخ می‌ریسم. حضرت فرمود: ریسندگی از حلال‌ترین پیشه‌هاست.

داشتن حرفه برای زن شایسته، امری نیک و مستحسن است. البته با توجه به اطلاق ادله، شغل و حرفه‌ای که سنگین نباشد، از امتیازات زن به حساب می‌آید؛ نه هر حرفه و فعالیتی؛ زیرا تنها در این صورت زن می‌تواند مشکلات خود را در زندگی هموار سازد؛ از این رو نداشتن توان‌مندی‌های حرفه‌ای، نقص، مذموم و ضدّ ارزش است.

۲- کافی، ج ۵، ص ۵۱۶، ح ۱.

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۱۸، ح ۴.

۳- همان، ص ۳۱۱، ح ۳۲.

پرسش حضرت امیر علیه السلام در این روایت از توجّه دادن به آن زن نسبت به اهمّیت کارش حکایت می‌کند. هم‌چنین امام علیه السلام در این روایت در پی بیان کسب مال برای زن و مرد است، بلکه می‌فرماید: «نخ ریزی از بهترین کسب‌های حلال است». باید گفت: این شغل - که شامل بافندگی هم می‌شود - برای زن در آن زمان موضوعیت داشته است؛ اگرچه امروزه در جوامع صنعتی این گونه نیست. به هر حال، زن در رابطه با کسب و کار و امور معیشتی تفاوتی با مرد ندارد، جز این که تناسب و توان او را باید نسبت به کارها ملاحظه نمود؛ خواه کار در خانه یا در بیرون از منزل صورت بگیرد.

پنجم: آشپزی

عن مسمع قال: قال لی ابو عبدالله علیه السلام: «یا ابا سیّار! اذا ارادت الخادمة ان تعمل الطّعام فأمرها کیله فانّ البرکة فیما کیل»^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که زن خدمت‌گزاری می‌خواهد غذا بپزد، دستور بده پیمانانه بگیرد؛ زیرا برکت در چیزهایی است که پیمانانه می‌شود.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «لابأس للطّباخ و الطّباخة ان یدوق المرق و هو صائم»^(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: برای مرد و زن آشپزی که روزه دارند، چشیدن آب گوشت و هر غذای دیگری، بدون فرو بردن - اشکالی ندارد. اطلاق این دو عنوان در روایات معصومین علیهم السلام حکایت از شغل طبّاحی برای زن و مرد می‌کند.

ششم: پرستاری

۲- کافی، ج ۴، ص ۱۱۴، ح ۲.

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۶۷، ح ۳.

عن سماعة، عن احدهما عليه السلام قال: «ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج بالنساء في الحرب يداوين الجرحى و لم يقسم لهنّ من الفیء شیئاً و لكنّهنّ نفلهنّ» (۱)

پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم در هنگامه‌ی جنگ، زنان را برای درمان مجروحان هم‌راه خود می‌برد و با آن که از غنایم جنگی سهم مشخصی به آنان نمی‌داد، ولی به تشخیص خود مقداری به آنها می‌بخشید.

هنگام جنگ یا دفاع از حیثیت دین و کشور، تمام امت در هر وضعیت و شرایطی باید با هماهنگی کامل فرماندهی، کمک و تعاون داشته باشند.

زنان، این قشر عمده و کلیدی جامعه، نقش فراوانی در این امر دارند. آنها با فراهم‌سازی زمینه‌ی حضور مردان در جبهه‌ها و پشتیبانی از جنگ در پشت جبهه و هم‌چنین حضور مستقیم در میدان نبرد برای پرستاری یا امداد و درمان، نقشی مهم و کلیدی به عهده دارند که این نقش در صورت هماهنگی کامل با فرماندهی بر نتیجه‌ی جنگ اثر مستقیم خواهد داشت.

روایت ذکر شده در صدد بیان شیوه‌ی استفاده‌ی پیامبر صلى الله عليه وسلم از توان و زمینه‌ی ذاتی زنان در میدان جنگ است. زن با توجه به لطافت روح و عواطف شدیدش، از رقت و دل‌سوزی خاصی برخوردار است و این روحیه به‌خوبی با امر پرستاری و درمان مجروحان تناسب دارد. از سوی دیگر، شرکت مستقیم در نبرد و به‌کارگیری خشم و خشونت چندان از زن انتظار نمی‌رود و از درون مایه‌ی فطری، توان ذاتی و حال و هوای طبیعی او نیز بر نمی‌آید. این جاست که آن بیان بلند مرد اندیشه و سخن، فرمانده دل‌ها و دیده‌ها و سرور عقل و احساس و خشم و عاطفه‌ی الهی - که خود هم دست و

بازویی چیره در میداین نبرد داشت، هم سرانگشتانی هنرمند در عرصه‌ی تلاش و زندگی و هم خردی خیره در جامعه و سیاست - رخ می‌نماید که حضرتش - امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«المرأة ریحانة لیست بقهرمانة»^(۱)

زن ریحانه است؛ نه قهرمان.

پیامبر صلی الله علیه و آله هم - که پدر و مربی آن سردار و سرور است - هنگام جنگ، دسته‌ای از زن‌ها را جهت درمان و مداوا به جبهه گسیل می‌داد و از جنگ و درگیری نظامی بازمی‌داشت؛ از این رو زنان، بر خلاف رزمندگان، از غنایم سهم مشخصی نمی‌بردند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به کار خطیر و مؤثر آنان سهمیه و بهره‌ای برای ایشان در نظر می‌گرفت.

البته روشن است که موقعیت شغل پرستاری برای زن، مخصوص زمان جنگ نیست، بلکه هنگامی که زن می‌تواند در مکان ناامنی چون میدان جنگ، آن هم برای مردها چنین نقشی را ایفا کند، در زمان عادی و برای زنان به طریق اولی می‌تواند چنین اشتغالی داشته باشد.

هفتم: عطر فروشی

عن مهران التثقی، عن عبدالله بن محبوب، عن رجلٍ قال: «انّ الحولاء كانت امرأةً عطّارةً لال رسول الله صلی الله علیه و آله ... فدخل رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: انّی لأجد الحولاء عندکم، فهل طیبکم منها بطیب؟»^(۲)

عبدالله بن محبوب از قول مردی نقل می‌کند: «روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد منزل خود

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۱۰، ح ۳.

۲- مستدرک، ج ۲، باب ۶۱، ص ۵۴۸، ح ۲.

شد و بوی خوشی استشمام کرد و فرمود: من رایحه‌ی «حولا» - زن عطر فروشی که برای خاندان پیامبر عطر می‌آورد - را نزد شما می‌یابم. آیا بوی خوشی که از شما استشمام می‌نمایم، از عطرهاى اوست؟»

به‌طور کلی، اسلام برای نظافت، بهداشت، طهارت و محیط زیست، اهمیت فراوانی قائل است تا جایی که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«اخترت من دنیاکم الثلاث: النساء، الطيب و قرّة عینی فی الصلاة». (۱)

در این بیان، خوبی‌های دنیا، زن‌ها و بوی خوش و در نهایت، نماز - که معراج مؤمنان است - معرفی می‌شود که هر سه امر، سبب عروج مؤمن در زمینه‌ی معنویات می‌گردد.

روایات متعددی درباره‌ی عطر و استفاده‌ی حضرات معصومین ﷺ از آن وارد شده است. بر اساس این روایات حتی ثلث یا نصف هزینه‌ی زندگی پیامبر ﷺ شامل خرید عطریات می‌شد. عطر خوب می‌تواند غذای جسم و روح آدمی باشد. دنیای مادی از این حقیقت غافل است و تغذیه را تنها پر سازی معده می‌داند.

در هر صورت، عطر فروشی از اشتغالات حلال و میان زن و مرد مشترک است؛ از این رو باید در جامعه‌ی اسلامی به توسعه‌ی این شغل و قانون‌مند شدن آن برای زن و مرد اهتمام شود؛ شغلی که پیامبر ﷺ به آن بسیار سفارش کرده است.

عن اسحاق بن ابراهیم الجعفی قال: سمعت ابا عبدالله ﷺ يقول: «انّ رسول الله ﷺ دخل بیت امّ سلمة فشمّ ریحاً طیبَةً فقال: اتکم الحولاء؟ فقالت: هو ذا...» (۲)

امام صادق ﷺ فرمود: «رسول خدا ﷺ به خانه‌ی امّ سلمه وارد شد و بوی

۱- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۱۸، باب ۱، ح ۷.

۲- کافی، ج ۵، ص ۴۹۶، ح ۴.

خوشی استشمام کرد. پرسید: آیا حولا - زن عطر فروش - نزد شماست؟ ام سلمه گفت: آری، او این جاست ...»

عن الحسين بن زيد الهاشمي، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «جاءت زينب العطاراة الحولاء الى نساء النبي صلى الله عليه وآله فجاء النسبي صلى الله عليه وآله فاذا هي عندهم فقال النبي صلى الله عليه وآله: اذا اتيتنا طابت بيوتنا. فقالت: بيوتك بريحك اطيب يا رسول الله! فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا بعث فاحسني ولا تغشي فانه اتقى لله و ابقى للمال؛^(۱)

زينب عطر فروش (حولا) نزد زنان پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله آمد. در آن هنگام، پیامبر فرا رسید و به او فرمود: «هنگامی که نزد ما می آیی، خانه‌های ما خوش بو می شود.» زينب گفت: «یا رسول الله! خانه‌های شما با عطر معنویت شما خوشایندتر است.» رسول خدا صلى الله عليه وآله به او فرمود: «وقتی عطر می فروشی، فروشنده‌ی خوبی باش و نیرنگ به کار مبر که این کار با خداترسی سازگارتر است و مال را ماندگارتر می سازد.»

عن الحسن بن الجهم قال: «اخرج الی ابوالحسن عليه السلام مخزنةً فيها مسكٌ من عتيدة آبنوس فيها بيوتٌ كلها ممّا يتخذها النساء؛»^(۲)

حسن بن جهم می گوید: «امام کاظم عليه السلام صندوقچه‌ی عطری از چوب آبنوس (درختی مخصوص) نزد من گشود که در آن خانه‌هایی جداگانه و انباشته از بوهای خوش و عطرهایی بود که زنان به کار می بردند.»

با توجه به این روایت می بینیم که عطر فروشی می تواند یکی از شغل‌های حلال و مشترک میان زن و مرد باشد، و نیز درمی یابیم که اهتمام حضرت به عطرهاى گوناگون تا چه اندازه بوده، که شاید علاوه بر استفاده‌ی خود به زن‌ها هم از آن می داده و نوعی هدیه و توزیع را هم راه داشته است؛ اگرچه حضرت فروشنده‌ی نداشته است.

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۵.

۲- کافی، ج ۶، ص ۱۵، ح ۴.

ب) حرفه‌های اختصاصی حلال

اول: آرایش‌گری

عن محمد بن مسلم، عن ابی عبداللہ عَلَيْهِ السَّلَامُ قال: «لَمَّا هَاجَرَ النَّسَاءُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَاجَرَتْ فِيهِنَّ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا: أُمُّ حَبِيبٍ وَكَانَتْ خَافِضَةً تُخَفِّضُ الْجَوَارِيَّ فَلَمَّا رَأَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهَا: يَا أُمَّ حَبِيبٍ! الْعَمَلُ الَّذِي كَانَ فِي يَدِكَ هُوَ فِي يَدِكَ الْيَوْمَ؟ قَالَتْ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَرَامًا فَتَنْهَانِي عَنْهُ. قَالَ: لَا بَلْ حَلَالٌ فَادْنِي مَنِّي حَتَّى أَعْلَمَكَ. قَالَتْ: فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَالَ: يَا أُمَّ حَبِيبٍ! إِذَا أَنْتِ فَعَلْتِ فَلَا تَنْهَكِي - أَي لَا تَسْتَأْصِلِي - وَاشْتَمِي فَإِنَّهُ اشْرَقَ لِلْوَجْهِ وَاحْطِطِي عِنْدَ الزَّوْجِ. قَالَ: وَكَانَ لَأُمِّ حَبِيبٍ اخْتُ يُقَالُ لَهَا أُمَّ عَطِيَّةٍ وَكَانَتْ مَقِينَةً؛ يَعْنِي مَاشِطَةً. فَلَمَّا انْصَرَفَتْ أُمَّ حَبِيبٍ إِلَى اخْتِهَا اخْبَرْتَهَا بِمَا قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَاقْبَلَتْ أُمَّ عَطِيَّةٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاخْبَرْتَهُ بِمَا قَالَتْ لَهَا اخْتِهَا. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ادْنِي مَنِّي يَا أُمَّ عَطِيَّةٍ! إِذَا أَنْتِ قَيِّمْتِ الْجَارِيَةَ فَلَا تَغْسَلِي وَجْهَهَا بِالْخَرْقَةِ؛ فَإِنَّ الْخَرْقَةَ تَشْرَبُ مَاءَ الْوَجْهِ»^(۱)

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید:

هنگامی که زنان از مکه به مدینه هجرت کردند، در میان آنان زنی به نام «ام حبیب» بود که پیشه‌اش ختنه‌ی دختران بود - که البته در عصر حاضر، عمل به این امر، تحقیق و آگاهی جدی نسبت به چگونگی انجام این سنت پسندیده را می‌طلبد - وقتی چشم مبارک پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او افتاد، فرمود: «ای ام حبیب! کار پیشینت را در دست داری؟» پاسخ داد: «آری، ای رسول خدا! مگر این که حرام باشد و شما مرا از آن باز دارید.»

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۱۸، ح ۱.

حضرت فرمود: «خیر، نزدیک بیا تا به تو بیاموزم.» امّ حبیب می‌گوید: «نزدیک شدم، آن‌گاه پیامبر به من فرمود: ای امّ حبیب! وقتی به چنین کاری دست می‌زنی، آن تکه را اندکی قطع کن و از بن جدا نکن؛ زیرا چنین کاری چهره‌ی زن را تابناک‌تر و او را نزد شوهر دل‌پذیرتر می‌سازد.»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «امّ حبیب خواهری به نام «امّ عطیه» داشت که آرایش‌گری می‌کرد. وقتی امّ حبیب نزد خواهرش بازگشت، آن‌چه پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرموده بود، به خواهرش بازگفت. آن‌گاه امّ عطیه نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفتار خواهرش را حکایت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: امّ عطیه نزدیک بیا! وقتی دختری را آرایش می‌کنی، صورتش را با پارچه پیرایش نکن؛ بی‌شک پارچه، جلوه‌ی چهره را می‌برد.»

در این روایت مفصل دو شغل آرایش‌گری و ختان به تفصیل آمده است و از آن جهاتی چند به طور آشکار به دست می‌آید:

یک. آرایش‌گری و ختان دو کسب حلال و از شغل‌های مشترک زن و مرد است؛ زن برای زن‌ها و مرد برای مرد‌ها. اختلاط در این امر، حرام است و از مفاسد شوم و بسیار کثیف یک جامعه‌ی آلوده می‌تواند باشد.

دو. در انجام ختنه، به ناچار، کشف و لمس و رؤیت عورت پیش می‌آید، ولی چون این یک امر قهری است، ضرورت دارد و بی‌اشکال است.

سه. با آن‌که طرف مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله زن است و کار هم از امور پنهانی است، حضرت خود به بیان خصوصیات این امر می‌پردازد. البته حضرت رسول صلی الله علیه و آله عفاف را به طور کامل ملاحظه کرده و می‌فرماید: «ای زن! جلو بیا» تا حرف‌های پنهانی، آشکارا و همگانی گفته نشود.

چهار. نه تنها بیان خصوصیات این‌گونه امور دور از شأن دین نیست، بلکه باید

آموزش دینی نسبت به همه‌ی شغل‌ها پیش‌بینی شود.

پنج. موارد مطرح شده در این روایت، هم‌چون بسیاری از دیگر موارد، در شناخت حقایق علمی دین، قابل اهمیت و دقت است و نباید نسبت به آن اهمال شود.

پیرایش و آرایش دختران

نکته‌ی مهمی که از روایت اخیر به دست می‌آید، پیرایش و آرایش زنان است که مقید به زن‌های شوهر کرده نیست، بلکه شامل دختران هم می‌شود و بیان حضرت با آن‌چه اکنون در جامعه‌ی ما مرسوم است، تفاوت دارد؛ چراکه نظافت، بهداشت و زیبایی در زنان و دختران حکم یکسانی دارد.

این چه فرهنگی است که دختر باید پیش از ازدواج از هر پیرایش و آرایشی به دور باشد و جلا و تازگی خویش را از دست دهد و با تیغ و طغال طبیعی خود به سربرد تا زمانی که کسی برای وصلت با او قدم پیش‌گذارد، او را به حمام و آرایش‌گاه برند! این افکار و سنت‌های پوسیده چیست که دختران نباید هم‌چون زن‌ها زندگی کنند: به مسجد پا نگذارند؛ چون دخترند؛ به مهمانی نروند؛ چون دخترند؛ به مجالس نروند؛ و خلاصه چون دخترند، گویی باید از مواهب فراوانی محروم باشند! البته شوون متفاوت زن و دختر مسأله‌ی معقول و پذیرفته شده‌ای است، ولی این‌گونه نیست که سبب ممنوعیت و ناهنجاری گردد.

حال، اگر گفته شود که: پیرایش و آرایش دختران موجب تباهی جامعه و جوانان می‌شود و با عفاف و مسلمانی منافات دارد، در پاسخ باید گفت: عفاف منافاتی با بهداشت و نظافت و آرایش ندارد. مگر پیرایش و آرایش که سزاوار زنان است، عفاف را از آن‌ها سلب کرده است؟! به‌طور کلی یک زن مؤمن باید آرایش خود را هم‌راه با عفاف داشته باشد و این در جهت حکم و موضوع، میان زن شوهر کرده و دختر تفاوتی

ایجاد نمی‌کند. آری، هر مسلمانی باید آراستگی خود را با عفاف هم‌راه سازد و حتی مردها هم باید در آراستگی و پیرایش و آرایش، عفاف را ملاحظه کنند.

ممکن است توهمی دیگر پیش آید که: زن خود را برای شوهر آرایش می‌کند؛

دختران خود را برای چه کسی آماده سازند؟

در پاسخ گفته می‌شود: آراستگی و آرایش آن‌ها افزون بر حفظ موقعیت فردی و شخصیتی‌شان موجب جلوه و طراوت و تازگی و نشاط آنان در جهت ازدواج هرچه زودتر می‌گردد و عوامل شوم بی‌رغبتی پسران و دل‌مردگی دختران را - آن‌گونه که در بسیاری از محیط‌های ما محسوس است - خنثی می‌سازد.

آرایش و طراوت، تنها در دید نامحرمان و به جهت گرایش پسران - که یک امر قهری و طبیعی در برخوردها می‌باشد - نیست، بلکه پدر و مادر و بستگان پسر هنگامی که دختران را با طراوت و تازگی بیش‌تری مشاهده کنند، تصمیم و تمایل آن‌ها نسبت به ازدواج هر چه سریع‌تر فرزندانشان بیش‌تر می‌گردد و این سبب می‌شود که برای این امر اقدام نمایند؛ پس آراستگی و آرایش تنها برای شوهر فعلی نیست، بلکه زمینه‌ی تطهیر بیش‌تر جامعه و رغبت هر چه بیش‌تر افراد به ازدواج را ایجاد می‌نماید و روشن است که آرایش و عرضه‌ی جلا و زیبایی دختر برای زن‌ها اشکال شرعی ندارد، بلکه به جهاتی مستحسن و شایسته نیز هست؛ همان‌طور که در روایات، گذشته از آن که در این مورد منعی وارد نشده، کیفیت آن هم به‌طور مکرر بیان گردیده است.

البته باید توجه داشت که ایجاد رغبت در پسران و دختران و مقابله با دل‌مردگی آنان نباید هم‌راه با تحریک عواطف و وادار ساختن افراد به انحراف یا اهمال و سهل‌انگاری نسبت به محرّمات و احکام شرعی باشد؛ زیرا در هر جامعه‌ای باید تحقق نیکی‌ها و نفی زشتی‌ها به دور از افراط و تفریط باشد. برای این مقصود باید در ظرف تدوین و بیان قوانین اجتماعی، این‌گونه امور به‌طور مشخص و مصداقی تعریف شود تا ملاک و

میزان درستی‌ها و کجی‌ها روشن گردد.

دوم: ختنه‌ی دختران

در روایات متعددی مطالب بسیار قابل توجهی درباره‌ی ختنه‌ی دختران و خصوصیات و شرایط آن و زمینه‌ی اشتغال زنان به این امر آمده است، گرچه بازیابی عمل به این امر در زمان حاضر، نیاز به تحقیق جداگانه‌ای در چگونگی انجام آن دارد؛ که این جا به برخی از آن‌ها با توضیحی اندک اشاره می‌شود:

عن ابی بصیرٍ قال: «سألت ابا جعفرٍ علیه السلام عن الجاریة تسبی من ارض الشَّرک فتسلم فتطلب لها من یخفّضها فلانقدر علی امرأةٍ. فقال: اما السنّة فی الختان علی الرّجال و لیس علی النّساء؛^(۱)

ابو بصیر گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: کنیزی که از سرزمین شرک به اسارت درآمده و سپس مسلمان شده و می‌خواهد کسی او را ختنه کند، ولی دست رسی به زنی که این کار را انجام دهد ندارد، چه کند؟ حضرت پاسخ دادند: ختنه بر مردان سنّت است و بر زنان چنین سنّتی نیست [وجوب ختنه برای مردان است، ولی ختنه‌ی زنان، سنّت واجب و الزامی نیست].

این روایت، عدم وجوب ختان دختران را مطرح می‌کند. البته انجام چنین سنّتی به اندازه‌ای رایج بوده که دختران و زنان فکر می‌کردند ختنه برای آن‌ها واجب است و از نبود طبیب این کار نزد معصوم علیه السلام شکایت می‌بردند که امام باقر علیه السلام در جواب می‌فرمایند: «ختنه برای دختران واجب نیست»؛ همان‌طور که چنین تصوّری نسبت به وجوب و هم‌چنین کمبود زن جراح در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم اتّفاق می‌افتاد.

۱- کافی، ج ۶، ص ۳۷، ح ۱.

ختنه از سنت‌های ابراهیمی است که اسلام آن را به طور جدی و کامل پذیرفته است. این عمل برای مردها واجب است، ولی نسبت به زنان مستحب می‌باشد و الزامی ندارد. ختنه از نظر بهداشتی - روانی و کام‌یابی آثار خاصی دارد. به راستی این بیان، آگاهی دین از حقایق علمی و اهتمام به فراگیری آن را به خوبی مشخص می‌سازد؛ از این رو لازم است امت اسلامی به دستورات دینی و فواید آن اهتمام کامل داشته باشند.

عن عمرو بن ثابت، عن ابی عبدالله عليه السلام قال: «كانت امرأة يُقال لها: امّ طيّبة تخفض الجوارى فدعاها رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لها: يا امّ طيّبة! اذا انت خفضت امرأة فاشمی و لا تجحفی فانه اصفی للون و احظی عند البعل؛^(۱)

امام صادق عليه السلام فرمود: زنی به نام امّ طیبه شغل خفض - ختنه‌ی دختران - داشت. پیامبر او را خواست و به او فرمود: ای امّ طیبه! هنگام ختنه‌ی دختران آن تکه را اندکی قطع کن و از بن جدا مساز؛ زیرا چنین کاری رنگ چهره‌ی زن را تابناک‌تر و او را برای شوهر، دل‌پذیرتر می‌سازد.

در این روایت، پیامبر شخصاً کیفیت ختنه‌ی زنان را برای زن جراح بیان می‌فرماید و در آن چند امر مورد اهمیت است:

یک. پیامبر صلى الله عليه وآله با آن مقام شامخ، این امر را خود بیان می‌کند، آن هم برای یک زن؛ بنابراین در صورت لزوم، استفاده‌ی زن از مرد در تحصیل علوم و فنون با رعایت عفاف و پاکی مشکلی ندارد.

دو. این گونه ختنان برای کام‌یابی مؤثرتر است؛ به همین علت، ختنه‌ی زن می‌تواند معقول و قابل ادراک و پذیرش همگان باشد.

سه. این بیان پیامبر ﷺ اهمیت و منافع و ارزش این عمل را روشن می‌سازد؛ به همین علت ایشان به‌طور خاص این موضوع را بیان می‌کند.

آری، دین به دنبال سخت‌گیری نیست، بلکه لذت‌های مادی و معنوی را با هم برای مردم بیان می‌کند که لذت‌ها و کمالات حتمی و ضروری تحت عنوان «وجوب» و لذت و کمال غیر ضروری تحت عنوان «استحباب» بیان می‌شود؛ اما به راستی پذیرش بشر تا چه حد است؟

مکتبی که به دنبال بهداشت عمومی و سلامت نوعی و فردی بشر است، به راحتی رها می‌گردد، ولی راه و روشی که یک نمونه از آن، جمعیت میلیونی ایدز و... است، مورد پذیرش قرار می‌گیرد!

به راستی میان ختنه‌ی زن به شکلی که پیامبر ﷺ می‌فرماید، با زیبایی و صفای چهره‌ی زن چه رابطه‌ای وجود دارد؟ این بیان از نظر علمی بسیار قابل دقت است و باید جوامع علمی از این‌گونه فرمان‌های الهی آسان نگذرند. آری، رابطه‌ی بهداشتی و طبی - روانی این امر به‌طور گویا قابل پی‌گیری است که ما اکنون در مقام بیان آن نیستیم.

سوّم: جراحی

در روایت پیشین،^(۱) پیامبر اکرم ﷺ شخصاً کیفیت ختنه‌ی زنان را برای زن جراح بیان فرمود و چنان‌چه در آن زمان زمینه‌های دیگر جراحی مرسوم می‌بود، حضرات معصومین علیهم‌السلام تخصص‌های مربوط به آنان را ترسیم می‌نمودند؛ همان‌طور که شغل مامایی را بر عهده‌ی زنان قابل‌گذاشتند؛ بنابراین زنان هر جامعه -

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۸، ح ۵.

به‌ویژه جامعه‌ی اسلامی - باید تصدّی زمینه‌های جراحی یا طبابت زنان را خود به عهده گیرند. از امور جزئی و ابتدایی گرفته تا گزینه‌های گسترده و نهایی آن. به راستی جای تأسف است که در جامعه‌ی اسلامی به بهانه‌های واهی مانند نبود پزشک یا جراح زن یا ماهرتر بودن پزشک مرد، زنان تشویق شوند تا به پزشکان غیرهم‌جنس رجوع کنند؛ این در حالی است که جوامع پیش رفته از این مشکل دور بوده و تا آن‌جا که ممکن است از بیمارستان‌های همگن برخوردارند. آری، یکی از نشان‌های جامعه‌ی متمدن و پیش‌رفته، بهره‌گرفتن از جنس زن برای برطرف کردن مشکلات زن است.

چهارم: مامایی و جای‌گاه ارزش‌مند آن

در روایات، «مامایی» شغل مناسب زنان شناخته شده و سهمی از عقیقه برای ماما در نظر گرفته شده است^(۱) که به چند روایت در این زمینه اشاره می‌شود.

عن عاصم الكوزی قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يذكر عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وآله عقق عن الحسن عليه السلام بكبش و عن الحسين عليه السلام بكبش و اعطى القابلة شيئاً؛^(۲)

عاصم گوید: امام صادق عليه السلام از پدر بزرگوار خویش نقل فرمود که رسول گرامی اسلام صلى الله عليه وآله برای امام حسن عليه السلام یک گوسفند نر (قوچ) و برای امام حسین عليه السلام یک قوچ عقیقه کرد و قسمتی از گوشت آن را به قابله داد.

عن ابي جعفر عليه السلام انه قال: «و اطعموا القابلة من العقیقة؛»^(۳)

امام باقر عليه السلام فرمود: سهمی از عقیقه را به ماما بدهید.

۱- عقیقه: گوسفند یا شتری که مستحب است پس از ۷ روز برای نوزاد قربانی شود.

۲- کافی، ج ۶، ص ۳۳، ح ۳. ۳- همان، ص ۲۷، ح ۴.

عن ابی عبدالله علیه السلام: «... و اعط القابله طائفه من ذلک؛^(۱)»

امام صادق علیه السلام فرمود: «... و بخشی از عقیقه را به قابله ده.»

این روایت عنوان «طائفه من ذلک» را دارد که حکایت از زیادی اعطای گوشت

قربانی به زن قابله می‌کند.

عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «... و بعثوا برجل

شاة الى القابله...؛^(۲)»

امام صادق علیه السلام فرمود: [پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله] روز هفتم برای امام حسن علیه السلام و

امام حسین علیه السلام نام گذاشتند و برای آن دو، گوسفند عقیقه کردند [و یک ران گوسفند

را برای قابله فرستادند...].

قال الصادق علیه السلام: «و يطعم القابله الرّجل و الورک؛^(۳)»

امام صادق علیه السلام فرمودند: یک پا و ران عقیقه به ماما داده می‌شود.»

از این دسته روایات، اهمیت و ارزش اجتماعی این شغل به‌خوبی روشن می‌شود.

این شغل مخصوص زنان است و در جامعه‌ی اسلامی نباید این کار را مردها انجام

دهند. زن‌ها نباید در کارهای تخصصی خود، هم‌چون طبابت، فروشندگی لباس و دیگر

امور اختصاصی هیچ‌کمدودی داشته باشند و باید هر شغلی را به اندازه‌ی کفایت خویش

انجام دهند.

ویژگی و امتیاز این شغل شادی و سرور است. ماما با این کارش شادمانی را وارد

خانواده‌ای می‌کند؛ به همین علت عرف جامعه اجرت ماما را بیش‌تر از کارهای عادی

قرار داده است. حتی در بعضی روایات تمام عقیقه را برای قابله در نظر گرفته‌اند.

۲- همان، ص ۳۳، ح ۵.

۱- کافی، ج ۶، ص ۲۸، ح ۷.

۳- همان، ص ۲۸، ح ۶.

پنجم: شیردهی و نگهداری فرزندان

عن ابی الصّباح الكنانی عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «اذا طلق الرجل امرأته و هی حبلی انفق علیها حتّی تضع حملها و اذا وضعته اعطاها اجرها و لا یضارّها الاّ ان یجد من هو ارخص اجراً منها فان هی رضیت بذلك الاجر فهی احقّ بابنها حتّی تفضمه»^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که مردی همسر باردارش را طلاق دهد، باید نفقه‌ی او را تا زمان زایمان پرداخت نموده و پس از وضع حمل نیز مزد شیردهی او را بپردازد و به او آسیب و زبانی نرساند، مگر آن که دایه‌ای با مزد کم‌تر، این کار را انجام دهد، ولی در صورتی که مادر به همان مزد کم‌تر راضی باشد، او برای فرزند خویش تا پایان شیرخوارگی سزاوارتر است.

عن فضل ابی العباس قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: «الرجل احقّ بولدهام المرأة؟ قال: «لا بل الرجل فان قالت المرأة لزوجها اذی طلقها انا ارضع ابنی بمثل ما تجد من ترضعه فهی احقّ به»^(۲)

ابو عباس گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پدر نسبت به فرزند خویش سزاوارتر است یا مادر؟ حضرت پاسخ داد: پدر سزاوارتر است، ولی اگر مادر به شوهرش که او را طلاق داده بگوید: من فرزندم را به همان مبلغی که دیگران برای شیردهی می‌گیرند شیر می‌دهم، در این صورت مادر سزاوارتر است.»

«عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجل استأجر ظئراً فغابت بولده سنین ثمّ أنّها جاءت به فانکرته امّه و زعم اهلها أنّهم لا یعرفونه» قال: «لیس علیها شیء الظئر ما مؤنّه»^(۳)

۱- کافی، ج ۶، ص ۴۵، ح ۲.

۲- کافی، ج ۶، ص ۴۴، ح ۱.

۳- همان، ص ۴۲، ح ۲.

از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی سؤال شد که دایه‌ای را برای فرزندش اجیر می‌کند و دایه با فرزند چند سال از چشم آن‌ها دور می‌شود، آن‌گاه فرزند را می‌آورد، ولی مادر می‌گوید: این فرزند من نیست و خویشان مادر نیز می‌گویند: «این فرزند را ما نمی‌شناسیم.» حضرت فرمود: «چیزی بر عهده‌ی دایه نیست. دایه امین و مورد اعتماد است و گفته‌ی او باید پذیرفته شود.»

عن عبدالله بن هلال قال: «قال ابو عبدالله علیه السلام: اذا ارضعن لكم فامنعوهن من شرب الخمر؛^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که زنان اهل کتاب فرزندان شما را شیر می‌دهند، آنان را از نوشیدن شراب باز دارید.»

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: كان اميرالمؤمنين صلوات الله عليه - يقول: «لا تسترضعوا الحمقاء فان اللبن يغلب الطباع و قال رسول الله صلوات الله عليه وآله: لا تسترضعوا الحمقاء فان الولد يشب عليه؛^(۲)

امیرمؤمنان - صلوات الله علیه - همواره می‌فرمود: «برای شیردهی به فرزندان از زن نادان استفاده نکنید؛ زیرا شیر بر طبیعت افراد چیره می‌شود و پیامبر خدا صلوات الله علیه وآله فرمودند: از زن احمق نخواهید که فرزندان را شیر دهد؛ چرا که فرزند با شیر رشد می‌کند.»

عن محمد بن مروان قال: «قال لي ابو جعفر علیه السلام: استرضع لولدك بلبن الحسان و ايامك و القباح فان اللبن قد يعدي؛^(۳)

محمد بن مروان گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: شیر زنان نیکو صورت را برای فرزندان انتخاب کن و از زشت رویان بپرهیز؛ چرا که شیر تأثیر می‌گذارد.»

۲- همان، ص ۴۳، ح ۹.

۱- کافی، ج ۶، ص ۴۲، ح ۳.

۳- کافی، ج ۶، ص ۴۴، ح ۱۲.

عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام «قال: عليكم بالوضاء من الظؤرة فان اللبن يعدى»^(۱)

امام باقر عليه السلام فرمود: بر شما باد به دایه‌ی نیکو و پاکیزه؛ زیرا شیر تأثیر می‌گذارد. بنابراین روایات، یکی از شغل‌های شریف زنان دایه شدن و شیردهی به کودکان و پرورش و پرستاری آنهاست. امروزه این کار در سطح وسیع در شیرخواره‌گاه، پرورش‌گاه و مهدکودک‌ها - که تصدّی و تربیت اطفال را به عهده دارند - صورت می‌گیرد. این شغل برای زن‌ها همیشه معمول بوده و اجرت گرفتن برای این عمل - حتّی برای مادر - بی‌اشکال است.

با آن که مردها هم می‌توانند در بخش‌هایی از این کار دخالت داشته باشند، ولی ویژگی‌های این امر با عواطف زن - که سمت مادری دارد - از هماهنگی بیشتری برخوردار است و دست‌کم در قسمت‌هایی از آن، مردها موقعیت موفق زنان را ندارند.

ج) اشتغال‌های اختصاصی حرام

پیش‌تر گفتیم: از دیدگاه دین مبین اسلام بعضی شغل‌ها برای زن حرام است و اشتغال به آن جایز نیست. اکنون به بیان برخی از این مشاغل که زن را از حقیقت انسانی و هویت فطری خود تهی می‌سازد و او را به صورت بازیچه‌ای بیهوده یا مرداری بی‌خاصیت و آلوده درمی‌آورد، هم‌راه با شماری از روایات مربوط به آن می‌پردازیم.

اول: روسپی‌گری

قال اباجعفر عليه السلام: ... «و السّحت انواعٌ كثيرةٌ: منها اجور الفواجر؛^(۱) امام باقر عليه السلام فرمود: حرام نمونه‌های فراوانی دارد. یکی از آن‌ها دست‌مزد زنان بزه‌کار است.»

عن السّكوني، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «السّحت ثمن الميته و ثمن الكلب و ثمن الخمر و مهر البغي و الرّشوة في الحكم و اجر الكاهن؛^(۲) امام صادق عليه السلام فرمودند: بهای فروش مردار، سگ و شراب و مزد زن زناکار، رشوه در داوری و اجرت کاهن (پیش‌گو) حرام است.»

عن سماعة قال: «قال ابو عبدالله عليه السلام: السّحت انواعٌ كثيرةٌ: منها كسب الحجام اذا شارط و اجر الزّانية و ثمن الخمر...؛^(۳) امام صادق عليه السلام فرمودند: از انواع حرام، ... مزد زن زناکار است...»

دوم: قیادت و واسطه‌گری حرام

عن سعد الاسكاف، قال: «سئل ابوجعفر عليه السلام عن القرامل التي تضعها

۲- همان، ح ۲.

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۲۶، ح ۱.

۳- کافی، ج ۵، ص ۱۲۷، ح ۳.

النساء في رؤوسهن يصلنه بشعورهن فقال: لا بأس على المرأة بما تزینت به لزوجها. قال: فقلت له: بلغنا أنّ رسول الله ﷺ لعن الواصلة و الموصولة فقال: ليس هناك أنّما لعن رسول الله ﷺ الواصلة التي تزنی فی شبابها فلما كبرت قادت النساء الى الرجال فتلك الواصلة و الموصولة؛^(۱)

از امام باقر علیه السلام درباره‌ی موهایی که زنان به گیسوان خویش پیوند می‌زنند، پرسیده شد. حضرت فرمودند: «در آن چه زن، خود را با آن برای شوهرش می‌آراید، اشکالی نیست.»

فرد پرسش‌کننده به حضرت عرض کرد: شنیده‌ایم که پیامبر صلی الله علیه و آله پیوند زننده و پیوند‌پذیر را لعنت کرده است. آن حضرت فرمود: لعنت رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره نیست. واصله (پیوند دهنده) و موصوله (پیوند‌پذیر) که پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را لعنت کرده است، زنانی هستند که در جوانی زنا می‌دهند و در سال‌مندی به واسطه‌گری میان زنان و مردان می‌پردازند. [چون اکنون زناکاران را به هم می‌رسانند و خود در گذشته تن به زنا داده‌اند].

در این روایت، سه شغل مورد توجه قرار گرفته که دو شغل، حرام آشکار است و شغل سوم بستگی به مورد عمل دارد: روسپی‌گری و قیادت (پیوند دادن زن و مرد زناکار) دو شغل حرام است که به شدت مورد استنکار و نهی دین قرار گرفته است؛ و آرایش‌گری، در صورت تزویر و خیانت زن به همسرش حرمت دارد و در غیر این صورت، کاری بی‌اشکال است و از شغل‌های جایز، بلکه شاد زنان می‌باشد.

این نکته نیز شایان ذکر است که هرچند قیادت می‌تواند توسط مردان هم صورت بگیرد، ولی به‌طور نوعی، جهات خاصی از آن توسط زنان آلوده انجام می‌پذیرد.

فصل سوّم: زن و مالکیت

اصل مالکیت

بعد از بیان مشاغل زن، بحث بسیار مهمی که باید به آن توجه داشت، مسأله‌ی محدودیت مالکیت است. نسبت به اصل مالکیت زن نباید بحثی داشت؛ زیرا مالکیت انسان نسبت به زن و مرد یکسان است و چون اصل مالکیت انسان مسلم است، مالکیت زن هم بدیهی است. آنچه می‌ماند، تنها محدودیت یا تفاوت و کاستی مالکیت در مواردی نسبت به زن است که باید مورد بررسی قرار گیرد. در این مقام ابتدا اصل مالکیت انسان و سپس مالکیت زن و حدود آن مشخص می‌شود.

اصل ملک، تسلط فرد بر چیزی است؛ به طوری که صاحب اختیار آن چیز باشد. تسلط ممکن است نسبت به حقیقت شیء باشد - مانند: مالکیت حق نسبت به خلق - یا نسبت به ذات چیزی به صورت اعتبار - مانند: مالکیت انسان نسبت به اشیا - یا نسبت به استفاده از چیزی و یا منفعت آن - مانند: اجاره و عاریه - یا تسلط اعتباری و عنوانی - مانند: حاکمیت دولت - و یا تسلط از نوع اشراف و سیطره‌ی نفس بر خود یا دیگر نفوس؛ مانند: نفوذ و تنفیذ معنوی اولیای حق در متن واقع و هویت‌های خارجی.

ملک و مال و اصل مالکیت، یک امر غریزی است که در طول عمر بشر هویت اعتباری خود را حفظ کرده است. مال چیزی است که رغبت آدمی را به ملک تحریک می‌کند. مال از «میل» گرفته شده است؛ زیرا دل آدمی به آن میل پیدا می‌کند.

از آن جایی که مالکیت، امکان زوال دارد و به آسانی هم زایل می‌گردد، گفته می‌شود: مالکیت، اعتباری و عرضی است؛ در مقابل مالکیت حق که حقیقی است و امکان زوال

ندارد.

اضافه‌ی اموال به ناس (مردم) در قرآن کریم، امضای چنین مالکیتی برای انسان از سوی این کتاب الهی است. در قرآن کریم این عنوان با تعبیر ملک و مال بسیار آمده است؛ چه به صراحت و چه به استلزام؛ هم چون آیات معامله و تجارت و مانند این آیه: «یا ایها الذین امنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارةً عن تراضٍ منکم...»^(۱)

ای اهل ایمان! اموال یک‌دیگر را به باطل نخورید، مگر آن‌که تجارت سالمی در میان باشد...» و کریمه‌ی «...تجارةً تخشون کسادها...»^(۲) تجارتی که از کساد و بی‌رونق شدنش می‌ترسید...».

آری، موضوع مالکیت زن نیاز به تحلیل و بررسی چندانی ندارد؛ زیرا امر روشن و واضحی است که هیچ‌گونه اختلاف یا توهمی نسبت به آن وجود ندارد؛ گرچه لازم است اشاره‌ای گزیده به آن داشته باشیم. هنگامی که قرآن می‌فرماید:

«الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض»^(۳)

آیا نمی‌بینید که خداوند همه آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، در اختیار شما قرار داده است»

«سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جميعاً منه»^(۴)

آنچه را که در آسمان و زمین است، تمامی در اختیار شما نهاده است»، میان مرد و زن هیچ تفاوتی نمی‌گذارد و «لکم» نسبت به تمام افراد یک‌سان است. هم چنین وقتی می‌فرماید:

۲- توبه / ۲۴.

۱- نساء / ۲۹.

۴- جائیه / ۱۳.

۳- لقمان / ۲۰.

«لَلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ»^(۱)

برای مردان است، آنچه به دست می آورند و هم چنین برای زن هاست، آنچه کسب می کنند»، تفاوتی میان زن و مرد نیست و هنگامی که می فرماید:

«كُلَّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ»^(۲)

هرکس در گرو آنچه کسب می کند، خواهد بود» و یا

«كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»^(۳)

هرکس با آنچه انجام می دهد، همیشه هم راه خواهد بود»، تفاوتی در اکتساب میان زن و مرد وجود ندارد؛ همان طور که تفاوتی میان مال و امور دیگر - از قبیل اعمال و کردار - نیست.

هنگامی که خداوند متعال می فرماید:

«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»^(۴)

ثروتتان را میان خود به باطل تصاحب نکنید»

«أَكْلُهُمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ»^(۵)

تصاحب ثروت یک دیگر به باطل...»، در هیچ یک از موارد تفاوتی میان زن و مرد نمی گذارد؛ چرا که «بینکم» و «اموالکم» و «اموال الناس» زن و مرد ندارد و مخاطب، هر دو هستند؛ هم چنان که سراسر سنت و روایات، همانند قرآن، فقه و احکام گوناگون آن، حکایت از این وحدت کلی میان زن و مرد دارد و نشان می دهد که مالکیت از اوصاف اشتراکی میان این دو است. در این جا به عنوان تیمن چند روایت بیان می گردد.
عن سعید بن یسار قال: «سألت ابا عبدالله عليه السلام عن امرأة حرّة تكون

۱- نساء / ۳۲.

۲- طور / ۲۱.

۳- مدثر / ۳۸.

۴- بقره / ۱۸۸.

۵- نساء / ۱۶۱.

تحت المملوک فتشتریه هل بیطل نکاحه؟ قال: نعم؛ لآنه عبدٌ مملوک لا یقدر علی شیء؛^(۱)

سعید بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام درباره‌ی زن آزادی که همسر مرد مملوکی بوده و شوهر خود را که برده بوده، خریده است، پرسیدم: آیا ازدواج آن دو باطل است؟

حضرت فرمود: آری؛ چون آن مرد، برده‌ای مملوک است و اختیاری در امر نکاح ندارد.»

از این روایت، مالکیت زن به دست می‌آید؛ زیرا زنی، مالک مرد خود بوده است.
عن الفضل بن عبدالملک قال: «سألت أبا عبد الله علیه السلام عن امرأةٍ ورثت زوجها فاعتقته هل یكونان علی نکاحهما الاوّل؟ قال: لا و لکن یجدّان نکاحاً؛^(۲)

فضل بن عبدالملک گوید: از امام صادق علیه السلام درباره‌ی زنی که شوهر خود را به ارث برده و آن گاه او را آزاد کرده است، پرسیدم که آیا این دو بر ازدواج قبلی خود باقی‌اند؟

حضرت فرمود: خیر، لیکن باید به طور مجدد با هم ازدواج کنند.»
از این روایت روشن می‌شود که زن در تصرف اموالش آزاد است و مالکیتش محرز است و حتی نیازی به قیّم و سرپرست ندارد.

عن حفص بن قرط قال: قلت لابی عبد الله علیه السلام: «امرأةٌ بالمدينة کان الناس یضعون عندها الجوارى فتصلهنّ و قلنا: ما رأینا مثل ماصبّ علیها من الرّزق فقال: أنّها صدقت الحدیث و أدّت الامانة و ذلك یجلب الرّزق.

۱- کافی، ج ۵، ص ۴۸۵، ح ۴.

۲- کافی، ج ۵، ص ۴۸۵، ح ۲.

قال صفوان: و سمعته من حفص بعد ذلك؛^(۱)

حفص گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: زنی در مدینه است که مردم دختران خود را نزد او می‌آورند تا آن‌ها را پرورش دهد و او از این کار در آمد و روزی فراوانی به دست می‌آورد. امام علیه السلام فرمود: بی تردید او راست گفتار و امانت‌دار است و این روزی آوراست.»

از این روایت به دست می‌آید که شغل شریف معلّمی برای زن اشکالی ندارد و بسیار هم خوب و شایسته است و این کار از امور مشترک میان زن و مرد است؛ گرچه محدوده‌ی کاری هر یک ویژگی خود را دارد. در آمد و حقوق دریافتی از این کار هم از آن خود معلّم است؛ زن باشد یا مرد. زن معلّم، مانند دیگر زن‌ها، مالک در آمد و مصرف حقوق خود می‌باشد، مگر در مواردی که به شؤن زندگی مشترک و یا موقعیت مرد مربوط می‌شود که در این صورت، اصل عمل و یا هرگونه تصرف زن در اموالش منوط به اجازه‌ی شوهر و هماهنگی با اوست تا چرخ زندگی از کار نایستاده و به مدیریت مرد ضربه وارد نشود. بنابراین، زن نسبت به تصرف در اموال شخصی و درآمد خود که ربطی به زندگی مشترک و یا شأن همسرش ندارد، آزاد است و نیاز به قیّم و سرپرستی ندارد.

مالکیت زن و اجازه‌ی شوهر

در این جا این پرسش پیش می‌آید که: اگر زن از خود ثروتی داشته باشد، چرا برای مصرف آن رضایت شوهر لازم باشد، در حالی که این امر یک موقعیت شخصی است؟ از سوی دیگر، اگر زن دارای مالی باشد که از کار روزمره به دست می‌آید، چرا به طور

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۳۳، ح ۶.

کامل از آن خودش باشد؟ در حالی که زندگی مشترک است و زن هنگامی که برای کار از خانه بیرون می‌رود، گذشته از آن که موقعیت خانه و افراد آن به مخاطره می‌افتد، حقوق شوهر هم مورد تهدید قرار می‌گیرد؛ زیرا در این حال زن نمی‌تواند وظیفه‌ی خود را نسبت به شوهر و زندگی مشترک به خوبی انجام دهد.

در پاسخ جهت نخست اشکال باید گفت: اگر زن ثروتی - مانند: ارث، مهر یا... - از خود داشته باشد که از کار روزمره به دست نیآورده است، در دخل و تصرف آن به طور کامل آزاد و مستقل است، مگر آن که این تصرف موقعیت شوهر را به مخاطره اندازد؛ مانند آن که در موردی بخشش زن موجب تحقیر شوهر و یا تزلزل زندگی شود. در این صورت، هر چند زن در مصرف مستقل است، ولی نباید ثروتش موجب تزلزل زندگی مشترک گردد و مالکیت او سبب مخاطرات جنبی در زندگی اشتراکی شود؛ همان‌طور که صرف مالکیت نمی‌تواند مجوز تفویض یا اسراف مال - مانند: آتش زدن سرمایه - گردد و چنین کاری حرام بوده و قانون هم در صورت امکان از آن ممانعت می‌کند و صاحب مال را مهجور می‌نماید و حتی برای آن تعزیر هم در نظر گرفته است؛ زیرا ثروت برای استفاده‌ی معقول است؛ نه اسراف و تفویض؛ پس محدوده‌ی مالکیت در شریعت و قانون مشخص است و نباید فراتر از آن گام برداشت؛ چه صاحب مال مرد باشد یا زن، در خانه باشد یا اجتماع؛ از این رو حریم زندگی و حرمت شوهر را نمی‌توان با صرف حق مالکیت نادیده انگاشت.

اما نسبت به آن بخش از ثروت و درآمد زن که با کار روزانه به دست می‌آورد باید گفت: درآمد زن از زحمت و کوشش خود موقعیتی مشخص دارد و زن مثل مرد مالک آن می‌گردد و صرف عنوان «زندگی مشترک» نمی‌تواند مانع این مالکیت گردد. حال، اگر اشکال شود که خروج زن از خانه و مسئولیت اجتماعی او موجب مخاطره نسبت به افراد خانه و تهدید حقوق شوهر می‌شود، در پاسخ باید گفت: همان‌طور که پیش از این

هم بیان شد، زن، موجود خانگی - اجتماعی است و شغل او و خروجش از خانه باید به طور پاره وقت باشد تا هم کارهایی که در اجتماع مربوط به اوست، بر زمین نماند و هم زندگی خانوادگی وی در مخاطره قرار نگیرد. باری، زن مانند مرد، موجودی اجتماعی - خانگی نیست و نباید هم چون او تمام وقت خود را صرف کارهای خارج از منزل کند؛ پس کار زن در اجتماع نباید به گونه‌ای باشد که زندگی خانوادگی را به مخاطره اندازد.

حق منع شوهر

در این جا این پرسش پیش می‌آید که: اگر یک زندگی خانوادگی چنان باشد که با خروج زن از خانه مشکلات و مخاطراتی در آن بروز کند، چه باید کرد؟ آیا مرد می‌تواند زن را از کار بیرون منع نماید یا آن که بگوید: مقداری از درآمد خود را باید به من بدهی تا از حقم بگذرم یا در مقابل آن پول، کارهای منزل را خود انجام دهم و یا آن پول را برای استخدام کسی جهت کارهای بر زمین مانده هزینه کنم؟

نسبت به صورت نخست باید گفت: اگر زن در هنگام ازدواج شرط کرده باشد که من باید کار کنم و - به طور مثال - به اقتضای تحصیل می‌خواهم شاغل باشم، مرد نمی‌تواند منعی داشته باشد، ولی اگر چنین شرطی نشده باشد، مرد می‌تواند زن را از شغل و کار بیرون از منزل باز دارد؛ زیرا مسئولیت کلی زندگی و مدیریت آن بر عهده‌ی مرد است و زن باید در این زمینه از او اطاعت داشته باشد.

اما نسبت به فرض دوم باید گفت: چنین شرطی شرعی نیست؛ زیرا مرد تنها می‌تواند زن را از کار منع کند، ولی نمی‌تواند در ازای کار بیرون از خانه‌ی زن مقداری از درآمد او را برای خود یا خانواده مطالبه کند؛ زیرا منع شوهر حقی معقول و اعتباری است و مال نمی‌تواند در مقابل آن قرار گیرد و زمینه‌ی مبادله پیدا کند.

می‌دانیم که در یک مبادله اگر چیزی دو جزو خارجی داشته باشد، هر یک از آن دو

می تواند یک جا و یا به صورت جداگانه قیمت گذاری شود؛ مثل آن که گفته شود: قیمت این کت و شلوار صد هزار تومان است؛ به این صورت که کت تنها شصت و شلوار تنها چهل هزار تومان قیمت دارد؛ به طوری که در مقابل هر تکه قیمتی مشخص پرداخت گردد و یا با هم یک جا مورد معامله قرار گیرد. حال، در این جا نمی شود گفت: قیمت این کت و شلوار هشتاد هزار تومان است و بیست هزار تومان هم برای زیبایی آن می گیرم؛ زیرا زیبایی جزو خارجی نیست تا در مقابلش پولی در نظر گرفته شود و تنها می توان گفت: این کت و شلوار زیبا را صد هزار تومان می فروشم یا این کت و شلوار را که رنگ زیبایی ندارد، به هشتاد هزار تومان می دهم که پول در مقابل همه ی آن قرار گیرد.

در این جا هم مرد نمی تواند به اعتبار حق منع خود از خروج زن، چیزی طلب کند؛ زیرا چنین حقی جزو خارجی و وجود جدایی ندارد و موجب قیمت گذاری نمی شود؛ پس مرد می تواند تنها حق خود را اعمال کند و زن را از کار بیرون منع کند، ولی نمی تواند در ازای حق خود چیزی طلب نماید. البته زن و مرد می توانند قرار بر مصالحه گذاشته و مشکل خود را حل کنند، ولی مصالحه، امری آزاد و اختیاری بوده و روندی باز دارد که از بحث حقوق، خارج است.

زندگی و کارهای اشتراکی

صورت سوم نیز - که مرد بگوید: نسبت به کارهایی که با بیرون رفتن زن از خانه انجام می دهم، زن باید همه یا قسمتی از حقوقش را به من پرداخت کند - شرعی نیست؛ زیرا تمام کارهای منزل و کارهایی که زن در منزل انجام می دهد، برای زن الزامی نیست و اگر زن به هر دلیلی نتواند دسته ای از وظایف منزل را انجام دهد، مرد نمی تواند در قبال انجام آن پولی بگیرد؛ همان طور که اگر زن در خانه وظایف مرد را انجام دهد، او هم نمی تواند پولی بابت آن بگیرد؛ زیرا زندگی مشترک است و کارها حالت اشتراکی و

مشاعی و اعتبار معقول خود را دارد و با انجام یکی، از دیگری ساقط می‌شود، بی آن‌که زن و مرد نسبت به عدم انجام کار معمول خود مسؤولیتی پیدا کنند.

پس مرد نمی‌تواند به زن خود بگوید: در قبال کارهای بیش‌تری که با نبود تو در خانه انجام می‌دهم، مقداری از حقوق خود را به من بده؛ چون عمل مرد حق معقول و کار معمول است و قابل معاوضه نیست و او نمی‌تواند بگوید: مقداری از حقوقت را به من بده تا کارهای مربوط به تو را انجام دهم؛ زیرا کارها مشاعی و مشترک است و قابل تقسیم نیست.

حال، تنها این صورت باقی می‌ماند که مرد بگوید: زن باید مقداری از حقوق خود را بدهد تا کسی را مسؤول انجام کارهای عقب مانده کنم. باید دانست که پذیرش این صورت هم برای زن الزامی نیست؛ چرا که روشن است اداره‌ی کلی زندگی بر عهده‌ی مرد است؛ اگرچه او هم می‌تواند با عدم قبول زن، وی را از کار بیرون خانه منع کند.

بنابر تمام این مطالب، روشن می‌شود که زندگی مشترک و رابطه‌ی مالکیت، دو موضوع به‌طور کامل مستقلند و با آن‌که در مواردی تلاقی پیدا می‌کنند، حدود هر یک مشخص است. حق مرد، آزادی عمل زن در امور مالی، اطاعت زن و فرمان مرد به عدم خروج، هر یک زمینه‌های معقول و منطقی خود را دارند.

دیگر بار ممکن است اشکال شود: با این وضعیت - که مرد تنها حق منع دارد و در صورت عدم منع، به‌طور قهری بیش‌تر مشکلات بر دوش او قرار می‌گیرد - مرد هرگز اجازه نمی‌دهد که زن برای کار از خانه خارج شود و به‌طور قهری زن هم از فعالیت اجتماعی باز می‌ماند.

در پاسخ می‌گوییم: در این صورت، سیر طبیعی امر چنین می‌شود که زن موقعیت خود را دریابد و در مقابل زحمات مرد و خروج خود از خانه، واکنشی معقول نشان دهد و خروج از خانه را با تعاون در زندگی مشترک و مخارج منزل، جبران کند تا

مصالح عمومی زندگی و هم یاری او و همسرش تأمین گردد و هر یک در جهت تقویت دیگری باشند، بی آن که ظلم و زورگویی و دیکتاتوری در فضای زندگی حاکم باشد؛ چنان که وضعیت غالب زندگی کارمندی امروز، این گونه است. زن کارمند باید فیش حقوق خود را به شوهر تحویل دهد و اختیار مصرف ریالی از آن را نداشته باشد و مرد، خود را مالک تمام آن می داند یا آن که زن تمام حقوق خود را یک جا می گیرد و حتی ریالی از آن را صرف زندگی مشترک نمی سازد و یا مواردی با فاصله ای کم و بیش میان این دو صورت که به طور غالب با عدم رضایت زن یا شوهر هم راه است و بخشی از نگرانی زندگی کارمندی نیز در این جهات است.

البته روشن است که تمام این مباحث زمینه های حقوقی بحث است و گرنه باید در زندگی مشترک عشق و عطف حاکم باشد، زن و مرد آن چه دارند، در طبق اخلاص و هم دردی بگذارند و هر یک در جهت زیست بهتر دیگری، فداکاری کنند که زندگی و محیط خانوادگی را جز با عشق و هم یاری نمی توان سامان بخشید.

* * *

پس از بیان اصل مالکیت زن، اکنون به موضوع تفاوت ها، محدودیت ها و کاستی های مالکیت زن پرداخته و هر یک را در مقام خود به طور مستقل عنوان می کنیم.

فرزند و مالکیت او

در بحث مالکیت، پرسشی که در زمینه ی عدالت اجتماعی میان زن و مرد و شؤون انسانی آن ها در زندگی مشترک پیش می آید، این است که: چرا فرزند، از آن پدر بوده و حتی در نام گذاری فامیلی هم به او منسوب می گردد؟ چرا در صورت جدایی والدین یا مرگ یکی از آن ها، فرزند از آن پدر است و حتی با فقدان پدر، باز هم جد پدری بر مادر مقدم است؟ در حالی که فرزند نتیجه ی مشترک یک زندگی است و زن و مرد باید بنابر

اشتراک در جهت عنوان و نتیجه، یکسان باشند.

در پاسخ به این پرسش باید به چند جهت اساسی توجه داشت:

الف) فرزند مال نیست تا از آن پدر یا مادر باشد. فرزند، فرزند است، پدر، پدر و مادر، مادر؛ گرچه فرزند نتیجه‌ی یک زندگی مشترک، ثمره‌ی یک عشق و اثر یک وصلت است که به صورت دختر یا پسر، هم چون پدر و مادر خود ظاهر می‌گردد. اگر عنوانی در نسبت - چون فامیلی - یا خصوصیتی در شؤون - چون قیمومت - پیش می‌آید، تنها در جهت تکلیف و مسئولیت است؛ چرا که اسلام خواسته است در این‌گونه امور نسبت به زن لطف و امتنان کامل را اعمال دارد و سنگینی مسئولیت و بار وظیفه‌ی او را بکاهد.

ب) انتساب فامیلی فرزند به پدر به جهت آن است که نطفه از آن مرد است و فعلیت تحقق به‌طور قهری به عهده‌ی او می‌باشد و مادر هم گرچه خود دارای نطفه است، ولی به‌طور طبیعی جهت قبول دارد. برای استیفای نقش فاعلی باید فرزند به مرد نسبت داده شود تا با توجه به موقعیتی که در مورد مادر پیش‌بینی شده، پدر هرگز نتواند نسبت به فرزند اهمال و گریزی داشته باشد؛ به همین علت اگر پدر در مسئولیت خود در قبال فرزند کوتاهی کند، مورد بازخواست قرار می‌گیرد و تنها اوست که باید پاسخگوی نیازهای فرزند باشد.

حال، در صورت فقدان شوهر، زن نباید مسئولیت تازه‌ای پیدا کند و بار فرزند بر عهده‌ی او قرار گیرد و بازخواست شود؛ چرا که اگر او علاوه بر فقدان شوهر و مشکلات فردی خود، بار مسئولیت فرزند را به عهده گیرد، درگیر مشکلات یا حوادث تازه‌ای می‌گردد؛ بنابراین فرزند نباید مانعی برای آزادی عمل زن در آینده باشد تا او بعد از اتمام یا تلاشی زندگی مشترک سابق، بتواند به راحتی و با فراغت بال و به دور از هرگونه مانع عرفی و قانونی، زندگی جدیدی را تشکیل دهد.

همین امر سبب می‌شود که در صورت مرگ مرد، مسئولیت، تنها بر عهده‌ی جدّ پدری فرزند قرار گیرد تا زن مسئولیت جدیدی پیدا نکند و اگر این مسئولیت بر دوش مادر یا جدّ مادری نیست، به خاطر آن است که دین نمی‌خواهد زن همواره وام‌دار و رهین منت شوهر پیشین خویش قرار گرفته و به ناچار مسئولیت فرزند به گردن او بیفتد؛ اگرچه فرزند، فرزند است و تفاوتی میان پدر و مادر نسبت به فرزند نیست، و تنها بار مسئولیت فرزند و رعایت امور مربوط به مصلحت وی است که بر دوش مرد است، وگرنه در صورت توافق و یا عدم صلاحیت مرد نسبت به این امر، و نیز جهت برآورده شدن نیاز مهر و عاطفه‌ی مادری و دید و بازدیدهای او، به‌طور طبیعی و با تمام گشایش و وسعت نظر، تصمیمات مناسب دیگری اتخاذ می‌گردد.

ارث و کاستی سهم زن

اشکال دیگری که در بحث مالکیت پیرامون حقوق زن مطرح شده، این است که: چرا از نظر اسلام، سهم ارث زن، نصف سهم ارث مرد است؟^(۱)

زن، چون مرد، هزینه‌های گوناگونی دارد و برای تأمین آن نیازمند دارایی و بودجه‌ای به اندازه‌ی مرد است. چرا بر اساس شریعت اسلام به زن ظلم شده و تساوی حقوق او با مرد نادیده گرفته شده و در قانون ارث، حقوق مادی او، آن‌گونه که سزاوار است، تعیین نشده است؟

در پاسخ به این ایراد باید گفت: با در نظر گرفتن وجوب نفقه‌ی زن بر دوش مرد و الزام مرد برای کار به‌طور تمام وقت و نیز مسأله‌ی مهریه‌ی زن و پرداخت آن توسط مرد، حکمت این حکم به‌خوبی روشن می‌شود؛ پس این که اسلام می‌فرماید: سهم ارث زن، نصف سهم ارث مرد است، بی حکمت نیست.

اسلام میان زن و مرد تبعیض قائل نشده است؛ زیرا بر اساس قانون ارث همیشه یک سوم ثروت عمومی - که حاصل از ثروت باقی مانده از گذشتگان است - برای زن و دو سوم از آن مرد می‌باشد، و در عوض، تمام مخارج زندگی بر دوش مرد بوده و زنان چنان هزینه‌ی عمومی قابل توجهی ندارند، و این یک سوم ثروت نیز از باب امتنان و عنایت نسبت به نیازمندی‌های زینتی و غیرضروری آن‌ها تعیین شده است؛ گذشته از آن که زن مهریه نیز دارد و با آن می‌تواند یک‌ششم دیگر را جبران کرده و با مرد برابر شود، بی آن که هزینه‌ی قابل توجهی را به عهده داشته باشد؛ خلاصه این‌که دین با صرف نظر از وضعیت مالی افراد مختلف، در زمینه‌ی ارث، قانونی را ارایه نموده است که همواره

۱- «فللذکر مثل حظ الانثیین؛ نساء / ۱۷۶.

نصیب و بهره‌ی یک مرد برابر دو زن است.»

یک تعادلی میان افراد بشر نسبت به مالکیت دارایی‌ها و ثروت این جهان، برقرار باشد. این عبارت بود از تبیین قانون دین نسبت به سهم ارث میان فرزندان دختر و پسر، که به‌طور عادلانه و بدون تبعیض می‌باشد، و اما نسبت به سهم ارث میان مادر و فرزندان در صورت وفات شوهر، باید گفت علاوه بر آن‌که مادر با اقدام به زندگی جدید باز می‌تواند از نفقه و مهریه برخوردار گردد، در این میان دیگر صحبت از نابرابری میان سهم زن و مرد نیست؛ چراکه مادر در کنار فرزندان و یا دیگر وابستگان شوهر، ارث می‌برد و فرزندان یا وابستگان او اعم از دختر و پسر می‌باشند و یا حتی ممکن است بیش‌ترشان زن باشد.

به‌طور کلی، زن در طول عمر خود، سه مقطع متفاوت دارد که در این مقاطع دارای سه متکفل است: در خانه‌ی پدر، پدر و در خانه‌ی شوهر، شوهر حامی و سرپرست اوست، و اگر این دو نبودند، جامعه یا دولت نسبت به بعضی از امور مربوط به او مسؤولند؛ پس زن نیاز چندانی به سرمایه‌ی هنگفت ندارد؛ زیرا پدر، شوهر، دولت یا جامعه باید مشکلات اقتصادی او را در صورت لزوم به عهده گیرند؛ گذشته از آن‌که به جای کم شدن نصف ارث، مهریه برای او قرار داده شده است؛ در حالی که مرد علاوه بر پرداخت مهریه، هزینه‌ی تمام افراد خانه را به عهده دارد و تنها یک‌ششم ارث را نسبت به زن اضافه می‌گیرد.

حال ممکن است اشکال شود که: انسان به‌طور غالب در ابتدای زندگی بیش‌تر به مال نیاز دارد تا در نیمه‌ی دوم و با طرح اسلام در زمینه‌ی توان اقتصادی و توزیع عادلانه‌ی ثروت، به مرد اجحاف شده است؛ چون مرد گذشته از آن‌که باید «نفقه» و «مهریه» را بپردازد و تمام بار اقتصادی و غیر آن را نیز به دوش بکشد، سهم ارث خود را هم - اگر نصیبی داشته باشد - در نهایت دریافت می‌کند؛ نه در آغاز زندگی که بحران نیازمندی‌هاست.

در پاسخ باید گفت: این چنین نیست که به مرد زبانی رسیده و یا در حق او اجحافی شده باشد؛ زیرا توان کار و آزادی عمل، سرمایه‌ی فعلی مرد است و این دو زمینه شبهه‌ی کاستی حق مرد، اجحاف به او و عدم توازن سرمایه‌ی مرد و زن را رد می‌کند. مرد به لحاظ ساختار طبیعی شخصیت، از آزادی عمل بسیاری در زمینه‌ی فعالیت اقتصادی برخوردار است. از دیدگاه اجتماعی نیز مرد در تلاش برای جذب و فراهم آوردن امکانات مالی، توانا تر و آزادتر از زن و امکان دست‌رسی او به پول، سرمایه و ثروت، مهیا تر و افزون تر از اوست.

از سوی دیگر، توان جسمانی و استعداد روانی مرد برای اشتغال طولانی در اجتماع و پشتکار در کسب درآمد، بیش از زن است و به طور طبیعی، فطری و روانی، در تمام این زمینه‌ها دستی توانا تر، انگیزه‌ای قوی تر و روحی آماده‌تر از زن دارد؛ از این رو روشن است که مرد با توجه به استعدادهای ذاتی و سرمایه‌ی فعلی اش در این زمینه به خوبی می‌تواند در موازنه‌ی مالی با زن برابر باشد و این دو از نظر حقوق مادی از توازن و هماهنگی واقعی برخوردار باشند؛ پس در قانون ارث نیز هم‌چون دیگر احکام و قوانین اسلام، در حق هیچ یک از زن و مرد کاستی و ناروایی رخ نداده است.

دیه‌ی زن

پرسشی که برای اهل نظر در بحث مالکیت بسیار پیش می‌آید و موضوع آن در ضمن روایات پیشین نیز بود و مورد عمل اهل دیانت است، این است که: چرا دیه‌ی زن در اسلام - چنان‌که در روایات معصومین و کلام حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه آمده - نصف دیه‌ی مرد است و چرا ارزش زن نصف ارزش مرد در نظر گرفته شده است؟

اگر زن و مرد، هر دو، انسانند و از این دیدگاه که آفریده‌ی خدا و بنده‌ی اویند، از جای‌گاه و حرمتی مساوی برخوردارند، چرا بر مبنای قانون دیه، این موقعیت هم نادیده گرفته شده و شخصیت و هویت زن، تنها به خاطر آن که زن است و مرد نیست، پایمال شده است؟

اگر اسلام، دین همه است و خدا خدای همگان، پس چرا حقوق مرد همه جا به طور کامل استیفا می‌گردد و حرمت و جای‌گاه انسانی او به خوبی ارج نهاده می‌شود، ولی زن در احکام دیه مظلوم واقع شده و شخصیتی نازل‌تر از مرد و جای‌گاهی پایین‌تر از او دارد؟ گویی با آن که اسلام، مدعی است زن و مرد را در اصل مالکیت و حقوق انسانی برابر می‌شمارد و برای هر دو احترام و منزلتی یگانه قائل است و امتیاز را تنها به تقوا و پارسایی می‌داند، در قانون دیه این امر را نادیده گرفته و اصل تساوی حقوق را رعایت ننموده و زن و مرد را در سطحی یک‌سان قرار نداده است.

عدم تقابل انسان و پول!

در پاسخ به این اشکال ابتدا باید دو امر را در نظر داشت: نخست این که: موضوع اصل دیه در اسلام، نفس آدمی و شخصیت حیات انسان و به‌ویژه انسان مسلمان، قرار داده شده و ویژگی‌های کمالی و جنبی مورد نظر نیست؛ به همین جهت است که دیه‌ی

یک طفل با یک انسان بالغ و یا دیه‌ی عالم و دانشمندی با فردی عادی تفاوت نمی‌کند و یک فرد عادی با یک فرد ممتاز و استثنایی از این جهت یکسان است، مگر در مواردی خاص مانند تفاوت دیه‌ی مسلمان و غیرمسلمان، که ملاک دیگری چون مسأله‌ی اهمّیت حیات مسلمان و جامعه‌ی اسلامی در آن مطرح است که این امر غیر از ملاک کمال و امتیاز فردی می‌باشد. پس در قانون دیه، فضیلت‌ها و کمالات مورد محاسبه و مقایسه قرار نگرفته است.

دوم این که: اسلام آدمی را در مقابل پول قرار نداده است، بلکه شریعت حکم دیه را تنها به عنوان یک ضرورت نوعی در جهت استیفا و جزا در ظرف حقوق دنیوی و صرف حقّ حیات بشری در نظر گرفته است.

به همین علّت، در صورت ضرب و قتل عمدی، دیگر دیه یا پول کارگشا نخواهد بود و حکم به قصاص بر جای دیه می‌نشیند و تصمیم اجرای آن هم به دست ولیّ دم می‌باشد؛ گذشته از آن که در تمام این موارد، عقوبت اخروی - که مجازات اصلی و اساسی است - به قوّت خود باقی است، مگر آن که توبه و بخشایش یا شفاعتی پیش آید.

مرد؛ قلب اقتصادی خانه و جامعه

پس از بررسی اجمالی اصل قانون دیه در اسلام، بحث تفاوت میان زن و مرد در امر دیه پیش می‌آید. در این مورد باید گفت: به طور کلی انسان چهار جهت خاص دارد که عبارتند از:

یک، نفس و حیات عمومی؛ دو، کمالات و فضایل انسانی؛ سه، نیروی کار برای خانواده یا جامعه؛ و چهار، عنوان مسؤولیت‌پذیری مرد و زن نسبت به یکدیگر، خانواده و فرزندان.

تفاوت دیه‌ی زن و مرد در رابطه با جهت نخست و دوم، نقش اساسی ندارد، بلکه

بحث دیه، تنها نسبت به جهت سوم و چهارم مطرح می‌شود؛ زیرا مرد به‌طور اقتضایی نیروی کار و تولید بوده و قلب اقتصادی خانواده و جامعه است و با مرگ او خانواده به تلاشی و نابودی می‌گراید؛ در حالی که زن به‌طور طبیعی چنین نقش و شأنی در خانواده و جامعه ندارد و با مرگ او چنین اتفاقی نخواهد افتاد. هر چند مرگ زن، سبب تزلزل خانواده شده و برای مرد و فرزندان بسی غم بار و دردآور است، ولی تلاشی و نابودی با تزلزل یک امر بسیار فاصله دارد؛ و اگر زانی در وضع موجود جامعه، هم‌ی بار زندگی را بر دوش می‌کشند، در اثر مسائلی از قبیل عدم توجه به اقتضای طبیعت زن و مرد و مشکلات اشتغال و ازدواج و... در جامعه است، و این دلیل نمی‌شود که به‌جای برگشتن مردم به نظام طبیعی زندگی، دین از موضع طبیعی و منطقی خویش دست بردارد و قوانینی مثل قانون دیه را تغییر دهد.

از طرف دیگر، بعد از مرگ مرد تکلیف شاق و سنگینی بر دوش زن نیست؛ به طوری که او می‌تواند پس از دریافت تمام مهریه - که امتنانی از سوی شارع به اوست - و سهم و ارث خود از اموال به‌جا مانده‌ی مرد، با مردی دیگر ازدواج کند، بی‌آن‌که درباره‌ی خانواده و فرزندان به‌جا مانده از همسر پیشین مسؤولیت خاصی به عهده داشته باشد.

آری! اسلام نخواسته که زن را به زندگی گذشته‌اش محدود نماید و با مسؤولیتی خاص فرزندان، او را از تشکیل زندگی جدید و دوباره محروم سازد یا دست‌کم برای او نسبت به زندگی آینده مانعی ایجاد کند.

دغدغه‌ی مرد و آسودگی زن

با وجود چنین قانونی، زن می‌تواند پس از مرگ شوهر بی‌دغدغه‌ی خاطر نسبت به وضعیت فرزندان، با زندگی مجدد، صاحب شوهر و مهریه‌ی دیگری گردد. این در

حالی است که با مرگ زن مسؤولیت اداره‌ی زندگی و اولاد به عهده‌ی مرد است و برای او راه‌گزینی نیست. او باید زندگی آینده‌ی خود را، هم‌راه با این فرزندان سامان بخشد؛ چه زندگی دیگری جدا از فرزندان زن سابق تشکیل دهد یا همین زندگی را با همسری دیگر ترمیم نماید.

به همین جهت، ارث زن از شوهر هم تنها به «اعیانی» و ساختمان ملک محدود می‌شود و نسبت به عرصه (زمین) معادل مالی پیدا می‌کند و از اصل، ارث نمی‌برد. این حکم بدان جهت است که اگر زن بخواهد در زندگی همسر پیشین باقی بماند، برای او چندان آسان نباشد؛ چرا که او با وجود این حکم، مکانی برای ماندن نخواهد داشت و بدین ترتیب، امور عرفی و مردمی و حتی عواطف مادری نمی‌تواند او را نسبت به تشکیل زندگی جدید محدود سازد.

اینک، با بیان این دو جهت در مورد تفاوت دیه‌ی زن و مرد به خوبی روشن می‌شود که اسلام چگونه ملاحظات واقعی را دور از عواطف بی‌مورد و غیرمنطقی، اساس و معیار قرار داده و حقوق زن و مرد را به صورت احکام واقعی بیان نموده است. آری، ارزش معنوی انسان به کمالات اوست و در این زمینه تفاوتی میان زن و مرد وجود ندارد و هر یک در ظرف کمالات خود به سر می‌برند. هم‌چنین انسان و کمالات او قابل اندازه‌گیری و سنجش مادی نیست و این امر نباید با ویژگی‌های صنفی و جنسی در جهت امور کاری و اجتماعی و وظایف خاص زن و مرد خلط شود.

قرآن، دیه‌ی زن و شبهه‌ی دینی!

عده‌ای گفته‌اند: حکم نصف بودن دیه‌ی زن نسبت به مرد از روایات اخذ شده و قرآن کریم به‌طور خاص در این مورد آیه‌ای ندارد؛ به همین علت، آن‌ها در این حکم خدشه وارد کرده و توقّف نموده‌اند و یا در نهایت به تساوی دیه‌ی زن و مرد حکم کرده‌اند. این در حالی است که از نظر ما نه تنها روایات، بلکه قرآن هم به صراحت، تفاوت دیه‌ی زن و مرد را بیان می‌کند و چنین برداشتی برخلاف قرآن و سنت، آن هم در این زمان، امر نادری است.

حال، می‌گوییم: بحث دیه‌ی زن از دو جهت باید مورد تأمل و بررسی قرار گیرد: نخست، از جهت حکمی و از حیث سند و مدرک؛ دوم، از جهت ملاک و مناط عقلی. اگر این بحث از این دو زاویه بررسی گردد، روشن می‌شود که دیه‌ی زن دارای اسنادی محکم است و از نظرگاه عقل هم مورد تأیید قرار می‌گیرد.

از زاویه‌ی نخست باید گفت: قرآن کریم در مورد «قتل خطایی» می‌فرماید:

«من قتل مؤمناً خطأً فتحرير رقبة مؤمنة و دية مسلمة الى اهله؛^(۱)

اگر کسی مؤمنی را به خطاکشت، باید یک بنده آزاد کند و دیه‌ی مقتول را به وارث او بپردازد.»

اکنون باید دید که آیا این حکم در مورد زن و مرد یکسان است یا تنها برای مردها آمده است.

پاسخ این است که: با توجه به فراز «من قتل مؤمناً» و این که آیه با عنایت به زمان جنگ نازل شده و از طرف دیگر، زنان در درگیری شرکت نمی‌کردند و هدف تعدی یا کشتار قرار نمی‌گرفتند تا آیه نسبت به آن‌ها هم اطلاقی داشته باشد و نیز نظر به

زمینه‌های عملی و زمان و مکان نزول آیات - که بسیار مهم و قابل توجه است - می‌توان نتیجه گرفت که این آیه مبارکه از زن‌ها انصراف دارد و مراد از آن مرد است؛ نه زن.

گویا تر از این آیه، آیه‌ی قصاص است که می‌فرماید:

«یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحرّ بالحرّ و العبد بالعبد والانی بالانی؛^(۱)»

ای اهل ایمان! حکم قصاص دربارهی افراد کشته شده، بر شما نوشته شد: فرد آزاد در برابر آزاد، بنده در مقابل بنده و زن هم در برابر زن [قصاص می‌شود].
چنان‌که می‌بینید، قرآن در این جا تصریح دارد که زن در مقابل زن قرار می‌گیرد و مرد در عوض زن قرار نمی‌گیرد، چراکه اگر با کشته شدن یک زن، خانواده‌ای دچار تزلزل می‌شود، با قصاص شدن یک مرد در مقابل آن، خانواده‌ای دیگری سرپرست گشته و به کلی به سوی نابودی خواهد رفت، و یا اگر مرد قاتل دارای خانواده نباشد، با زنده ماندن، با زندگی به‌طور طبیعی و ایده‌آل که مورد نظر اسلام است، می‌تواند سرپرستی چندین خانواده را به عهده بگیرد. این جاست که می‌بینیم این آیه به صراحت، تفاوت حکم زن و مرد را در قصاص بیان می‌فرماید، چون تفاوتی میان قصاص و دیه در حکم وجود ندارد، همان‌طور که تفاوت آزاد و بنده را مطرح می‌نماید؛ زیرا هنگامی که در مقابل «عبد به عبد» می‌فرماید:

«الحرّ بالحرّ»

(آزاد به آزاد)، اگر زن و مرد در دیه حکم یکسانی داشتند، دیگر ضرورتی نداشت

که بفرماید:

«والانی بالانی»

زن به زن) و فراز «الحرّ بالحرّ» و «العبد بالعبد» در بیان کفایت می‌کرد، ولی وقتی بعد از عنوان «الحرّ بالحرّ» می‌فرماید: «والانثی بالانثی»، به‌خوبی روشن می‌شود که زن در مقابل زن است و مرد در مقابل مرد، و زن و مرد حکم یک‌سانی ندارند. آری، اگر در قرآن در خصوص برخی موارد، حکمی بیان نشود، در آن موضوع زن و مرد مشترکند و تفاوتی میان آن دو نخواهد بود، ولی دیه از مواردی نیست که بین زن و مرد مشترک باشد.

قرآن مجید هم‌چون قانون اساسی، چارچوب کلی را عنوان می‌کند. هرچند بسیاری از احکام فقهی و حقوقی - به ویژه جزئیات احکام - از قرآن به دست نمی‌آید، ولی ما می‌توانیم جزئیات، شقوق و اوصاف دیگر را از سنت به دست آوریم. برای اهل اطلاع به‌خوبی روشن است که از نظر اجتهادی، در جهت حکم، هیچ تفاوتی میان سنتی که سند محکم داشته باشد و قرآن وجود ندارد؛ پس تفاوت دیه‌ی زن و مرد مورد تصریح قرآن است و تفصیل و خصوصیت‌های آن را روایات بیان می‌کنند و در مورد آن بین شیعه و اهل سنت اختلافی وجود ندارد.

دیه‌ی زن و هم‌گامی عقل با نقل

حکم تنصیف دیه‌ی زن نه تنها دلیل صریح و محکم قرآنی دارد و روایات، اصل آن و خصوصیاتش را تبیین می‌کند، بلکه عقل هم این حکم را به‌خوبی باز یافته و حکمت‌های آن را می‌پذیرد؛ به‌طوری که اگر آیه و روایتی هم درباره‌ی نصف بودن دیه‌ی زن نبود، باز هم عقل به چنین چیزی حکم می‌کرد؛ اگرچه صرف این هم‌سوئی از عقل، بدون دلیل نقلی، در اثبات حکم شرعی کافی نیست.

اعتقاد ما درباره‌ی احکام اسلام، این است که تمام این احکام زمینه‌ی عقلانی دارد و حکم تعبّدی صرف به‌دور از ملاک عقلانی وجود ندارد، و این‌گونه نیست که خداوند

چیزی را بدون ملاک، حرام یا حلال کند. حال، این که حکمت یا ملاک حکمی را بسیاری درنیابند، دلیل بر بی‌ملاک بودن آن نمی‌شود؛ اگرچه با کوشش و دقت، علل احکام تا حدودی و دست‌کم به‌طور کلی در اختیار اندیشه‌ی بشر قرار می‌گیرد.

حال، بر اساس این فرهنگ، اگر پرسیده شود: چه تفاوتی میان زن و مرد وجود دارد و چگونه می‌توان این موضوع (تصنیف دیه‌ی زن) را تبیین کرد، در پاسخ می‌گوییم: به لحاظ عقلانی، زن و مرد هر دو انسانند، ولی تکرار یک‌دیگر نیستند، بلکه جنسیت متفاوت آن‌ها ویژگی‌های متفاوت و در نتیجه، احکام مختلفی را به بار می‌آورد که در گذشته به آن‌ها اشاره شد.

برآیند

تفاوت زن و مرد در ویژگی‌های متفاوت آن‌هاست. مرد انسانی است اجتماعی - خانگی و زن انسانی است خانگی - اجتماعی؛ بدین معنا که هر چند زن باید در اداره‌ی اجتماع خود به‌طور پاره‌وقت نقش داشته باشد، ولی مرد در امور جامعه مسئولیت بیش‌تری بر عهده دارد تا نه زنان فرسوده شوند و نه بی‌کاری گریبان مردها را بگیرد.

اسلام، واقعیت‌ها را بر اساس موازنه سنجیده است؛ به عنوان مثال: در تقابل زن و مرد هنگام ازدواج، این مرد است که باید مهر را پرداخت کند و زن مهریه را دریافت می‌کند و مرد باید نفقه را بپردازد و مسئول تأمین هزینه‌ی زندگی، او است. در مقابل این پیش‌پرداخت‌ها به زن، ارث و دیه‌ی او نصف قرار داده شده است.

اگر یک زن کار کند، لازم نیست حقوقش را هزینه‌ی زندگی کند. البته در صورتی که زن شرط نکرده که شغلی داشته باشد، شوهرش می‌تواند از کار کردن او جلوگیری کند، ولی نمی‌تواند به او بگوید که اگر کار کنی، باید مقداری از درآمدت را به من بدهی!

باید دانست تغییرات صورت گرفته در جامعه‌ی کنونی ما و دنیا، شانناژهای سیاسی

است که به نوعی دیگر زن را استثمار می‌کند. کار اجتماعی برای زن لازم است، لیکن کار اجباری، آن هم به‌طور تمام وقت و به سبک امروزی درست نیست.

پس این تغییرات صورت یافته در جامعه است که ناسالم بوده و بار زیادی بر دوش زن گذارده است و ما نمی‌توانیم بر اساس ظلمی که صورت گرفته، حکم ظالمانه‌ی دیگری داشته باشیم.

بنا بر قانون اسلام، اگر مردی از دنیا برود، زن می‌تواند ازدواج کند و پدربزرگ بیچه‌ها باید از آن‌ها نگهداری کند و حتی اگر او زنده نباشد، نظام، جامعه، مردم و مؤمنین باید به این مشکل رسیدگی کنند. از این حکم نیز روشن می‌شود که اسلام باری بر دوش زن نگذاشته است. حال، اگر مشکلاتی به زن تحمیل می‌شود و او هم بر اساس عاطفه‌ی فراوانی که دارد، رنج زندگی و بیچه‌ها را به دوش می‌کشد، دلیل بر درستی و تناسب آن نیست.

بر اساس این ویژگی‌ها و دسته‌ای دیگر - که در جای جای این کتاب بیان گردیده - انکار تفاوت ویژگی‌های زن و مرد و گوناگونی برخی احکام آن‌ها معقول نیست و تنها از سر ناآگاهی یا الحاد و عناد است؛ به خصوص که این نوع دفاع از زن بیش‌تر توسط استثمارگران جهانی و ایادی پیر و جوان استثمار شکل می‌گیرد.

بخش یازدهم

**زن؛ عقل
و احساس**

فصل یکم: عقل زن

نقص عقل زن

ایراد مهم دیگری که حیرت آدمی را برمی‌انگیزد و عواطف هر زنی را جریحه دار می‌سازد، عنوان نقص عقل زن است. در اسلام به این مطلب تصریح شده و بر همین اساس در مواردی چون موضوع شهادت، شهادت دو زن ارزش حقوقی شهادت یک مرد را دارد. این نشان می‌دهد که از دیدگاه شریعت، عقل زن در قیاس با خرد مرد، به طور ذاتی و طبیعی کاستی و نقصان دارد و زن را از این جهت نمی‌توان انسانی کامل به شمار آورد؛ چنان‌که حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه به صراحت می‌فرماید: «عقل زن ناقص است.»^(۱)

چنین دیدی به زن گذشته از آن که نوعی تحقیر و کوچک‌انگاری نسبت به او را در بر دارد، ایرادی بزرگ و آشکار بر آفرینش حق و نسبت کاستی و کمبود به پیکره‌ی هستی است؛ حال این که نه می‌توان زن و هیچ موجود دیگری را با دید حقارت نگرست و نه می‌شود عالم هستی را نظامی ناقص و همراه کاستی دانست و پیکره‌ی دل‌آرای وجود را زشت و نازیبا دید.

به راستی چگونه می‌توان پذیرفت که زن، این سمبل پیکره‌ی حقیقی انسان و

۱- قال امیرالمؤمنین علیه السلام بعد فراغه من حرب الجمل: «معاشر الناس! ان النساء... نواقص العقول...؛ نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۰.
حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام پس از پایان جنگ جمل خطاب به یاران خود فرمود: ای مردم!... همانا عقل زن‌ها ناقص است...»

واقعیت گویای آدمی، در اساسی ترین امتیاز بشری ناقص است؛ در حالی که مشاهده و تجربه‌ی بشری، خلاف این را مسلّم و ضروری می‌داند و اندیشه‌ی انسانی به تمام این گونه گفتار و پندارها با دیده‌ی انکار می‌نگرد. مگر زن از مرد چه کم دارد و مگر این موجود زمینی - آسمانی از انسانیت و مواهب زیبای بشری چه ندارد؟! چه چیزی را مرد ادراک می‌کند که زن آن را در نمی‌یابد؟ و کدام گوهر عتیق فهم و دانش و آگاهی است که در تیررس عقل لطیف و اندیشه‌ی شفاف زنانه قرار نمی‌گیرد؟!

بی‌شک، با چنین تصویری از زن، دیگر موقعیت چندانی برای او در فعالیت‌های کلان اجتماعی و حتی امور فردی باقی نمی‌ماند و خطّ بطلانی بر تمام موقعیت وجودی زن و ارزش انسانی او کشیده می‌شود.

عقل و دل

در این جا لازم است پیش از پرداختن به پاسخ نقصان عقل زن و کم یا زیاد دانستن آن، اصل معنای عقل و هوش مندی و خصوصیات آن هم‌راه با عناوین متقابل عقل - چون دل و واژه‌هایی مانند نفس که زمینه‌ی احساس آدمی است - مورد شناسایی، تعریف و بررسی قرار گیرد.

در یک چینش کلی می‌توان گفت: پیکره‌ی آدمی تحت اقتدار حقیقتی است که به آن «نفس» و «جان» می‌گویند. این نفس انسان است که ظهورات و قوا و نیروهای شناخته شده و ناشناخته‌ی فراوانی دارد و دسته‌ای از مراتب گسترده و به نوعی شناخته شده‌ی آن، اسم‌های خاصی - مانند: من، جان من، روح من، عقل من، نفس من، شعور، ادراک، وجدان، حافظه، خیال، گمان، وهم، شک و مفاهیمی از این قبیل که به آدمی نسبت داده می‌شوند - به خود گرفته است و تمامی، بیان مصادیق و مراتبی از قوای نفس و جان انسان است.

در میان این عناوین و واژه‌ها، دو چهره‌ی برجسته، جلوه‌ی بیش‌تری دارند که همان «عقل» و «دل» می‌باشند؛ عقل و دلی که هر یک در بدن، زمینه و ظرفی مادی، به نام مغز و قلب نیز دارند. قلبِ صنوبری پای‌گاه هویتِ دل است و اراده‌ی آدمی از آن فعلیت می‌یابد و مغز که در جمجمه قرار دارد، خاستگاه مادی ظهور عقل است که توان تشخیص انسان به آن بستگی دارد^(۱) و دل ظرف ظهور و تجلی عقل است.^(۲) عقل تشخیص می‌دهد و دل با ظهور اراده‌ی خود به کارها می‌پردازد.^(۳)

هر یک از این دو عنوان، مصداق چهره‌ی گویای اقتدار آدمی است که دو نشست صوری و حقیقی دارد. نشست صوری و ظاهری آن را همگان دارا هستند، ولی هویت حقیقی‌اش در همه‌ی افراد به‌طور کامل و یک‌سان فعلیت نمی‌یابد. در برد کوتاه، همه‌ی افراد دارای اندیشه و عقلمند که به آن «عقل صوری» می‌گوییم. همگان دلی نیز در همین

۱- قال الصادق عليه السلام: «موضع العقل الدماغ»؛ تحف العقول، ص ۳۷۱.
و ايضاً عنه عليه السلام: «موضع العقل الدماغ، ألاترى الرّجل اذا كان قليل العقل قيل له: ما اخف دماغك؛ نور الثقلين، ج ۱، ص ۷۶، ح ۱۷۹.
امام صادق عليه السلام فرمود: پایگاه مادی عقل، مغز است؛ آیا نمی‌بینید وقتی مردی کم عقل باشد، به او گفته می‌شود که: چقدر سبک مغز است!
۲- قال الباقر عليه السلام: «العقل مسكنه القلب»؛ علل الشرايع، ص ۱۰۷، ح ۳.
امام باقر عليه السلام فرمود: دل خانه‌ی عقل - چراغ عقل - است.
- قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مثل العقل في القلب كمثل السراج في وسط البيت»؛ علل الشرايع، ص ۹۸، ح ۱.

عقل چراغ خانه‌ی دل است.»

۳- قال الامام على عليه السلام: «العقول ائمة الافكار والافكار ائمة القلوب، والقلوب ائمة الحواس والحواس ائمة الاعضاء»؛ بحار، ج ۱، ص ۹۶، ح ۴۰.
امیرمؤمنان علی عليه السلام فرمود: عقل‌ها علت ظهور افکار و افکار، پیشگامان ظهور دل‌ها و دل‌ها، پشتوانه‌ی ظهور حواس و حواس، عوامل بروز افعالند.»

برد دارند که با آن تمایلات نفسانی تحقق می‌یابد، ولی عقل نوری^(۱) - قریبی^(۲) مؤمن که «بنظر بنور الله»^(۳) و «ماعبد به الرّحمن»^(۴) است و یا قلب مؤمن که هویت عرشی و احاطه‌ی حقی دارد،^(۵) به خاطر وجود تمایلات و اغراض نفسانی و وساوس و کثرات، در همگان عینیت فعلی و شخصیت مصداقی نمی‌یابد، که «لهم قلوب لا یفقهون بها» ناظر به همین معناست، چراکه «یفقهون» نه فهم عادی و همگانی، بلکه ادراک قلبی است. اگرچه توان و استعداد یا شدت و ضعف، در ظرف وجود چنین حقایقی، به‌طور طبیعی و فطری در همه‌ی افراد متفاوت است.^(۶)

- ۱- قال رسول الله ﷺ: «العقل نورٌ خلقه الله للانسان وجعله يضيء على القلب ليعرف به الفرق بين المشاهدات من المغيبات؛ عوالی اللّئالی، ج ۱، ص ۲۴۸، ح ۴.
- رسول خدا ﷺ فرمود: عقل، نوری است که خداوند به انسان عطا فرموده و آن را مایه‌ی روشنایی دل قرار داده است تا آدمی بتواند با آن، امور پیدا و آشکار را از امور پنهان و نهان تمییز دهد.
- ۲- قال علیّ ﷺ: «عقل الناس اقربهم من الله؛ غرر الحکم، ح ۳۲۲۸.
- علیّ ﷺ فرمود: عاقل‌ترین مردم نزدیک‌ترین آن‌ها به خداست.
- ۳- «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله؛ بحار، ج ۲۴، باب ۴۲، ص ۱۲۳.
- از هوش مندی مؤمن برحذر باشید؛ چرا که او به نور خدا [=عقل نوری] همه‌ی موجودات را می‌بیند.
- ۴- عن أبي عبد الله ﷺ: «قال: قلت له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرّحمن واكتسب به الجنان»؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۸، ح ۳.
- از امام صادق ﷺ پرسیده می‌شود که عقل چیست، ایشان می‌فرماید: عقل حقیقتی است که به واسطه‌ی آن، بندگی خدای رحمان شده و بهشت الهی نصیب فرد گردد.
- ۵- عن النبی ﷺ: «قلب المؤمن عرش الرّحمن»؛ بحار، ج ۵۵، باب ۴، ص ۳۹.
- دل مؤمن جای‌گاه خدای رحمان است.
- ۶- قال امیرالمؤمنین ﷺ: «ان الله خص الملك بالعقل دون الشهوة والغضب و خص الحيوانات بهما دونه و شرف الانسان باعطاء الجميع، فان انقادت شهوته و غضبه لعقله صار افضل من الملائكة - لوصوله الى هذه المرتبة مع وجود المنازع والملائكة ليس لهم مزاحم؛ جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۴.
- امیرمؤمنان علیّ ﷺ می‌فرماید: همانا خداوند، «عقل» بدون شهوت و غضب را به «فرشتگان» اختصاص داد و «شهوت و غضب» بدون عقل را ویژه‌ی «حیوانات» قرار داد و «انسان» را با اعطای «عقل و شهوت و غضب» به‌طور جمعی شرافت داد.

عقل؛ نظری و عملی

همان طور که نفس ظهوراتی دارد و به مراتبی تقسیم می‌شود و مصادیق متعددی، مانند: روح، دل، وجدان، شور و شعور دارد، عقل نیز در یک تقسیم‌بندی به دو بخش «نظری» و «عملی» تقسیم می‌گردد.

عقل نظری، لحاظ اسباب و علل عالی و مبادی برتر را دارد که به آن «توان ادراکی» می‌گوییم و عقل عملی با توجه به تشخیص نفس، مبدأ تحریکات بدنی و عمل کردهای انسان است؛ پس توان عقل یا قوه‌ی عاقله، فاعل تشخیص امور در ظرف نظر، و حفظ نفس نسبت به تحقق امر مورد اتیان عقل عملی است.

به طور کلی این عقل است که در چهره‌های متفاوت اندیشه، فهم، معرفت، ادراک و کردار و عمل تحقق می‌یابد؛^(۱) اگرچه با ظهور اراده در ظرف دل، کردار و عمل همراه است.

در قرآن کریم عقل به نیروی مقتدری گفته می‌شود که زمینه‌ی پذیرش آگاهی‌های معنوی و عمل به آن‌ها را هموار می‌سازد؛ هم‌چنین در مباحث اخلاق عملی، به علمی که به واسطه‌ی عقل و هوش مندی در انسان فعلیت می‌یابد، عقل گفته می‌شود. بیان حضرت امیر علیه السلام نیز نظر به همین معنا دارد که می‌فرماید: «علم بر دو قسم است: مطبوع و مسموع؛ هنگامی که در فردی علم طبیعی وجود نداشته باشد، علم اکتسابی

→ پس اگر شهوت و غضب او مطیع و فرمان بر عقل و قوای عقلائی‌اش شوند، از ملائکه برتر و بالاتر گردد؛ زیرا ملک بدون داشتن مزاحم دارای مقامات عقلی است، ولی انسان با وجود موانعی چون شهوت و غضب به این مقام رسیده است.

۱- قال علی علیه السلام: «العقل عقلاّن: عقل الطّبع و عقل التّجربة و كلاهما يؤدّی الی المنفعة... الخبر؛

بحار، ج ۷۸، ص ۶.

علی علیه السلام فرمود: عقل دو چهره دارد: عقل طبیعی و عقل تجربی و هر دوی آن‌ها آدمی را به خیرات و خوبی‌های بسیار می‌رسانند.»

برایش چندان سودمند نخواهد بود»^(۱) همان طور که نابینا نور خورشید را هرچند احساس کند، ولی با آن چیزی را نمی بیند و اگر علم طبیعی در فردی باشد، علم اکتسابی می تواند زمینه‌ی ظهور و بروز و گشایش و شکوفایی هر چه بیش تر مواهب طبیعی را فراهم سازد.^(۲)

عقل طبیعی در افراد، ظهوری از همان عقلی است که پیامبر ﷺ می فرماید: «خداوند چیزی برتر و نیکوتر از عقل در میان بندگانش قسمت نکرد»^(۳) بنابراین در عقل دوم - که ظرف توجه و اکتساب است و علم در آن نقش کلی دارد - همان است که

۱- قال علیؑ ﴿عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾: «العلم علمان مطبوعٌ و مسموعٌ و لا ینفع المسموع اذالم یکن المطبوع»؛

نهج البلاغه فیض، کلمه ۳۳۱.

۲- قال الصادقؑ ﴿عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾: «کثرة النظر فی العلم ینفتح العقل؛ بحار، ج ۱، ص ۱۵۹.

امام صادقؑ ﴿عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ فرمود: نظر نمودن و تعمق زیاد در مطالب علمی سبب گشایش عقل انسان می شود.»

۳- قال علیؑ ﴿عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾: «اعون الاشیاء علی تزکیة العقل التعلیم؛ غرر الحکم، ح ۳۲۴۶.

علیؑ ﴿عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ فرمود: بهترین اهرم رشد عقل آدمی، تعلیم و تعلّم است.»

۳- قال رسول الله ﷺ: «ما قسم الله للعباد شیئاً افضل من العقل»؛

اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰، ح ۱۱.

- عن محمد بن مسلم، عن ابی جعفرؑ ﴿عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ قال: «لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل فأقبل ثم قال له: أدبر فأدبر فقال: و عزتی و جلالی ما خلقت خلقاً هو احب منک [کما ورد فی روایة اخرى «احسن منک»] و لا اکملتک الا فیمن احب، أما انی ایاک امر و ایاک انهی و ایاک اعاقب و ایاک اثیب»؛ کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۵۳.

امام باقرؑ ﴿عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ می فرماید: آن گاه که خداوند متعال عقل را آفرید، او را به سخن گرفت، و سپس به او فرمود، رو بر من نما، و او رو نمود، بعد به او فرمود، برگرد و پشت بر من نما، و او پشت نمود، آن گاه خداوند فرمود: به عزت و جلالم سوگند، هیچ آفریده‌ای را محبوب تر - بهتر - از تو نیافریدم، و تو را کامل ننمود مگر در کسی که او را دوست دارم، آگاه باش که همانا من تو را امر می کنم، و تو را نهی می کنم، و به واسطه‌ی تو عقاب می کنیم، و به واسطه‌ی تو پاداش می دهم.

حضرت امیر علیه السلام درباره‌ی آن چنین می‌فرماید: «عقل با علم هم‌راه است.»^(۱)

هنگامی که قرآن کریم می‌فرماید:

«ما یعقلها الاّ العالمون»^(۲)

مراد عقل اکتسابی است و در جاهایی که قرآن کریم کفار را «بی عقل» معرفی کرده و آن‌ها را مذمت می‌نماید، باز مراد عقل دوم و عدم به کارگیری و اهمال این چهره از عقلانیت در میان آن‌هاست.^(۳)

اما هر جا که قرآن به واسطه‌ی نبودن مرتبه‌ای از عقل، «تکلیف» را از بعضی انسان‌ها برمی‌دارد، منظور عقل طبیعی و فطری است که در همگان به طور یکسان چهره نمی‌نماید چنان‌که نطاق «لا یکلف الله نفساً الاّ وسعها»^(۴) چنین است؛ از این رو باید گفت: انزال کتب و ارسال رسل و محاسبه‌ی بندگان خدا در ظرف تکلیف و جزا، به اندازه‌ی عقل طبیعی و فطری هر کس تحقق می‌پذیرد.^(۵)

۱- یا هشام! انّ العقل مع العلم فقال: «و تلك الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الاّ العالمون»؛ کافی، ج ۱، ص ۱، ح ۱۲.

امام صادق علیه السلام خطاب به هشام می‌فرماید: همانا عقل همراه با علم است، که خداوند فرموده: و ما این همه مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم، ولی به جز دانیان آن را مورد تعقل و اندیشه قرار نمی‌دهند.
۲- عنکبوت/۴۳.

۳- عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: «لیس بین الایمان و الکفر الاّ قلة العقل... الخبر»؛ کافی، ج ۱، ص ۲۸.
حضرت صادق علیه السلام فرمود: بین ایمان و کفر فاصله‌ای جز کمبود عقل نیست.»

۴- بقره/۲۸۶.

خداوند هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانش مکلف نمی‌سازد.

۵- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أنا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس بقدر عقولهم؛

امالی طوسی، ج ۲، ص ۹۵.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما انبیا مأموریم که با مردم به قدر عقل و ادراکات عقلانی‌شان سخن بگوییم.»

- عن ابی جعفر علیه السلام قال: «انما یداق الله العباد فی الحساب یوم القیامة علی قدر ما آتاهم ←

در قرآن کریم عقل به صورت اسمی (عاقل) نیامده است، ولی به صورت فعلی فراوان دیده می‌شود؛ مانند: عقلوه (یک بار)، تعقلون (۲۴ بار)، تعقل، يعقلها و يعقلون (۲۲ بار) که تمامی حکایت از فعلیت و تحقق عینی این حقیقت دارند و تنها به صورت عناوین کلی و مفهومی به کار نرفته‌اند.

موضوع تکلیف

موضوع تکلیف، عقل عام است و ارزش عبادت، زهد، اینار و هر کار مثبت دیگری با عقل فاعل آن، فعلیت می‌یابد و موقعیتش سنجدیده می‌شود و این کردار با آن ارزش یابی می‌گردد.^(۱) عقل همان‌طور که وجود و عدم و یا قلت و کثرت و نقص و کمال می‌پذیرد،^(۲) قابل ظهور و بروز یا زوال و فنا هم می‌باشد.^(۳)

→ من العقول فی الدنیا؛ کافی، ج ۱، ص ۱۱.

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند متعال در قیامت به اندازه‌ی عقل و فهمی که به بندگانش عطا فرموده، آنان را مورد محاسبه قرار می‌دهد.

۱- قال علی علیه السلام: «کیفیه الفعل تدلّ علی کمیة العقل؛ غرر الحکم، ج ۷۲۶.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: چگونگی فعل و عمل، گواه میزان عقل است.

۲- قال علی علیه السلام: «ما دخل قلب امری من الکبر الأتقص من عقله؛ بحار، ج ۷۸، ص ۱۸۶، ج ۱۶. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: به هر اندازه دل مرد به کبر و غرور آلوده گردد، از عقل او کاسته می‌شود.»

۳- قال الصادق علیه السلام: «إذا اراد الله أن یزیل من عبد نعمةً کان أول ما یغیر منه عقله؛

اختصاص، ص ۲۳۸.

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند بنخواهد نعمتی را از بنده‌اش بگیرد، ابتدا در عقل او تغییر و دگرگونی ایجاد می‌کند.

- قال علی علیه السلام: «من ترک الاستماع من ذوی العقول مات عقله؛ کنز الفوائد کراچی، ج ۱، ص ۱۹۹. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: هر کس به گفتار و اندرزهای خردمندان گوش فرا ندهد، عقلش می‌میرد.»

نفس، جان، روح، دل و سرّ آدمی حکایتِ هویتِ تمام ظهورات و قوای انسان است و عقل در صورت فعلیت، عین حقیقتِ جان آدمی است. هنگامی که عالمی عقل خود را از دست می‌دهد، گمراه‌تر از جاهل و زیان‌باری‌اش بیش‌تر از فرد نادان می‌شود.

عقل و جهل

در یک تحلیل دیگر باید گفت: گرچه به چهره‌ی کلی، مفهوم «جهل» نقیض «عقل» و «علم» هر دو قرار می‌گیرد، ولی مراد از جهل در این دو مقام، هم‌چون عقل و علم، متفاوت است؛ زیرا منظور از جهل مقابل عقل، همان جهل اولی و طبیعی است که زمینه‌ی عدم آگاهی و جهل دوم است و جهل دوم، جهل مقابل علم و متفرّع بر جهل نخست است. البته در اصطلاح اخلاق عملی، برای نقیض عقل و علم - در ظرف افراط و تفریط - اسم‌های خاصی، هم‌چون جنود جهل، وجود دارد که در مقام بیان آن نیستیم. عقل را «عقال» و پابند می‌گویند؛ زیرا آدمی را از جهل و ناپسندی‌های گفتار و کردار باز می‌دارد^(۱) و این محدودیت، سلامت و سعادت انسان را تأمین می‌کند. عقل، علم نخست آدمی و زمینه‌ی ظهور علم دوم و اکتسابی است^(۲) که وصول به کمالات فعلی را تحقق می‌بخشد.

-
- ۱- قال رسول الله ﷺ: «إنّ العقل عقالٌ من الجهل والنفس مثل اخبث الدواب فان لم يعقل حارت؛ تحف العقول، ص ۱۵.
- رسول خدا ﷺ می‌فرماید: عقل آدمی را از جهل و گمراهی باز می‌دارد و نفس مانند بدترین حیوانات است که اگر پای بند نشود، رها و سرگردان می‌گردد.
- ۲- قال علیّ ﷺ: «العقل اصل العلم و داعية الفهم؛ غررالحکم، ح ۱۹۵۹.
- امیر مؤمنان ﷺ فرمود: عقل اساس و پایه‌ی علم و آگاهی است و انسان را به سوی فهم و درک حقایق می‌خواند.

عقل، هویتی است در انسان که عامل تشخیص صلاح و فساد و اقتدار و خویشتن‌داری نفس در مقابل ناپسندی‌های زندگی مادی و معنوی باشد و وسیله‌ی تحصیل سلامت و سعادت بشر است.

انسان به واسطه‌ی عقل، خوبی‌ها را در می‌یابد و به آن‌ها دل می‌بندد و زشتی‌ها را می‌شناسد و از آن‌ها دوری می‌جوید. هر کس به هر اندازه در تحقق این معنا موفق‌تر باشد، به طور طبیعی عقل بیش‌تری دارد. میزان وجود این کیمیای هستی در افراد به به اعطای الهی بستگی دارد و تلاش و اکتساب در تحقق آن نقش محدودی دارد؛ چنان‌که معصوم علیه‌السلام می‌فرماید: «عقل اعطای الهی است که به هر کس اندازه‌ای مناسب هم‌راه با مصلحت می‌بخشد.»^(۱) بر خلاف علم که اکتساب در وصول آن نقش عمده را بازی می‌کند و کوشش، ریاضت و زحمت می‌تواند زمینه‌ی کمال هرچه بیش‌تر آن را فراهم سازد.^(۲)

۱- عن أبي هاشم الجعفری قال: كُنَّا عِنْدَ الرَّضَا عليه‌السلام فتذاکرنا العقل والادب فقال: «يا ابا هاشم! العقل حياءٌ من الله و الادب كلفةٌ فمن تكلف الادب قدر عليه و من تكلف العقل لم يزد بذلك الا جهلاً؛ کافی، ج ۱، کتاب العقل والجهل، ص ۶۷، ح ۱۸.

ابی هاشم گوید: نزد حضرت رضا علیه‌السلام بودیم که صحبت از عقل و علم پیش آمد، حضرت فرمودند: عقل بخششی است الهی، و در تحقق آن چندان کوشش راه ندارد، ولی علم با تلاش و زحمت قابل دست‌یابی است، هر کس کوشش کند علم را می‌یابد، ولی عقل این‌گونه نیست. کسی که برای زیاد کردن عقلش - که به اعطای خداوندی بستگی دارد - خودش را به زحمت بیاندازد، نصیب چندان‌ی نخواهد داشت - چراکه تا حدی به استعداد خدادادی‌اش بستگی دارد و کوشش در آن چندان مؤثر نیست.

۲- عن هشام بن الحكم قال: قال لي ابو الحسن موسى بن جعفر عليه‌السلام: «يا هشام! من اراد الغنى بلامالٍ و راحة القلب من الحسد و السلامة في الدين، فليتضرع الى الله عزوجل في مسألته بان يكمل عقله؛ کافی، ج ۱، ص ۱۸۱.

ای هشام! هر کس بی‌نیازی بدون مال و ثروت و دلی آرام و عاری از حسد و کمال و سلامت دین را می‌خواهد، باید به درگاه حضرت حق تضرع و انابه داشته باشد و از او کمال عقل را طلب نماید.»

این جا در پی بیان عقل و مقایسه‌ی عقل و علمی که چهره‌ی عقل به خود می‌گیرد، نیستیم و تنها باید گفت: عقل آن هویت ملکوتی است که شعاعی از آن به‌طور فعلی و به اندازه‌ی قرب آدمی به حق، در او انعکاس می‌یابد؛ در حالی که در علم توان و استعداد خارجی مؤثر است و اکتساب نقش عمده دارد. آن کس که عقل قربی دارد، چه ندارد، و هر کس ندارد، چه دارد!

دو عنوان عقل و علم گرچه منافاتی با اختیار و اراده، اکتساب و تبدل احوال آدمی ندارند، ولی زمینه‌ی تبدل در عقل و علم متفاوت است و تبدل زمینه‌های عقلی و علمی یکسان نیست. از زیر مجموعه‌های عقل می‌توان به حسن فهم، تدبیر، ادراک و انزجار به‌جا اشاره نمود؛ همان‌طور که زیر مجموعه‌ی جهل تمام بدی‌ها و زشتی‌هاست.

برد کوتاه و بلند

اگر گفته می‌شود: بیش‌تر مردم کارهای خود را با «عقلانیت» انجام نمی‌دهند و تنها در پی هوس‌های نفسانی خود هستند، مراد «عقل نوری و قربی» است که حقیقتی برتر از امور نفسانی و یا مجاری عادی و طبیعی در انسان می‌باشد و هر فردی نمی‌تواند به راحتی به این موقعیت فعلی دست یابد، وگرنه تمام کارهای افراد از روی عقل و حساب‌گری انجام می‌گیرد و مجاری عادی به‌خوبی دنبال می‌شود؛ پس در این جا مراد از عقل، برد کوتاه آن است که همان «عقل صوری» است و در این جهت میان زن و مرد تفاوتی وجود ندارد؛ به‌طوری که همه‌ی افراد، عقل را هم‌راه دل در برد کوتاهش - که نتیجه‌ی آن، همان تصوّرات عمومی، اندیشه‌های ذهنی، خواسته‌های نفسانی و تمایلات و انگیزه‌های متفاوت دل در ظرف فعلیت عمومی است - به کار می‌گیرند.

پاسخ اشکال

نخستین پاسخ: تجاذب عقل و دل

حال، اگر گفته می‌شود: زن محدودیت عقلی دارد، چنین امری نسبت به این جهات عادی نیست؛ زیرا در این امور زن و مرد یکسان بوده و در برد کوتاه عقل و دل، این دو موقعیت مشترکی دارند؛ پس مراد از نقص عقل در زن، کارایی محدود اندیشه‌ی او در برد بلند است که فعلیت سرشار عواطفش این چیش طبیعی را در وی تحقق می‌بخشد و این خود شگرد خلقت و حسن صنع الهی است. با چنین حسن خلقتی همیشه در میدان تجاذب عقل و دل، عواطف زن بر او حاکم می‌گردد و انگیزه‌های نفسانی، او را بیش‌تر تحت تأثیر قرار می‌دهند.

این که گفته می‌شود: زن منبع عواطف است، مراد، توسعه‌ی قلب و دل زن در برد کوتاه است، و اگر گفته شود: عارف قلب انبساطی دارد و دلش سینه‌ی سیناست، مراد توسعه‌ی قلب او در برد بلند است که همان عرش عینی و قرب حقی است. اگر گفته می‌شود: بیش‌تر مردم کارهای خود را از سر عقلانیت انجام می‌دهند، مقصود اقتضای عقلانیت صوری آنهاست که همان برد کوتاه عقل است و اگر گفته شود: بسیاری از کارها از سر عقلانیت انجام نمی‌شود، فعلیت برد بلند عقل نوری در نظر است.

کرداری که از سر کوتاهی و عدم توجه و اهمال صورت می‌پذیرد، به مقتضای فطرت نیست، بلکه زمینه‌های دیگری، هم‌چون: جهل و نادانی، غفلت و تباهی و هوس‌های نفسانی علت بروز آن می‌گردد تا جایی که گاه انسان که توان صعود به برد

بلند عقل را دارد، در ردیف حیوان، بلکه پایین تر از آن قرار می دهد.^(۱) این کاستی و اهمال در انسان غیر از عواطف سرشار و غلبه‌ی انگیزه‌های نفسانی بر احکام عقلانی در زن است که به عنوان نقص عقل مطرح می شود.

بنابراین یک قصور و کوتاهی در انسان وجود دارد که زن و مرد در آن مشترک و یک‌سانند و یک نقص عقل در زن مطرح است که قصور و کوتاهی نیست، بلکه زمینه‌ی بروز حسن صنع الهی است که عواطف سرشار زن، علت محدودیت اندیشه‌ی او در برد بلند گردیده است.

پس آنچه زن و مرد، هر دو، در آن مشترکند و به‌خوبی از عهده‌ی تحقّقش برمی آیند، «فعلیت عقل و دل صوری» در برد کوتاه می باشد، ولی حقیقتی که غالب مردم در آن قصور و اهمال دارند، «عقل و دل نوری» در ظرف برد بلند کمالات معنوی است، و امری که به نام نقص عقل در مقابل عواطف سرشار از ویژگی‌های زن است، هرگز اهمال و قصور نیست، بلکه عینیت تحقّق تکوین و شگرد حسن صنع الهی می باشد که بر اساس حکمت و زیر بنای نظام احسن خلقت در زن تحقّق یافته است.

گرچه عواطف سرشار زن ممکن است در برد بلند عقلی و سیر و رشد عقلانی او

۱- «و لقد ذرأنا للجهنم كثيراً من الجنّ والأنس لهم قلوبٌ لا يفقهون بها و لهم أعینٌ لا يبصرون بها و لهم آذانٌ لا يسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضلّ اولئك هم الغافلون»؛ اعراف/۱۷۹.

«و به طور حتم بسیاری از جن و انس را بر دوزخ و آگذار نمودیم، زیرا آن‌ها دل دارند ولی با آن حقایق و واقعیت‌ها را ادراک نمی‌کنند، چشم دارند و نمی‌بینند و گوش دارند و نمی‌شنوند. آنان چون چهارپایانند، بلکه گم‌راه‌ترند. آنان اهل غفلت و بی‌خبرانند.»

- امام صادق (علیه السلام) در ذیل حدیث عبدالله سنان در بیان ترکیب عقل و شهوت در انسان می فرماید: «... و من غلب شهوته عقله فهو شرٌّ من البهائم»؛ علل الشرایع، ص ۴.

«هر کس شهوت و هوای نفسانی اش بر عقل و قوای عقلانی اش چیره شود، شرارتش از حیوانات نیز بیش تر است.»

به‌طور نوعی و نسبی تأثیر گذار بوده و زمینه‌ی بروز موانع وصول گردد، ولی خدای حکیم برای صیانت او با تدبیر و ظرافت خاصی، از طریق وضع قوانینی در شریعت، محدودیت‌هایی برای وی ایجاد نموده تا ضمن تصحیح و تأمین سلامت‌ش بتواند با ظهور و بروز عواطف سرشار خویش، کمالات عقلی مناسب را نیز در خود شکوفا ساخته و از آثار و ثمرات آن بهره‌مند گردد.

مرد و نارسایی عقلی!

در این جا نکته‌ای که به صورت کلی و فراگیر قابل اهتمام است، عدم اختصاص استضعاف عقلی به زنان است.

بی‌تردید ضعف و استضعاف عقلی و کاستی‌های عقلانی نسبت به دسته‌ای از انسان‌ها یا در مواردی نسبت به افراد عادی مشهود است و بسیاری از نارسایی‌های فردی و اجتماعی در گرو همین امر است و افراد فراوانی از این مشکل خود رنج می‌کشند. این استضعاف در مواردی قصوری و در مواردی تقصیری است؛ پس نباید گفت: تنها زن‌ها استضعاف عقلی دارند، بلکه در میان مردها افراد مستضعفی داریم که به وظایف عادی خود آگاهی چندانی ندارند و چه بسا زنانی در مواردی استضعاف عقلی نداشته باشند، در حالی که در همان مورد مردانی دچار ضعف عقلی باشند. به هر حال، زن و مرد در کاستی‌های عقلی و علمی و یا موجودیت‌های عقلی و علمی مشترکند و این امر که در ظرف مراتب و زمینه‌ها اهمال وجود دارد، با آن چهره که نقص عقل زن است، متفاوت می‌باشد.

اکنون برای نمونه به دو روایت در این زمینه اشاره می‌شود:

عن مصادفٍ، عن ابی عبدالله علیه السلام فی المرأة تحجّ عن الرجل الصّورة؟ فقال: «ان

كانت قد حجّت و كانت مسلمةً فقيهةً، فربّ امرأةٍ افقه من رجلٍ؛^(۱)

امام صادق علیه السلام درباره‌ی زنی که به نیابت از مرد سروره (کسی که برای نخستین بار حج می‌گزارد) به حج می‌رود، فرمودند: «اگر آن زن خود حج گزارده و مسلمان و آگاه به مسأله باشد، جایز است - چنان‌که برای مرد نیز با این شرط، جایز است - چه بسا زنی از مردی آگاه‌تر باشد.»

در این بیان به خوبی صحّت انجام عمل توسط زن از جانب مرد و برتری علمی زن بر مرد در موارد بسیاری از سوی حضرت مورد تأیید قرار گرفته است.

عن الحلبيّ، قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: «جعلت فداك! انّی لثنا قضیت نسكی للعمرة اتیت اهلی و لم اقصر. قال: عليك بدنةٌ. قال: قلت: انّی لثنا اردت ذلک منها و لم تكن قصرت امتنعت فلما غلبتها قرّضت بعض شعرها بأسنانها. فقال: رحمها الله! كانت أفقه منك، عليك بدنةٌ و لیس علیها شیءٌ؛^(۲)

حلبی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدایت باد! آن گاه که مناسک عمره‌ی خویش را به پایان بردم، پیش از آن که تقصیر کنم و از احرام خارج شوم، با همسرم آمیزش کردم. امام علیه السلام فرمودند: [قربانی کردن] یک شتر بر عهده‌ی تو است. گفتم: زمانی که از وی درخواست آمیزش کردم، او نیز تقصیر نکرده بود و در حالت احرام به سر می‌برد؛ از این رو [از اجابت خواسته‌ی من] امتناع ورزید. سپس که بروی چیره شدم، با دندان‌هایش قسمتی از گیسوان خود را کند. امام علیه السلام فرمودند: خداوند آن زن را از رحمت خویش بهره‌مند سازد؛ او از تو [به دین خویش] آگاه‌تر است. بر تو قربانی کردن یک شتر واجب است، ولی بر او چیزی نیست.»

از این دو روایت روشن می‌شود که: زن و مرد در آگاهی و عقلانیت و کاستی‌های

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۰۶، ح ۱.

۲- کافی، ج ۴، ص ۴۴۱، ح ۶.

عقلی و علمی مشترکند. همان‌گونه که ممکن است مردی درایت و آگاهی به علمی داشته باشد که زنی نداشته باشد، می‌شود زنی دارای دانش و درایتی باشد که مردی از آن بی‌بهره باشد. بالاتر این که: ممکن است زنی بیش‌تر از مردی آگاهی و تقوا داشته باشد؛ چنان‌که حضرت می‌فرماید: «چه بسا زنی از مردی آگاه‌تر باشد.» در روایت دوم این امر را در چهره‌ی خاص مقایسه نموده و می‌فرماید: «ای مرد! زنت از تو آگاه‌تر است»؛ در حالی که در روایت نخست به صورت کلی می‌فرماید: «چه بسا زنی از مردی عالم‌تر باشد.»

در روایت دوم، آن مرد تقوا و غیرت ایمانی زن خود را بیان می‌کند که در مقابل حرام از خود خویشتن داری نشان داده و با شوی خود به مبارزه بر می‌خیزد تا جایی که با دندان موهای خود را می‌کند و حضرت هم با رحمت و رأفت خاص می‌فرماید: «خدا رحمتش کند! او از تو آگاه‌تر است.» آری! چه زیباست که در این دو روایت، زمینه‌ی علمی و کاربردی عقل هم مورد توجه قرار می‌گیرد. در روایت نخست می‌فرماید: «زن در صورت تحقق شرایط می‌تواند حج را به نیابت از مردی انجام دهد» و در روایت دوم در پاسخ به آن مرد می‌فرماید: «تو کفاره‌ی عمل خویش را که یک شتر است باید پردازی و بر زن چیزی نیست»، اگر چه عمل مباشرت از سوی هر دو صورت گرفته است.

تفاوت نقص عقل با استضعاف

عنوان استضعاف را نباید با نقص عقل زن - که همان غلبه‌ی احساس اوست - یک‌سان دید؛ زیرا وفور عواطف و غلبه‌ی احساس در زن یک امر طبیعی است، ولی استضعاف در مردان یا زنان یک اهمال است و دارای موقعیت تعلیلی می‌باشد و عوامل و مبادی و خصوصیت‌های خود را دارد.

در این مورد قرآن کریم می‌فرماید:

«... الاّ المستضعفين من الرّجال و النّساء و الولدان لا يستطيعون حيلةً و لا يهتدون سبيلاً»^(۱)

... به جز مردان و زنان و کودکان مستضعفی که توان چاره اندیشی ندارند و راهی

برای هدایت خود [به سوی حق] نمی‌یابند.»

«و مالکم لا تقاتلون فی سبیل اللّٰه و المستضعفين من الرّجال و النّساء و الولدان»^(۲)

چه شده است که در راه خدا و نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف و ناتوان [با]

دشمنان دین و بشریت [جهاد و مبارزه نمی‌کنید].»

در قرآن کریم ماده‌ی استضعاف در مشتقات مختلف ۱۳ بار آمده است: «استضعفوا»

۵ بار، «استضعفونی» ۱ بار، «یستضعف» ۱ بار، «یستضعفون» ۱ بار، «مستضعفون» ۱ بار

و «مستضعفین» ۴ بار آمده که ۴ مورد آن هم‌راه با کلمه‌ی استکبار و ۹ مورد بدون آن به

کار رفته است.

این ماده در ۲ مورد به طور صریح و یک‌سان به زن و مرد نسبت داده شده، در یک

مورد به «ولدان» و در یک مورد نیز به حضرت هارون پیامبر عليه السلام نسبت داده شده

است. در بقیه‌ی موارد، عمومیت ضعف نسبت به زن و مرد به طور اطلاق و یک‌سان

وجود دارد.

به طور کلی استضعاف بر دو قسم است: مادی و معنوی. مراد از آیات فوق، قسم

دوم است. در این مورد مستضعف به کسی می‌گویند که توان فهم احکام دینی و عمل به

آن را ندارد؛ همان‌گونه که قرآن کریم در ذیل همین آیه می‌فرماید:

۱- نساء / ۹۸.

۲- نساء / ۷۵.

«لا يستطيعون حيلةً ولا يهتدون سبيلاً»^(۱)

آن‌ها توان و راهی برای هدایت خود نمی‌یابند.»

بسیاری از مردم و حتی مسلمانان با آن که توان رفع استضعاف از خود را دارند، به وظیفه‌ی دینی خود عمل نمی‌کنند، جهل خود را بر طرف نمی‌سازند و نسبت به وظایف دینی - اخلاقی و اجتماعی - سیاسی خود بی‌تفاوت می‌مانند؛ بنابراین آن‌ها افرادی هستند که به عمد و با آگاهی کوتاهی کرده‌اند و جاهل مقصّرند، نه قاصر و تنها جاهل قاصر عنوان مستضعف را داراست.

ملاک اسلام در استضعاف روشن و مشخص است و در آن جنسیت دخالت ندارد؛ اگر چه ممکن است به واسطه‌ی عوارض خارجی، زن به‌طور غالب این ملاک را بیش‌تر داشته باشد و در مرد به‌طور قهری پیش آید.

نکوهش اکثریت!

در این جا نکته‌ی دیگری وجود دارد که دارای زمینه‌ی قرآنی بوده و از مبانی بلند حکمت برخوردار است و در زمینه‌ی «برد کوتاه و بلند عقل و دل» خود را می‌نماید. ما نام این عنوان را که هم چون عنوان نقص عقل زن، بیانی به ظاهر تند و تیز دارد و برای افراد عادی و ناآگاه خوشایند نیست، «مذمت اکثریت مردم» می‌گذاریم. این امر در آیات متعددی (حدود صد آیه) از قرآن کریم به صراحت آمده است که با عناوین متفاوت و هم‌گون نسبت به فعلیت و عدم فعلیت عقل، دل، اندیشه و باطن هویت آدمی وجود دارد. پیش از تحلیل این موضوع به گزیده‌ای غیر تکراری از آیات مربوط به آن اشاره می‌شود:

«اکثر هم لا یعقلون»،^(۱) «اکثرهم یجهلون»،^(۲) «ما یتبع اکثرهم الا ظناً یسمعون او یعقلون»،^(۳) «و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون»،^(۴) «اکثرهم کافرون»،^(۵) «اکثرهم لا یؤمنون»،^(۶) «ما کان اکثرهم مؤمنین»،^(۷) «اکثرهم مشرکون»،^(۸) «و ما وجدنا لاکثرهم من عهدٍ»،^(۹) «اکثرهم کاذبون»،^(۱۰) «وان وجدنا اکثرهم لفاسقین»،^(۱۱) «لا تجد اکثرهم شاکرین»،^(۱۲) «اکثر الناس لا یشکرون»،^(۱۳) «فابی اکثر الناس الا»^(۱۴) کفوراً»، «ولقد ضلّ قبلهم اکثر الّا و لین»،^(۱۵) «و اکثرهم فاسقون»،^(۱۶) «کان

۱- مائده/۱۰۳	۲- انعام/۱۱۱
۳- یونس/۳۶	۴- یوسف/۱۰۶
۵- نحل/۸۳	۶- بقره/۱۰۰
۷- شعراء/۸	۸- روم/۴۲
۹- اعراف/۱۰۲	۱۰- شعراء/۲۲۳
۱۱- اعراف/۱۰۲	۱۲- اعراف/۱۷
۱۳- یوسف/۳۸	۱۴- فرقان/۵۰
۱۵- صافات/۷۱	۱۶- توبه/۸

الانسان اکثر شیءٍ جدلاً»^(۱) و «لکن اکثرهم للحقّ کارهون»^(۲)

موضوع همه‌ی این اوصافِ مذموم، انسان و ناس (مردم) می‌باشد که در اسم ظاهر، «ناس» بیش‌تر به کار رفته و واژه‌ی «انسان» کم‌تر مورد استفاده واقع شده است. در آیات مورد بحث ضمیر «اکثرکم»^(۳) کم‌تر و ضمیر «اکثرهم» بیش‌تر استعمال شده است و نتیجه‌ی کلی تمام این‌ها این است که «اکثریت مردم دارای صفات مذموم بسیاری می‌باشند و بر اثر اهمال، کم‌تر به حدّ نصاب کمال دست می‌یابند.»

برای بیان دقیق شبهه و طرح جدّی آن، در این جا خلاصه‌ای از ترجمه‌ی این آیات را به طور پی در پی مرور می‌کنیم:

«بسیاری از مردم نمی‌اندیشند و به نادانی، دل خوش دارند»، «اکثریت مردم جز از گمان و اندیشه‌های واهی تبعیت نمی‌کنند»، «حق را نمی‌شناسند و از حق رو می‌گردانند و چیزی نمی‌دانند»، «تو پنداری که اکثر آن‌ها می‌شنوند یا می‌اندیشند، در حالی که ایمان بسیاری از آن‌ها هم‌راه شرک است و کافرند و اکثرشان مؤمن نیستند و مشرکند»، «بسیاری از آن‌ها تعهدپذیر نیستند و پای‌بندی به تعهد ندارند، دروغ‌گویند، گناه‌کارند، کفران می‌کنند، شکرکننده نیستند و قدرشناس نعمت‌های الهی نمی‌باشند» و «فراوانی از انسان‌ها چه بسیار جدل می‌کنند و از حق کراهت دارند و بیزارند.»

از این رو می‌بینیم که اکثریت مردم، موضوع تمام این صفات مذموم قرار گرفته‌اند و قرآن کریم چیزی از تمام صفات نقص و مذموم را در تنقیص غالب مردم فرو گذار نکرده است؛ از نفی عقل و اندیشه گرفته (لا تعقلون، لا يعلمون) تا نفی دل و صفای باطن، و از نفی صفات معنوی و باطنی گرفته (لا یؤمنون، لا یشکرون) تا زمینه‌های نقص

۱- کهف/۵۴.

۲- زخرف/۷۸.

۳- «... و أُلّ اکثرکم فاسقون» مائده/۵۹.

«... ولکنّ اکثرکم للحقّ کارهون...» زخرف/۷۸.

معرفتی - مانند: جدل با حق و کراهت از آن - و هم چنین اوصاف عملی؛ هم چون: دروغ‌گویی، فسق و فجور، کفران نعمت و...

گویی قرآن کریم اکثریت مردم را با صفات مذموم و کاستی‌های فراوان مورد تهاجم و بمباران شدید قرار داده و تمام صفات نقص را به آن‌ها نسبت می‌دهد.

اکثریت و اهمال تعقل

در این مقام نسبت به شناخت این حقایق، بحث‌های علمی، فلسفی، روانی، اجتماعی، معرفتی و معنوی بسیاری وجود دارد که اکنون در مقام بیان آن‌ها نیستیم و در این کتاب نیز زمینه‌ی طرح این مسائل وجود ندارد.

در این جا تنها بیان سه امر ضرورت دارد که به طور خلاصه مطرح می‌شود:

یک. این اندازه نکوهش مردم، آن هم در قرآن - که کتاب رأفت و رحمت الهی است

- برای چیست و چه معنایی دارد و در مقام بیان چه پیامی برای انسان است؟

دو. این صفات نقص شامل چه افرادی می‌شود و گستره‌ی شعاع آن تا کجاست؟

سه. میان این گونه نقص‌ها با نقص عقل زن چه تفاوتی وجود دارد؟

نسبت به امر نخست باید گفت: این کاستی‌ها و صفات نقص در مردم در مقایسه با

«برد بلند معنوی و کمالات عالی ربوبی» نیست؛ زیرا هرچند وصول به آن برای هر کس

در مرتبه‌ی وجود و استعدادش ممکن و میسر است، ولی بسیاری از افراد از سر تقدیر یا

وراثت، ویژگی‌های محیط یا مربی و یا اهمال از آن محروم می‌گردند.

پس در تحصیل برد بلند، آدمی با آن همه توان و استعداد، کوتاهی، اهمال و ناتوانی

فراوانی دارد و سراپا کاستی، کمبود و نقص است و در جهاتی از آن مورد نکوهش و

مذمت هم قرار نمی‌گیرد و نسبت به تحصیل آن کمالات هم الزامی ندارد و نسبت به برد

کوتاه، به واسطه‌ی عدم تحصیل این صفات و کمالات عالی عنوان نقص بر همگان

اطلاق نمی‌شود. آری، تنها شمار اندکی از افراد شایسته اوصاف کمال را در حدّ وسیع دارند که همان اولیای الهی و رهبران برین دینی هستند و افراد مقابل آن‌ها در ظرف شقاوت، زیان‌کاران معاند، ائمه‌ی کفر و ستم‌گران مستکبرند و مردم عادی در ردیف این دو طایفه نخواهند بود و مذمت و نکوهش از آن‌ها نسبت به برد کوتاه و متوسط به واسطه‌ی عدم تحصیل کمالات عالی است و اطلاق نقص بر آنان از این جهت می‌باشد. اگرچه مردم معمولی خود به دو بخش تقسیم می‌شوند: افراد عادی و خوبان معمولی.

پس به طور کلی بندگان خدا به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

گروه نخست، اولیای الهی‌اند که شمار آنان اندک و محدود است، ولی منش و کردارشان از کیفیت بسیار بالایی برخوردار می‌باشد و افراد عادی نباید طمع رسیدن به مقامات آنان را داشته باشند؛ گرچه استعداد افراد، محدودیت وصول ندارد و آرزو و درخواست آن مقامات نیز ممدوح است.

اولیای الهی دارای تمام صفات کمال بوده و از صفات نقص دورند و با آن که مراتب متفاوتی دارند، در کلیت صفات کمال، یک‌سانند.

گروه دوم، جنایت‌کاران طاغوتی و زورمداران اهریمنی هستند که در هر عصر، شامل افراد اندکی می‌شوند. این پیشوایان کفر و امامان ظلم و ستم به طور متفاوت و در جهات و خصوصیات گوناگون دارای تمام صفات نقصند و در تحقق جنایات‌ها و کاستی‌ها پیش‌تازند و در جهت تحقق اغراض شوم و شیطانی خود از هیچ کجی و کاستی دریغ ندارند.

گروه سوم، افراد عادی‌اند که اکثریت مردم را شامل می‌شوند. اینان هرگز نه می‌خواهند و نه هم‌چون جنایت‌کاران امکان تحقق بخشیدن به جنایات‌ها را در خود می‌بینند و نه چون طایفه‌ی وارستگان ردای خوبی را به تن اندازه می‌یابند.

این‌ها در برد بلند، هم‌چون اولیای الهی و طایفه‌ی وارستگان موفّق نگردیده و در زمینه‌ی فعلیّت دادن به استعداد خود توفیق چندانی نداشته‌اند و از سر نصب و تقدیر، وراثت و محیط، تقصیر و قصور، کوتاهی، اهمال و تساهل، به صفات کمال - که در آن‌ها به صورت استعداد و توان وجود دارد و ممکن بوده که در ظرف محدودی محقّق گردد - چندان فعلیّت نبخشیده‌اند. این دسته گرچه صفات نقص را نیز تنها در برد کوتاه دارند و در برد بلند در حیطة‌ی جنایت‌کاران معاند نیستند، ولی توان فعلیّت‌های آنان را هم ندارند.

گروه چهارم، خوبانی هستند که از میان مردم عادی بر می‌خیزند و در میان آن‌ها به سلامت و خوبی زندگی می‌کنند. این‌ها با آن‌که مردم عادی هستند، ولی چون آن‌ها زندگی نمی‌کنند و با استقبال خوبی‌ها و دوری از بدی‌ها حیات را ادامه می‌دهند و شوون و حدود خلق و خالق را رعایت می‌کنند.

هنگامی که گفته می‌شود: «اکثریت مردم»، کسانی از مردم عادی مورد نظر است که برد کوتاه صفات کمال را در خود تحقّق نبخشیده‌اند و توان آن‌که نسبت به استعداد موجود خود موفّقیتی را بیابند، داشته‌اند، ولی از سر اهمال، تقصیر و قصور، استعداد خود را در حدّ معمولی هم‌چون خوبان عادی، به فعلیّت نرسانیده‌اند. این گروه در صفات نقص، نزول ناسوتی و حرمان دوزخی را هم‌چون ائمه‌ی کفر نیافته‌اند و امکان تحقّق آن را نیز ندارند؛ هرچند توفیق راه‌یابی به تبار پاکان و وارستگان را هم نخواهند یافت و باید آن‌ها را تنها با خوبان از افراد معمولی مقایسه نمود. این افراد با خوبان عادی در تقابل با گروه نخست و دوم قرار دارند و بالاترین کمّیت را بدون کیفیت بسیار در جهات مثبت و منفی دارند و خوبان عادی اگرچه نسبت به دو طرف تقابل از کمّیت بیش‌تری برخوردارند، ولی نسبت به افراد عادی بسیار اندکند.

بنابراین در یک بیان کلی می‌توان گفت: مذمت اکثریت مردم عادی به خاطر عدم

رعایت حدود و صفات ابتدایی و متوسطی است که مردمان خوب، آن‌ها را رعایت می‌کنند و مذمت نسبت به عدم تحصیل برد نهایی از کمالات معنوی نیست، همان طور که این‌ها ظرف وسیع شقاوت را هم ندارند. اهل شقاوت و جنایت کاران معاند با آن‌که تمام صفات نقص را به نسبت دارايند، ولی عنوان اکثریت، ناظر بر آن‌ها نیست؛ زیرا که همه آنان دارای تمام صفات نقصند و قید اسم و عنوان ندارند. خوبان عادی هم با آن‌که در میان دو دسته‌ی متقابل نخست نیستند و از دسته‌ی سوم اند، ولی بر اثر سلامت نسبی و رعایت مناسب از اطلاق این عناوین بر آن‌ها بدورند و در ردیف خوبان خوب قرار می‌گیرند، همان‌طور که مردم عادی بر اثر اهمال و عدم توجه در ردیف بدان بد به حساب می‌آیند و پیاده نظام کچی و کاستی‌های آنانند.

نقص و اهمال

در پاسخ به پرسش دوم - که صفات نقص چه افرادی را شامل می‌شود - باید گفت: زن و مرد هر دو در این صفت یک‌سانند؛ زیرا مردم، ناس، انسان، ضمیر «کم» و ضمیر «هم» که در این آیات به کار رفته‌اند، زن و مرد را بدون هیچ تفاوتی در برمی‌گیرند. در این جا سخن از نقص عقل و ایمان نیست، بلکه اهمال در تعقل و حقیقت ایمان و عمل، مطرح است؛ بر خلاف نقص عقل در زن که به مقتضای حکمت و صنع الهی در ظرف طبیعت و خلقت او وجود دارد و اهمال زن در اصل وجود آن نقش ندارد. در پاسخ به پرسش سوم - که میان این‌گونه نقص‌ها با نقص عقل زن چه تفاوتی وجود دارد - باید گفت: میان کاستی‌های فراوانی که در زن و مرد مشترک است، با نقص عقل زن - که به‌طور نوعی است - تفاوت ماهوی وجود دارد و زن نیز مانند مرد می‌تواند به علت اهمال و تساهل در میان «اکثریت مذموم» قرار گیرد - همان‌طور که می‌تواند با جدیت خود را از صفات کاستی و اهمال دور نماید - ولی او نمی‌تواند از امتیاز عواطف

سرشار و از محدودیت در اندیشه رهایی یابد؛ زیرا این چیرگی احساس بر اندیشه، فطری بوده و در جهت کمال مربوط به زن است. البته این محدودیت اندیشه‌ی زن در «نوعیت» است و نسبت به زنان متفاوت می‌باشد؛ چنان‌که نواقصی که در افراد - مرد یا زن - بر اثر کاستی‌ها و اهمال پیش می‌آیند، با هم تفاوت دارند؛ به طور مثال گفته می‌شود: این زن یا این مرد، احمق یا کند ذهن است، یا آن مرد و زن ناتوانند و نقص عضو دارند و یا گفته می‌شود: زنی یا مردی با درایت است، ایمان بالایی دارد و مثل دیگر افراد نیست. به هر حال، نباید این تفاوت‌های شخصیتی با نوعیت نقص و محدودیت اندیشه‌ی زن و یا عواطف سرشار او مشتبه شود.

پس نکوهش اکثریت در جهت اهمال آن‌هاست - اگر چه این اهمال نسبت به بُرد بلند کمالات مطرح نیست - ولی چیرگی احساس بر عقل در زن، حکمت نظام احسن است و اشکال یا اهمالی در این زمینه‌ی طبیعی نسبت به حق تعالی یا زن‌ها وجود ندارد، بلکه این امر در جهت تحقق تفاوت‌های فطری و نوعی است که فهم و دریافت آن، خود نوعی کمال است.

دومین پاسخ: عواطف سرشار و محدودیت اندیشه

اکنون در پاسخ دیگری به ایراد «نقص عقل زن» که محتوای محکم دینی دارد - همان‌طور که در کلام حضرت امیر علیه السلام نیز در نهج البلاغه آمده است - باید گفت: آن‌چه در این مقام اهمیت دارد، فهم معنای صحیح و درک پیام این عنوان است؛ چراکه در صورت نارسایی در فهم آن، توهم کاستی در خلقت زن پیدا می‌شود و نسبت به درک نظام احسن خلقت مشکل پیش می‌آید؛ در حالی که اعتقاد محکم دینی و بیان حضرت علی علیه السلام و دیگر حضرات معصومین علیهم السلام بهترین گواه نظام احسن آفرینش الهی است.

حال باید گفت: معنای این بیان کلی - که مقتضای عقل و دین است - این است: احساس زن آن قدر سرشار است که در ظرف نوعی و به طور غالب، در مواقع بحرانی و حوادث غیر عادی، اندیشه‌ی او مغلوب احساس می‌شود.

احساس قوی و عواطف بی‌کران زن، ویژگی برجسته‌ای است که لازمه‌ی شوهرداری و فرزند پروری و رونق حیات خانواده و جامعه می‌باشد؛ به همین دلیل، ممکن است در مواجهه با توفان حوادث، اندیشه‌ی او به راحتی تسلیم عواطف و احساسش شود و حیات طبیعی و موقعیت عادی او به مخاطره افتد. این معنایی است که هر اندیشمند منصفی آن را می‌پذیرد و بی‌شک زن‌ها خود بهترین گواه بر این واقعیت ملموس می‌باشند.

زن گل لطیف احساس و میوه‌ی شیرین عاطفه است و زبری خار و بی‌روحو دیوار را ندارد. لطافت گل به این است که زبری خار را نداشته باشد و اهمیت زن و گل در این است که «لطف حق» را با «لطافت و احساس خود» حکایت می‌کنند.

امروزه روشن است که گل‌ها نیز دارای حس می‌باشند و زن، گل‌های آفرینش الهی و لطف لطافت و احساس هستی است؛ گرچه زن و گل بی‌خار نیستند، لیکن زبری خار وجودشان مغلوب لطافت و احساس زیبای آن‌ها می‌گردد.

«عقل و عقال» وصف پای‌بندی و اقتدار است و پرسش‌ها و ذهنیت‌های منطقی را در چالش‌های عملی پی‌می‌گیرد و زن با وجود این پرسش‌های خشک و چالش‌های چالاک نمی‌تواند به خوبی انگیزه‌های مالا مال فرزند پروری و دیگر شئون و وظایف خاص خود را نمایان کند؛ پس باید به‌طور طبیعی، چهره‌ی عقلانی زن کم‌رنگ‌تر از دریای بی‌کران عواطفش ظهور و بروز داشته باشد و این خود کمال زن است؛ نه نقص او.

عقل عادی حکم می‌کند که بیدار بودن مادر در نیمه‌های شب با وجود نیاز به خواب

و استراحت و تحمل مشکلات فراوان، مقتضای حساب‌گری عاقلانه نیست، ولی احساس و عواطف زنانه، به خاطر فرزند، عشق به بیداری را به راحتی می‌پذیرد و آن را حقیقت لطف و ایثار خود می‌یابد و بی‌مزد و منت به جان می‌خرد. بنابراین، نقص عقل در زن مساوی نقص او نیست - همان‌طور که نقص عقل مساوی بی‌عقلی، دیوانگی و حماقت نیست - بلکه غلبه‌ی احساس بر عقل، چپ‌نشی طبیعی و موازنه‌ای حقیقی دارد و این خود، کمال زن است؛ چنان‌که چپ‌نشی طبیعی میان مرد و زن خود موازنه‌ای کامل و جامع نسبت به عقل و احساس می‌باشد و بهترین راه‌گشای مشکلات زندگی در خانواده و اجتماع است.

تساوی عقل یا عوام‌فریبی!

بحث نقص عقل، آن‌گونه که ما دنبال کردیم، واقعیتی روشن در خلقت انسان است که به طور نوعی ریشه در احساس و عواطف زن در مقابل حساب‌گری و دوراندیشی مرد دارد. این حقیقت خارجی و واقعیت عینی، لسان و بیان شریعت را - چه در روایات و یا به لسان فقه و فتوا، چه در میان شیعه و یا اهل سنت و دیگر فرقه‌های اسلامی و مذاهب و ادیان و حتی ملل و نحل - به خوبی هم‌راه دارد. حتی صاحبان اندیشه و ادراک سالم انسانی هم می‌توانند این امر را به روشنی بیابند و نهاد آگاه و ناآگاه زن نیز خود گواه بر آن است.

عقل و احساس اگرچه با جان آدمی متحدند، ولی در ظرف تحقیق، دو مقوله‌ی متفاوت با یک‌دیگر و جدا از همند؛ به طوری که ازدیاد و بالارفتن یک طرف، پایین آمدن، نقصان و مغلوبیت طرف دیگر را به دنبال دارد. این نوع تخالف در طبیعت بسیار وجود دارد؛ به طور مثال: اگر وزن فردی بالا برود، سرعت دوندگی او پایین می‌آید؛ در حالی که همین بالا بودن وزن، برای وزنه‌بردار حسن و فضیلت است؛ پس وقتی

می‌گوییم: یک وزنه‌بردار موفق، وزن سنگینی دارد، ولی در دوندگی از سرعت پایینی برخوردار است و برای خطّ حمله‌ی فوتبال مناسب نیست و یا یک فوتبالیست دونده که وزن کمی دارد، قادر به بلندکردن وزنه‌ی سنگین نیست، نقص سرعت برای وزنه‌بردار و نقص وزن برای فوتبالیست نه تنها ضعف نیست، بلکه نقطه‌ی قوت آن‌هاست.

طبق همین بیان، وقتی می‌گوییم: احساس زن بسیار قوی است و به طور قهری و طبیعی عقل او نسبت به عواطفش نقصان دارد، به این معنا نیست که ضعفی در زن وجود دارد تا به او خرده گرفته شود، بلکه شرط مادر بودن، فرزند پروری، زیبایی و لطافت زن، احساس غنی و سرشار است که بهترین دلیل حُسن و نقطه‌ی قوت و کمال زن می‌باشد؛ هم‌چنان‌که کاستی احساس و عواطف مرد در مقابل صلابت مردانه عیب نیست.

پس در یک موازنه‌ی جامع و منطقی باید گفت: زنان در جهت عواطف و احساسات در مقایسه با حساب‌گری و صلابت مردانه در یک ردیف نیستند و هر یک در جهت صفات خاص خود برتری محسوس دارند و نمی‌توان گفت: به طور نوعی احساس مرد بیش‌تر از زن است؛ هم‌چنان‌که صلابت و حساب‌گری زنان بیش از مردان نیست و نباید این ادعا را داشت؛ پس نقص عقل نسبت به زن تنها یک شناخت از هویت ویژه‌ی این موجود است و تنقیص و مذمتی در کار نیست.

البته باید دانست در صورتی که به طور عملی این دو امر در زن و مرد جای‌گزین یک‌دیگر شوند، جای خرده و نکوهش هست. اگر مردی بخواهد در بهره‌وری از احساس و امور عاطفی، حالت‌های زنانه به خود گیرد و یا زنی در صلابت و اندیش‌مندی و مدیریت حالات و اطوار مردانه داشته باشد، جای ایراد و خرده‌گیری وجود دارد و هر یک از این موارد برای مرد و زن کاستی، عدم اعتدال و حالتی غیرطبیعی و ناموزون شمرده می‌شود.

حال، آن‌چه در این میان بسیار مهم است، درک این حقیقت حکیمانه نسبت به خلقت و حرکت زن و مرد در مسیر طبیعی زندگی است؛ به طوری که اگر این تفاوت نادیده گرفته شود و به بهانه‌های گوناگون - چون: تساوی حقوق زن و مرد و نفرت از تبعیض - به دروغ زن در جای‌گاه مرد قرار داده شود، نه تنها او نقطه‌ی قوت خود را - که احساس است - از دست می‌دهد و به کمال مطلوب نمی‌رسد، بلکه دچار بی‌هویتی و خودزدگی شده و ناآرامی جامعه را نیز به دنبال خواهد آورد؛ همان‌طور که اگر یک بازیکن سرعتی تیم فوتبال به نام تساوی و تنفر از تبعیض در جای‌گاه یک وزنه‌بردار قرار داده شود و وزنه‌بردار سنگین وزنی در خط حمله‌ی یک تیم فوتبال قرار گیرد، نه تنها این دو فرد نقطه‌ی قوت خود را از دست می‌دهند، بلکه از کمال خویش دور شده و سبب شکست خود و تیم می‌گردند.

امروزه بسیاری از زنان در جوامع مختلف به بهانه‌ی تساوی و برابری با مردان در حقوق و عقل، دوش به دوش تا آغوش مردان پیش رفته و از امتیازهای مادر بودن، معشوقه بودن و زن بودن محروم شده و در بسیاری از موارد، خود را آلتی برای ارضای غرایز جنسی مردان هوس‌باز قرار داده و گرفتار هوس‌های آلوده‌ی جنس مخالف و موافق شده‌اند که در نتیجه دچار بحران‌های روحی - روانی بسیار گردیده‌اند.

فصل دوم: زن و کاهش عبادت

شبهه‌ی دیگری که پیرامون زن مطرح شده، این است که: چرا در شریعت اسلام زنان در ایام عادت از عبادات شرعی، هم‌چون نماز و روزه، محروم گشته و از فیض حضور حق و قرب هر چه بیش‌تر به معبود خود بی‌بهره می‌مانند؟

چرا نباید زن مجاز باشد که هم‌چون مرد در تمام ایام و در هر حال و به هر صورت با پروردگار خود راز و نیاز داشته باشد؟

چرا از یک سو دین، زن را در حالاتی خاص از عباداتی چون نماز، روزه، حج، قرائت قرآن، حضور در مسجد و... محروم می‌نماید و از سوی دیگر، همین محرومیت را که خلقت بر دوش او نهاده است، حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه دلیل بر نقص ایمان او می‌شمرد؟^(۱)

به راستی شریعتی که نماز را ستون دین می‌داند و ترک آن را در هیچ حالتی -حتی در حال غرق شدن و جان دادن - اجازه نمی‌دهد، چگونه زن را برای همیشه در بخشی از عمرش از آن محروم ساخته است؟ با این تفاوت که نماز در این ایام را از او نمی‌خواهد، ولی اگر عادت در ماه رمضان باشد، قضای روزه‌ی این ایام را هم می‌خواهد.

۱- قال علی علیه السلام بعد حرب الجمل فی النساء: «معاش الناس! ان الناس نواقص الایمان... فاما نقصان ایمانهم ففعودهم عن الصلاة والصیام فی ایام حیضهم... نهج البلاغه فیض، جزو ۱، ص ۱۷۹. حضرت علی علیه السلام در این خطبه می‌فرماید: ای مردم، همانا زنان در ایمان، کاستی دارند... که نشانه‌ی کاستی ایمان آنان، این است که در ایام عادت، نماز و روزه از آنان برداشته شده است...»

دینی که در شرایط سخت و حالت اضطرار، نماز را هرچند به صورت حرکت چشم و صرف توجّه و نیت واجب می‌داند، چرا زن را از عباداتی چون نماز و روزه، آن هم به‌طور «عزیمت» و الزام و نه به شکل «رخصت» و دل خواه محروم می‌نماید و عادت ماهیانه را - که حالتی طبیعی برای زن است - موجب حرمان او از امور معنوی می‌گرداند؟

زن و راز و نیاز همیشگی

در پاسخ به این شبهه ابتدا باید گفت: شریعت، زن را در ایام عادت و زایمان به طور کلی از عبادت محروم نساخته است و او می‌تواند در این اوقات هم با خدای خویش هرگونه راز و نیاز و ارتباطی داشته باشد؛ به همین علت، ارتباط با خدا و ذکر و مناجات در این ایام برای زن مستحب است و تنها بر نماز خواندن به صورت شرعی و به قصد صحّت مشکل دارد؛ پس زن می‌تواند همه‌ی نماز را بدون گفتن تکبیر و نیت به جا آورد. او می‌تواند در محراب عبادت قرار گیرد و هر نوع ارتباط و ذکر و رکوع و سجودی را با خدای خود داشته باشد.

زن تنها از صورت شرعی و تمامیت نماز منع گردیده است و این امر منحصر به زن هم نیست؛ چرا که عبادت و به ویژه نماز شروطی دارد که یکی از شروط عمده‌ی آن «طهارت» است؛ به طوری که نماز بدون طهارت تحقق نمی‌پذیرد و در این شرایط تفاوتی میان زن و مرد وجود ندارد؛ پس مرد هم بدون طهارت از جنابت نمی‌تواند نماز بخواند یا وارد مسجد شود و در ماه مبارک رمضان برای روزه نیت کند و روزه بگیرد. بنابراین، ترک عبادت خاصّ زن در این ایام، به خاطر دوری از طهارت شرعی است؛ نه به علت «زن» بودن، و صدور چنین حکمی به جهت نبودن شرط است و نباید آن را به حساب مشکل و نقص زن گذاشت.

زن و امتنان حضرت حق

حکمت «حرمت عبادت خاص» در این ایام، امتنان و لطفی است که از سوی دین برای زن قرار داده شده است؛ زیرا زنان در این دوره سخت‌ترین فشار و اضطراب را دارند و چنین حالاتی آن‌ها را دچار مشکل و ناآرامی می‌سازد.

آنان باید با تحمل سختی‌های فراوان، این حالات را - آن‌هم با کتمان و به صورت پنهانی - طی کنند؛ حال اگر در این ایام، عبادت هم بر آن‌ها واجب باشد، در تحصیل مقدمات آن سختی و رنج بیش‌تری بر آنان بار می‌شود.

شارع مقدّس برای این که زن به زحمت فراوانی نیفتد و این ایام را آسوده‌تر سپری نماید، وجوب نماز و روزه و... را از او برداشته است؛ به ویژه این که تحصیل طهارت برای زن در این اوقات بسی مشکل و طاقت فرساست؛ هم‌چون شکسته شدن نماز و ترک روزه‌ی ماه مبارک رمضان در مسافرت که شامل همه‌ی انسان‌ها، بدون استثنا می‌شود و دین مقدّس اسلام با امتنان به انسان چنین تکالیف مهمّی را به عزیمت و نه رخصت تغییر داده، تقلیل نموده و یا ساقط کرده است؛ زیرا مسافر هم بر اثر دشواری‌ها و مشقّت‌های سفر نیازمند راحتی و سبک باری بیش‌تری است.

ممکن است در این جا اشکال شود که: امتنان و لطف نسبت به زن باید دست کم به صورت «رخصت و اباحه» باشد، نه به چهره‌ی «عزیمت و الزام» تا او در صورت تمایل بتواند عبادت نماید و تنها بر فرض احساس مشکل و یا استنکار نفس عبادت را ترک کند، ولی در این جا مسأله این گونه نیست؛ به طوری که اگر زن عبادت را با شرایط خاصّ خود هم‌چون همیشه (در قالب نماز و روزه و...) ادا نماید، عمل او از وصف صحّت برخوردار نمی‌شود و معصیت کرده و مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد و این با قاعده‌ی لطف و امتنان سازگار نیست.

در پاسخ این ایراد باید گفت: اگر چه «امتنان» با «رخصت» مناسبت بیش‌تری دارد،

ولی این بدان معنا نیست که در ظرف «عزیمت» امتنان نباشد؛ زیرا امتنان در «عزیمت» دشواری‌های تکلیف را که ممکن است انسان مؤمن از روی میل بر خود هموار کند، دور می‌سازد؛ پس حرمت عبادت موجب می‌شود که تمایلات ایمانی و انس نفسی مؤمن به عبادت، سبب تحمّل دشواری‌ها نشود و از بروز سختی‌ها جلوگیری می‌کند؛ گذشته از آن که عزیمت در ترک عبادت - همان طور که بیان شد - به جهت فقدان شرط (طهارت) است که عبادت بدون آن تحقق نمی‌پذیرد؛ پس چنین عملی مقرب نیست و با عدم قرب و نزدیکی - بلکه با فرض بُعد و دوری - دیگر عبادت نخواهد بود. البته روشن است که در اعمال «توصلی»^(۱) نسبت به «رخصت» گشایش بیش تری وجود دارد و می‌توان عمل «توصلی» را به هر شکلی انجام داد؛ در حالی که عبادت و به‌طور اساسی امور تعبّدی این چنین نیستند و نوع انجام فعل را هم باید شارع بپذیرد.

کاهش عبادت؛ ریاضتی همراه پاداش!

امر دیگری که در این بحث باید مورد توجه باشد، این است که: زن در این ایّام به جهت ریاضت‌ها، سختی‌ها و دشواری‌هایی که به‌طور طبیعی تحمّل می‌کند، از اجر و پاداش فراوانی برخوردار است که به خوبی نقص عبادات خاص را به نوعی دیگر - که از ویژگی‌های زن است - جبران می‌کند، اگر چه موقعیت عبادت، برتری خاص خود را دارد.

زن در این ایّام به گرفتاری‌های فراوانی - از زحمت تطهیر گرفته تا درد، ضعف، سوزش، غسل‌های متعدّد و مشکلات دیگر همراه با کتمان! - مشغول می‌شود که تعیین پاداش آن در خور اندیشه‌ی آدمی نیست و بی‌شک این مشکلات اجر فراوان خود را

۱- اعمال توصلی، اموری است که قصد قربت در آن شرط نبوده و به هر شکلی انجام یابد، پذیرفته می‌شود؛ ولی اعمال تعبّدی برعکس این است و در تحقق آن اراده و نیت و قصد قربت لازم است.

دارد؛ زیرا زن با تحمّل چنین سختی‌هایی اهداف بلند طبیعت و نظام احسن خلقت را محقق می‌سازد؛ به ویژه اگر با قصد قربت و به طور عبادی باشد.

حال با توجه به این اصل که «هر عملی که با قصد قربت انجام شود، عبادت است» و این اصل که «برترین کار، دشوارترین عمل است»^(۱) و اصل سوم که «کثرت امتنان و عنایت حق نسبت به همه بندگان» است،^(۲) به راحتی روشن می‌شود چه ثواب و اجری در انتظار زن است که اندیشه‌ی آدمی توان ادراک و محاسبه‌ی آن را ندارد؛ پس با آن که زن با ترک عبادت نقص عبادی پیدا می‌کند، ولی جبران آن از ویژگی‌های اوست که هیچ مردی امکان دست‌یابی به چنین اجر و پاداش و عبادتی را ندارد؛ هرچند این موقعیت برای زن، منافاتی با آن نقص عبادی ندارد.

ره یافت‌های گذشته گویای این واقعیت است که این امور کوچک‌ترین نقیصه‌ای برای هویت و شخصیت زن به‌شمار نمی‌رود، اگرچه به جهت اصل «عبادات شرعی» زن در ایام مخصوص، نقص عبادی خود را دارد و این حقیقت هم قابل انکار نیست. این نقصان عبادت دلیل بر بی‌ارزشی زن نیست، بلکه زن در این ایام در عین حال که کم‌تر از مرد تکلیف دارد و همین امر علت تفاوت او با مرد می‌باشد، ولی با تحمّل و بردباری و تحقق بخشیدن به اهداف بلند خلقت از اجر و پاداش فراوانی بهره‌مند می‌شود که سنجش آن درخور محاسبه‌ی بشری نیست و معیارهای خاص خود را می‌خواهد.

۱- رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «افضل الاعمال احمزها؛ بحار، ج ۶۷، باب ۵۳، ص ۱۹۰.

بهترین کردار دشوارترین عمل است.»

- قال علیؑ: افضل الاعمال ما اکرهت نفسک علیه؛ نهج البلاغه فیض، کلمه ۲۴۱.

حضرت علیؑ فرمود: برترین عمل کاری است که علی رغم میل نفسانیات آن را انجام دهی.»

۲- «ان الله لذو فضل علی الناس...؛ غافر/۶۱.

همانا خداوند بر بندگان دمام فضل و بخشش بی‌شمار دارد.»

ممکن است نسبت به این بحث - کاستی اندیشه و ایمان زنان - توهماتی چند پیش آید، این که از کجا این خطبه‌ی حضرت علی علیه السلام تنها نسبت به عایشه نبوده و امری سیاسی نباشد؟ وگرنه بیان کاستی‌ها در زنان چه نیازی به لحن تند و انتقادی ایشان دارد؟ و نداشتن طهارت و عبادت در ایام خاص، چه ارتباطی با کاستی ایمان پیدا می‌کند؟ در پاسخ باید گفت: با وجود روایاتی دیگر از پیامبر و دیگر ائمه‌ی معصومین درباره‌ی همین کاستی‌ها در زنان، روشن می‌گردد که حضرت علی علیه السلام در خطبه‌اش در عین ملاحظات دیگر، درصدد تبیین واقعی جای‌گاه و ویژگی زنان بوده، و تندی لحن حضرت نسبت به سوء استفاده‌ی سیاست‌مداران و اهل دنیا از این کاستی‌های زنان و حاکم ساختن آن‌ها بر سرنوشت جامعه می‌باشد نه نسبت به خود زنان یا کاستی‌های آنان؛ و اما ارتباط عبادت و ایمان چنین است که برداشته شدن تکلیف عبادت در آن ایام، نشانه‌ی محدود بودن ایمان و باور نوعی آن‌هاست، چراکه در صورت کامل بودن ایمان، اعتقاد درونی تحت تأثیر مشکلات و حالات سخت آن ایام، قرار نمی‌گرفت و آن‌گاه خداوند آن‌ها را از عبادت برحذر نمی‌نمود؛ گرچه این تفاوت‌ها در نظام احسن آفرینش خدشه‌ای بر هویت هیچ انسانی نیاورده و زن می‌تواند در تحقق بخشیدن به کمال وجودی خویش، مسیر کمالی خود را با تمام شوق طی نماید.

موضوع عام، حکم عام

مجموعه‌ی روایاتی که در آن سخن از نقص عقل و عبادت و ارث به میان آمده، در عین واقعیت و درستی، حکایت از همین حقیقت فطری زن و موقعیت واقعی او به لسان حکیمانه‌ی معصومین علیهم‌السلام دارد که غیر قابل انکار است. آری، نمی‌توان این روایات متعدّد را با وجود صحّت و صراحت به دست توجیه و تأویل‌های سرد و نادرست وانهاد و آن‌ها را تنها به شخص خاصّ «عایشه» و یا زمان خاصّ «جنگ‌جمل» نسبت داد و گفت: امیر مؤمنان علیه‌السلام این بیانات را - نعوذ باللّه - از سر نگرانی و عصبانیت (!) درباره‌ی عایشه فرموده و آن‌گاه این نقص عایشه را به همه‌ی زنان تعمیم داده است. هرگز! چرا که حضرت امیر علیه‌السلام در روایت دیگر بعد از بیان نقص، جمله‌ی «علی کلّ حال»^(۱) را بیان می‌فرماید که دلالت بر کلیت دارد و آن‌گاه موضوع را هویت دایمی تمام زنان بر می‌شمارد؛ نه تنها عایشه.

آری، حضرت سخن از خلقت زن سر می‌دهد و علت حکم را - که عام بوده و نسبت به همه‌ی زنان عالم یک‌سان است - بیان می‌فرماید.

به راستی چه ناآگاه و بی‌توجه است آن که بگوید: حضرت علی علیه‌السلام این امام همام و هویت پاک و حقیقت عصمت، چون از عایشه ناراحت بوده، به تمام زن‌ها حمله و جسارت کرده است! گذشته از آن که چنین بیانی تنها از زبان ایشان به ما نرسیده و قرآن کریم، روایات معصومین علیهم‌السلام و فقه شیعه و اهل سنت نیز در احکام بسیاری به آن اشاره دارند.^(۲) این امر حکایت از یک بیان طبیعی، کلی و یک‌نواخت دارد که ما

۱- «... و تحکیم التّواضع العقول والحظوظ علی کلّ حال کعبادة بنی الاصفهر و من مضی من ملوک

سبأ والامم الخالیة»؛ بحار، ج ۳۸، ص ۱۷۹.

متن و ترجمه‌ی کامل این روایت در صفحه‌ی ۱۷۶ خواهد آمد.

۲- رجوع کنید به ابواب شهادت، ارث، نماز جماعت و

در این جا تنها به چند نمونه از این موارد اشاره می‌کنیم:

زن؛ موجودی عقل ربا

مرّ رسول الله ﷺ على نسوةٍ فوقف عليهنّ ثمّ قال: «يا معشر النساء! ما رأيت نواقص عقولٍ و دينٍ اذهب بعقول ذوى الالباب منكنّ. فتقرّبن الى الله ما استطعتن.» فقالت امرأةٌ منهنّ: «يا رسول الله! ما نقصان ديننا و عقولنا؟» فقال: «اما نقصان دينكنّ فبالحيض الذى يصيبكنّ فتمكث احدكنّ ماشاء الله لا تصلين ولا تقوم. و اما نقصان عقولكنّ فبشهادتكنّ، فانّ شهادة المرأة نصف شهادة الرجل؛^(۱)

رسول خدا ﷺ به چند زن برخورد نمود. نزد آنها ایستاد و خطاب به ایشان فرمود: «ای زن‌ها! من از میان زنانی که کاستی در اندیشه و عقیده دارند، هیچ کس را در ربودن عقل از خردمندان، هم پایه‌ی شما ندیده‌ام؛ پس هرچه می‌توانید، به بارگاه الهی و حریم ربوبی تقرّب جوید.»

در این هنگام یکی از آنها پرسید: «ای رسول خدا! نشانه‌ی کمی عقل و دین در زنان چیست؟»

رسول خدا ﷺ فرمود: «نشانه‌ی نقصان دین و عقیده‌ی شما که برحذر داشتن شما از عبادت کامل است به خاطر حیضی است که بر شما عارض می‌شود؛ پس این حیض برای مدّتی هر یک از شما را از عبادت باز می‌دارد که نه می‌تواند نماز بخواند و نه روزه بگیرد؛ و اما نشانه‌ی نقصان عقل و اندیشه‌ی شما این است که شهادت یک نفر از شما نصف شهادت یک مرد محسوب می‌شود.»

زن؛ الماس وجود

از این روایت مهم چند مطلب اساسی می‌توان برداشت کرد که به طور خلاصه از آن‌ها یاد می‌شود:

یک، این روایت از «رسول خدا» نقل شده و تخطاب و گفت و گوی آن حضرت با زنان است، بی آن که مقدمه یا امر خاصی در این تخطاب وجود داشته باشد. این خود دلیل بر آن است که گفتار پیامبر ﷺ یک واقعیت اساسی و همیشگی است که به دور از ملاحظات سیاسی، جانبی و مقطعی مطرح گردیده است.

دو، از بیان «یا معشر النساء» پیامبر اکرم ﷺ استفاده می‌شود که این بیان مخصوص معدودی از زن‌ها نیست، بلکه آن حضرت «جنس زن» را مورد خطاب قرار داده است؛ بنابراین برداشت بعضی در این مورد نسبت به روایت حضرت امیر ﷺ که «نقص مخصوص یک نفر است»، اشتباه بسیار بزرگی است.

سه، این سخن پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «من کسی را هم‌پایه‌ی زنان ندیدم که عقل صاحبان خرد را برآید»، حکایت از رؤیت و قطع و یقین پیامبر است، نه علم ایشان؛ و جمله‌ای مسلم و منحصر است، نه محتمل یا مشترک و تمام این خصوصیت‌ها حکایت از عظمت و بزرگی زن دارد.

در این بخش از کلام پیامبر، «ذهاب» بردن خالص آن هم با «هیأت أفعل» است، و بردن عقل از ذوی‌الالباب (صاحبان اندیشه و عقل) می‌باشد؛ نه افراد عادی که از خود درایتی ندارند یا آن‌چه دارند، آموخته‌های دیگران است؛ بنابراین، از جمع این امور (رؤیت، حصر، ذهاب، استفاده از أفعل تفضیل و به کارگیری عقل، آن هم عقل خردمندان و صاحبان اصلی خرد) این گونه می‌توان نتیجه گرفت: اگر چه عقل زن مغلوب احساسش و عبادتش کم‌تر از عبادت مرد است، ولی همین زن، احساس و عواطف سرشاری دارد که محک هستی‌اش، سگه‌ی هر مردی را بی‌عیار می‌سازد و

کیمیای لطف و مستی‌اش، عقل هر عاقلی را می‌رباید و نیش لطف و گوشه‌ی چشمش، دل هر دل‌داری را پریشان می‌سازد و لبه‌های تیز شگردش، مستان را هوشیار می‌نماید و تیزی غنچ و دلالش، عاشق می‌کشد و لطف خالصانه‌اش، مرده زنده می‌دارد.

این بیان حضرت خود عظمت و بزرگی خاصی به زن می‌بخشد و حتی پیامبر ﷺ تصریح می‌فرماید: شما با عواطف خود هر عاقلی را مست و هر خردی را خرد می‌کنید؛ پس زن گرچه حساب‌گر نیست، ولی حساب هر حساب‌گری را به هم می‌ریزد و با آن که مغلوب عواطف خویش است، بر هر عقلی غالب می‌گردد. زن چون الماسی می‌ماند که هر ماده‌ای را می‌برد. به راستی چه جاذبه و اقتداری در این زن است که عقل صاحبان عقل را می‌رباید و دل عارفان غیر واصل را هم حیران می‌سازد؟! چهار، به اقتضای این روایت، این نقصان دین در زن یک «وصف ذاتی کلی» نیست، بلکه موقعیت صنفی دارد و معلول «حیضی» است که شاه کار ویژگی‌های خلقت زن است؛ زیرا بدون این خون هرگز زمینه‌ی ظهور و رشد هیچ کودکی محقق نمی‌گردد. البته باید توجه داشت که در این روایت گرچه موضوع حیض در رابطه با نقصان دین مطرح شده است، نه نقصان عقل، ولی به یک بیان می‌توان گفت: کاستی و کمال دین رابطه‌ی مستقیم با نقصان و کمال عقل دارد؛ از این رو در روایتی دیگر رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«ماتم دین انسانٍ قطّ حتی یتّم عقله؛^(۱)

تمامیت دین آدمی با تمامیت عقل او تحقق می‌یابد.» چنان‌که امام موسی بن جعفر علیّه السلام نیز در روایت «تضرع» غنا و عدم وابستگی، راحت و آرامش دل و

سلامت دین و دنیا را در گرو کمال عقلی انسان معرفی می‌کند.^(۱)

تفاوت دو عقل

میان نقص عقلی که ذاتی، اولی، حقیقی و کلی است با نقص عقلی که صنفی، مقید و معلولی است، تفاوت بسیاری وجود دارد که در این جا به اندکی از آن اشاره می‌شود: نقص عقل ذاتی، چون عدم نمود ادراک مشهود در اجسام و ادراک غیر ملموس در نباتات است - که با تفاوت مراتب، هر یک هوش مندی‌های فطری را داریند، ولی هرگز موقعیت ادراکی انسان و حتی حیوانات را دارا نیستند - و شماری از دیوانگان که فاقد ادراک و توجه عقلانی در طبع ابتدایی خود هستند و کشش و توان رهایی از آن را ندارند. هر یک از این موارد، در ظرف نوعی - چون اجسام - و یا فردی - چون دیوانه - کلیت خود را داریند؛ برخلاف زن که نیمه‌ی شفاف حقیقت انسان است و هر عاقلی از افراد آدمی در دل زن گوهر عقل خود را می‌یابد؛ پس نباید نقصان اندیشه‌ی صنفی و مقید - که معلول حالت خاص و عادت ماهیانه است - را با نقصان ذاتی و فقدان ماهوی یک‌سان دید و به هم آمیخت. کسوت فرزند پروری و مادری و خلعت شوهر داری و لطف دل بری که هم‌راه با عارضه‌ی خاص عادت، تحقق می‌یابد، منافاتی با کمال آدم و تمامیت انسان ندارد.

این کلام پیامبر ﷺ که در روایتی می‌فرماید:

«قد رأیت اُنکَنَّ اکثر اهل النَّار یوم القیامة»^(۲)

۱- «یا هشام! من اراد الغنی بلا مالٍ و راحة القلب من الحسد و السلامة فی الدین، فلیتضرع الی الله عزوجل فی مسألته بان یکمل عقله...»؛ کافی، ج ۱، ص ۱۸۱.

- در نقلی دیگر حضرت امیر ﷺ می‌فرماید: «علی قدر العقل یكون الدین»؛

غورالحکم، ص ۹۵۵۳، ح ۶۱۸۴.

«دین هر کس به اندازه‌ی عقل اوست.» ۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱، ح ۲.

من بیش تر اهل آتش در روز قیامت را از میان شما زنان می بینم.» مانند آن کریمه‌ی قرآن است که می فرماید:

«انّ الانسان لفي خسر»^(۱)

اکثر انسان‌ها در زیان باری هستند.» زیرا اگر انسان با ایمان نبوده و بر تقوا و پاکی مواظبت نداشته باشد، همین حرمان را خواهد داشت و در این جهت تفاوتی میان زن و مرد نیست؛ از این رو پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «ای زنها! هر قدر می توانید به خدا نزدیک شوید و پاکی و تقوا پیشه کنید.»

حال ممکن است این پرسش پیش آید که: با چنین موقعیتِ حرمانی، سفارش به تقوا برای چیست و اگر بیش تر زنها اهل آتشند، چگونه قرب الهی پیدا می کنند و قرب آنها چگونه ممکن است؟

در پاسخ باید گفت: کلام نبوی تنها دلالت بر اقتضا دارد؛ به این بیان که اگر زنها پاکی پیشه نسازند، هم چون مردها در آتش می افتند. البته در زنها به واسطه‌ی عواطف، اقتضا نسبت به مرد بار بیش تری دارد. کلام حضرت دلالت بر حتمیت آتش برای زنان ندارد - به طوری که راه گریزی نداشته باشند - و تنها عصیان و بی عملی برای آنان هم چون مردان مشکل پیش می آورد.

بشارت باد بر تو ای زن!

در روایت دیگری رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ زنی که پیرامون آیه‌ی شریفه‌ی «و استشهدوا شهیدین من ر جالکم»^(۲) می کند که چرا خداوند در قرآن کریم شهادت زن را نصف شهادت مرد قرار داده است، می فرماید:

«یا ایته‌ها المرأه! انّ ذلک قضاءً من ملکِ عدلٍ حکیمٍ لایجور و لا یحیف و لایتحامل، لاینفعه ما منعکَنّ یدبّر الامر بعلمه. یا ایته‌ها المرأه! لآ تَکُنَّ ناقصات الدّین و العقل. قالت: یا رسول الله! و ما نقصان دیننا؟ قال: انّ احداکَنّ تقعر نصف دهرها لا تصلّی بحیة عن الصّلاة لله و آنکن تکشرن اللّعن و تکفرن العشیرة تمکث احداکَنّ عند الرّجل عشر سنین فصاعداً یحسن الیها و ینعم علیها فاذا ضاقت یده یوماً او خاصمها قالت له: ما رأیت فیک خیراً قطّاً! و من لم یکن من التّساء هذا خلقها فالذی یریبها من هذا التّقصان محنةٌ علیها التّصبر فیعظم الله ثوابها فابشری»^(۱)

ای زن! این نصیب و بهره‌ی عقلی و دینی از سوی مالک جهانیان و خدای عادل و حکیم برای شما تقدیر شده است؛ خداوندی که دور از ظلم است و حقوق بندگانش را نادیده نمی‌گیرد و ناحق چیزی را بر کسی قرار نمی‌دهد؛ پس در آن چه شما زنان را از آن باز داشته، سودی برای او وجود ندارد، بلکه امور همگان را به مقتضای علم و قدرت خود تدبیر می‌کند.

ای زن! باید بدانید که همانا شما زنان در دین و خرد و اندیشه کاستی دارید. به راستی شما نیمی از عمرتان را به خاطر ایام عادت نماز نمی‌گذارید؛ هم‌چنین لعن و نفرین فراوان کرده و به راحتی از هر کس گله و شکایت دارید و فامیل و خانواده‌ی خود را ناسپاسی می‌کنید.

اگر یکی از شما ده سال یا بیش‌تر در کنار مردی زندگی کند که به او نیکی و احسان نماید و یک روز آن مرد تنگ دست شود یا با همسرش درگیری پیدا کند، آن زن [تمام خیرات و خوبی‌هایش را نادیده گرفته] به او می‌گوید: من هرگز از تو خیری ندیدم! سپس حضرت فرمود: هرکس از شما زنان این حالات زنانه را نداشته باشد و

۱- بحار، ج ۱۰۴، ص ۳۰۶، باب ۱، ح ۱۰.

کمبودی از ناحیه‌ی این قانون [که به حسب نوعیت زنان وضع شده است] بر او تقدیر شود، امتحانی الهی است که باید بر آن صبر و شکیبایی ورزد تا از جانب حق تعالی ثواب و اجر فراوان شامل حالش گردد؛ پس بشارت باد بر تو ای زن!

شکوفه‌ی رستگاری

در این روایت به آیه‌ای استشهد شده که در آن شهادت دو زن مطرح گردیده است. هم‌چنین پیامبر ﷺ در پاسخ آن زن، برای صحّت این حکم به «مالکیّت و عدالت و حکمت» خداوند مهربان تمسک می‌کند و می‌فرماید: «خداوند به بندگانش ستم روا نمی‌دارد و نهی و فرمان خدا سودی برای او ندارد، بلکه همه بنابر تدبیر الهی و مقتضای نظام احسن و موقعیت افراد است.»

پیامبر اکرم ﷺ بعد از تمام این بیانات - که با روش‌های گوناگون حقیقت را در چیش‌های الهی می‌نشانند - می‌فرماید: «شما زنان در دین و عقل نقص و کاستی مربوط به خود را دارید»؛ اگرچه باید دانست که این امر، خود حسن نظام احسن است و به زن جلوه‌ای خاص می‌بخشد.

اما این که پیامبر می‌فرماید: «شما زن‌ها نیمی از عمرتان را نماز نمی‌گزارید»، این شبهه را پیش می‌آورد که عادت ماهیانه نیمی از عمر زن را اشغال نمی‌کند، ولی باید دانست که با در نظر گرفتن سایر مشکلات زنانه - هم‌چون: زایمان - و اهمال‌هایی که بر اثر وقفه‌های مکرر در نماز خواندن صورت می‌گیرد، این حالت بی‌شک نصف عمر زن را فرا خواهد گرفت.

نفرین، ناسپاسی و لعن فراوان که در روایت آمده است، به جهت عدم رضایت زن از موقعیت فعلی خود می‌باشد و این به علت ضعف ایمان او است؛ زیرا ضعف ایمان سبب عدم رضایت می‌شود و قوت ایمان رضایت مؤمن را به دنبال دارد و این امر گرچه

زن و مرد ندارد، ولی به طور نوعی زنان زودتر به گله و شکایت می‌افتند. اما این بیان که: «زن با یک مشکل تمام خوبی‌های مرد را نادیده می‌گیرد»، به خاطر همان حالت احساس و عواطف سرشار است که نسیمی نامناسب تمام خاطرات خوش او را می‌زداید. این یک اصل روان‌شناختی است که اگر زن آن‌چه را که دوست دارد، به آن نرسد، به زودی آزرده شده و تمام خوبی‌ها را فراموش می‌کند.

در نهایت پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «کمبودها برای زن امتحانی الهی است تا صبر و شکیبایی را تجربه نماید و خود را به اجر و ثواب اخروی نزدیک‌تر کند»؛ چنان‌که می‌فرماید: «بشارت باد بر تو ای زن که شکوفه‌ی رستگاری در تو ظاهر گردیده است.» طبق نقلی دیگر امیر مؤمنان علی ؑ در بحث شهادت - که دو زن مساوی یک مرد است - پیرامون آیه‌ی شریفه‌ی «ان تضلّ احدیها فتذکر احدیها الاخری»^(۱) می‌فرماید:

«معاشر النساء! خلقتن ناقصات العقول فاحترزن فی الشهادات من الغلط»؛^(۲)

ای گروه زنان! خداوند بر اساس حکمت و دانش بی‌پایان خود، به واسطه‌ی عواطف فراوان، در اندیشه‌های شما کاستی قرار داد؛ پس مواظب باشید که در مقام شهادت از بی‌راهه رفتن دوری گزینید تا دچار اشتباه نشوید.

این بیان که با کریمه‌ی الهی هماهنگ است، همان اصل کلی را دنبال می‌کند. آری، غلبه‌ی عواطف، دل زن را توفانی می‌نماید؛ بنابراین باید در حوادث و امور غیرعادی - که یکی از موارد آن شهادت است - اهتمام فراوان داشته باشد تا دچار تزلزل و خطا نگردد.

۱- «در صورتی که به یکی از دو زن شاهد، فراموشی و نسیان دست داد، زن دیگر او را یادآوری نماید»؛ بقره/۲۸۲. ۲- بحار، ج ۱۰۴، ص ۳۰۷.

علی علیه السلام: زنان را آزار ندهید!

و فی حدیث مالک بن اعین قال: حرّض امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - الناس بصفین فقال:... ولا تُهییجوا امرأةً باذی و ان شتمن اعراضکم و سببن امراءکم و صلحاءکم فأنهنّ ضعاف القوى و الانفس و العقول و قد کتا نوّمر بالكفّ عنهنّ و هنّ مشرکات و ان کان الرجل لیتناول المرأة فیعبر بها و عقّبه من بعده؛^(۱)

امیر مؤمنان علیه السلام زمانی که مردم را به جنگ با معاویه در صفین ترغیب می نمود، فرمود: «هیچ زنی را آزار نداده و نشورانید، حتی اگر ناموس شما را دشنام دهند و یا به رهبران و نیکان شما ناسزا گویند؛ چون زنان کم توان و کم اندیش [و احساسی] هستند. در زمان رسول خدا ما در جنگ ها از تصرف زنان مشرک منع می شدیم و اگر هم مردی زنی را می یافت، آن زن را رها می ساخت و اگر فردی از آن ها برای زن مزاحمتی پیش می آورد، توسط فرد پس از خود تعقیب می شد.

قال الباقر علیه السلام عن علی ابن ابی طالب علیه السلام: «... و رأ یتنی ان امسکت کنت معیناً لهم علی بامساک علی ما صاروا الیه و طمعوا فیه من تناول الاطراف و سفک الدماء و قتل الرّعیة و تحکیم النساء التواقص العقول و الحظوظ علی کلّ حال کعادة بنی الاصر و من مضی من ملوک سباً و الامم الخالیة...»^(۲)

امام باقر علیه السلام از حضرت امیر علیه السلام در جنگ جمل نقل می فرماید: ... و با خود اندیشیدم که اگر سکوت نمایم، با سکوت خود، آنان را بر ضدّ حقیقت، در راهی که به آن قدم نهاده و طمع کرده اند، یاری نموده و اجازه داده ام که بر نقاط مختلف سرزمین های اسلامی دست یابند و به خون ریزی و قتل و غارت بپردازند و به شیوهی

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۹، ح ۴.

۲- بحار، ج ۳۸، ص ۱۷۹.

نادرست «بنی اصفهر» و گذشتگانی چون پادشاهان قوم «سبا» و دیگر اقوام، زنان را که به طور نوعی محدودیت در اندیشه و در بهره‌های نفسی دارند، بر سرنوشت جامعه‌ی اسلامی حاکم گردانند.

در این روایت نیز می‌بینیم سنت و عادت پادشاهان و امت‌های گذشته در حاکم ساختن زنان بر سرنوشت جامعه، از دیدگاه امیرمؤمنان، مورد انتقاد قرار می‌گیرد و حتی سکوت دین را در این زمینه روانه می‌داند.

قال علیُّ عليه السلام بعد حرب الجمل فی النساء: «معاشر الناس! انّ النساء نواقص الایمان نواقص الحظوظ نواقص العقول؛ فاما نقصان ایمانهنّ فقعودهنّ عن الصّلاة و الصّیام فی ایام حیضهنّ، و اما نقصان عقولهنّ فشهاده امراةین کشهاده الرّجل الواحد، و اما نقصان حظوظهنّ فمواریتهنّ علی الانصاف من مواریث الرّجال، فاتقوا شرار النساء و کونوا من خیارهنّ علی حذرٍ و لا تطیعوهنّ فی المعروف حتّی لا یطمعن فی المنکر؛^(۱)

حضرت علی عليه السلام بعد از جنگ جمل در مذمت زنان - منظور مذمت سوء استفاده‌ی سیاست‌مداران دنیایی از کاستی‌های زنان و حکومت در پشت چهره زن‌هاست - فرمودند: ای مردم! به راستی که زنان در ایمان، عقل و بهره‌مندی‌های مادی کاستی‌هایی دارند.

اما نشانه‌ی کمی ایمان آنان، این است که در ایام عادت، از نماز و روزه محذورند و نشانه‌ی کاستی اندیشه‌ی آنان آن است که در شریعت اسلام، شهادت دو زن برابر با شهادت یک مرد است و نشانه‌ی بهره‌مندی کم آنان از مواهب دنیوی این است که سهم آن‌ها از ارث، نصف سهم مردان است؛ بنابراین از زنان غیر شایسته پرهیز کنید و در

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، جزو ۱، ص ۱۷۹.

مورد زنان شایسته نیز هوشیار باشید و از آنان در امور عادی پیروی نکنید - پیروی خود را اظهار نکنید - تا در امور ناشایست به پیروی شما از خود طمع نوزند.»

فرآیند

با تأمل در این روایات می‌بینیم که نه تنها علی علیه السلام در جنگ جمل، بلکه در مواقع دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و فقه ما بر اساس قرآن کریم، به مسأله‌ی وفور احساس و مغلوبیت عقل در زن اشاره و تصریح دارند. آری، حضرات معصومین علیهم السلام در صدد نکوهش زنان نبوده و هم‌چنین نخواسته‌اند که ضعف فردی چون «عایشه» را به همه‌ی آنان نسبت دهند.

دین، صادقانه زن را در جای‌گاه ارزشی خود نهاده و او را به صرف ملاحظات سیاسی یا جناحی و یا خوش‌آمدهای گروهی از مسیر طبیعی اش خارج نکرده و به چالش‌های روانی و یا انحرافی دچار نمی‌سازد.

پس بشارت باد بر زنی که بر اساس طبیعت خود گام بر می‌دارد، در مسیر درست زندگی قدم می‌گذارد و به کمال مطلوب خود می‌رسد. در مقابل، زنی که در مسیر طبیعی و حیات سالم مطابق با خلقت خود حرکت نکند و با «به‌به» و «چه‌چه»‌های سیاسی و غیر واقع‌بینانه بر خلاف صفات و ویژگی‌هایش قدم بردارد، دچار چالش‌های روحی و روانی فراوانی می‌گردد و از کمال مطلوب خود باز می‌ماند.

فصل سوّم: مشورت با زنان

موضوع دیگری که درباره‌ی زن مطرح می‌شود، این است که: چرا از دیدگاه اسلام مشورت با زنان مذموم و ناپسند شمرده شده است؟ با آن که زن هم‌چون مرد از تمام مواهب انسانی برخوردار است، چرا شریعت در مورد زن از خود این همه حسّاسیت نشان داده و تنها به مشورت با مردان سفارش نموده و از مشورت با زن نهی و نکوهش کرده است؟

گناه زن چیست که باید بر اساس این توصیه‌ی دینی، به طور ضمنی، مورد تحقیر و سرزنش قرار گیرد و کرامت انسانی او نادیده گرفته شده و به کمال او در اصل بشربودن و همتایی او با مرد در انسانیت و توان‌مندی‌های آن خدشه وارد شود؟ مگر زن عقل، هوش مندی و درایت ندارد که نباید طرف شور و مشاوره واقع شود؟ و مگر تمام عقلانیت و هوش مندی و فرزاندگی در مرد گرد آمده که تنها او سزاوار نظر خواهی و چاره‌جویی است؟! در این صورت باید گفت: لابد آفریدگار انسان، زن را ناقص و ناتمام آفریده و نیمه‌کاره در میان گردونه‌ی هستی رها ساخته و در عوض، کمالات اساسی و امتیازهای ویژه‌ی نسل آدمی - هم‌چون درایت، کاردانی و خرد ورزی - را به مرد بخشیده است!

از سوی دیگر، زن و مرد، هر دو به طور هماهنگ در عرصه‌ی زندگی حضور دارند و در سازوکار و نقش‌آفرینی و صحنه‌سازی آن هم‌راهند؛ هر دو در خانه و جامعه و صحنه‌ی تلاش فردی و اجتماعی مشارکت دارند و در غم‌ها و شادی‌ها، رنج‌ها و خرسندی‌ها، فرازها و فرودها و آشوب‌ها و تلاطم‌های آن سهیمند؛ هر دو در میدان

زندگی حاضرند، با امور زندگانی درگیر و سرگرمند، در آن دارای نقش اساسی و تأثیرگذارند و از چند و چون و چرا و چنین آن باخبر و از نارسایی، نابسامانی، مشکلات و حوادثش آگاهند؛ پس چرا اسلام به واسطه‌ی نکوهش مشورت با زنان، در واقع نیمی از جامعه‌ی انسانی را فلج به حساب آورده، نادیده انگاشته و جریحه‌دار ساخته و به طور کلی زن را انسانی بی‌اطلاع، وجودی غیر مؤثر و عضوی ناتوان در عرصه‌ی عمل، اجرا و چاره‌جویی به‌شمار آورده است؟ آیا بر مبنای این سفارش دین، جامعه‌ی انسانی و حتی مردها از توان و نیروهای کاربردی زن محروم نگردیده‌اند و استعداد، اقتدار، هویت و اصالت زن نادیده گرفته نشده است؟

در پاسخ این اشکال ابتدا مناسب است شماری از روایاتی را که به این موضوع اشاره دارد، از نظر بگذرانیم:

تست روان‌شناختی

عن اسحاق بن عمّار رفعه قال: «كان رسول الله ﷺ إذا اراد الحرب

دعا نساء فاستشارهنّ ثمّ خالفهنّ»^(۱)

مفهوم این روایت چنین است که رسول خدا ﷺ هنگامی که قصد عزیمت به جنگی داشت، زنانش را فرا می‌خواند و با آنان مشورت می‌نمود، سپس بر خلاف نظر آنان عمل می‌کرد.»

این بیان، یک تست روان‌شناختی است که زن‌ها بر اثر عواطف سرشار به طور غالب تصمیم‌های احساسی و زودگذر می‌گیرند و بدیهی است که دور اندیشی ایجاب می‌کند انسان تابع احساسات زودگذر و لحظه‌ای نباشد؛ از این رو پیامبر اکرم ﷺ بر خلاف

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۱۸، ح ۱۱.

نظر آنان عمل می‌کرد تا در امور کلان و عمده‌ی اجتماعی - به‌ویژه مقابله با دشمن - احساس و نزدیک‌بینی براندیشه و دوراندیشی غالب نیاید.

پرهیز از اضطراب

ذکر عند ابی جعفر علیه السلام النساء فقال: «لا تشاوروهن فی التَّجوی و لا تطیعوهن فی ذی قرابۃ؛»^(۱)

نزد امام باقر علیه السلام سخن از زنان به میان آمد. حضرت فرمودند: «با زنان درباره‌ی اسرار تان مشورت نکنید و در اموری که مربوط به خویشان است، از آنان پیروی نکنید.» این بیان هم جهات چندی را در بردارد که از اهمیت بالایی برخوردار است و به طور خلاصه از دو جهت آن یاد می‌شود:

الف) روشن است که زندگی مشکلاتی دارد و دسته‌ای از امور و مشکلات مربوط به مرد است که او خود باید آن‌ها را هموار سازد و نباید آن‌ها را در خانواده مطرح سازد و دل همسرش را خالی کرده و سبب اضطراب او شود. باید دانست مشورت با زنان در این‌گونه امور وارد ساختن ناهنجاری‌های بی‌مورد بر آن‌هاست؛ زیرا مشورت با فردی منوط به ارایه‌ی آن امر است و این بدان معناست که پیش از تحقق مشورت، مشکل به حریم خانواده و زن تحمیل شود.

ب) روایت نظر به این دارد که مشورت با زن، آن‌هم در مورد اسرار خود، گذشته از تحریک عاطفی او آن موضوع را موجب تزلزل وی نسبت به مرد می‌نماید. این در صورتی است که آن اسرار مربوط به اموری باشد که مرد در آن‌ها شکست خورده و ضرر و زیان دیده است. در هر حال، با آن‌که زن شریک زندگی و نزدیک‌ترین فرد به

۱- همان، ص ۵۱۷، ح ۶.

مرد است، مرد نباید با بیان مشکلات سنگین و یا شکست‌ها و نابسامانی‌های زندگی، آن‌ها را بر دوش زن بار کند.

ج) مراد از عدم اطاعت در مورد فامیل، فامیل مرد است؛ نه زن. به‌طور قهری زن‌ها بر اثر حساسیت‌های عاطفی، بیش‌تر از مردها تفاوت میان خویشان را در سر دارند و مرد نباید حال و هوای زن را ملاک تکالیف خود قرار دهد و باید به تکلیف خود عمل نماید؛ نه این‌که دنباله رو عواطف او باشد.

پس این روایت در پی ارایه‌ی راه و رسم درست زندگی است و عدم مشورت در این مورد به جهت ناهنجاری‌های جنبی است؛ نه این‌که زن نمی‌تواند مورد مشورت قرار گیرد و یا نباید با او در امور زندگی هماهنگی داشت.

خروج از مدار دور اندیشی

قال امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه: «کل امرء تدبیر امرأة فهو ملعون؛»^(۱)

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند: هر مردی که زنی امورش را تدبیر کند، نفرین شده است.»

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله النساء فقال: اعصوهن فی المعروف قبل ان یأمرنکم بالمنکر و تعوذوا بالله من شرارهن و کونوا من خیارهن علی حذر؛^(۲)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از زنان یاد نمود و سپس فرمود: در کارهای خوب - کارهای عادی - از اطاعت زنان سرپیچی کنید - اظهار پیروی نکنید - پیش از آن‌که شما را به ناشایست‌ها فرمان دهند. از زنان بد به خدا پناه برید و در برابر

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۱۸، ح ۱۰.

۲- همان، ص ۵۱۶، ح ۲.

زنان وارسته هوشیار باشید.

مرد بر اثر محبتی که به همسر خود دارد، ممکن است تابع عواطف او گردد، آن گاه زندگی از مدار اندیشه خارج گردد و به بی‌راهه کشیده شود. برای پیش‌گیری از چنین وضعیتی روایت می‌فرماید: چنان رفتار کنید که زن‌ها باور نکنند شما مطیع بی‌قید و شرط آن‌ها هستید که در این صورت ممکن است اهداف بلند زندگی و پایه و پیکره‌ی آن سست و ناپایدار گردد.

قال امیر المؤمنین علیه السلام فی کلام له: «اتقوا شرار النساء و کونوا من خیارهنّ علی حذر و ان امرنکم بالمعروف فخالفوهنّ کیلا یطمعن منکم فی المنکر»^(۱)

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: از زنان بد دوری جوید و در برابر زنان نیک، هوشیار باشید و اگر زنان، شما را به کارهای شایسته‌کارهای عادی فرمان دادند، اطاعت نکنید. اطاعت خود را ابراز نکنید تا در ناشایست‌ها به پیروی شما از خود طمع نوزند.

در دو روایت اخیر، چند مطلب قابل توجه است:

(الف) اگرچه شرارت میان زن و مرد مشترک است و افراد در این امر تفاوتی ندارند، ولی زن با اعمال شگردها و شرارت خود توسط مرد، می‌تواند آسیب بیشتری وارد سازد و همین امر علت سفارش به حذر و احتیاط است.

(ب) هشدار در مورد زنان خوب هم به علت وفور احساس و عاطفه در زن است که هر چند این امر برای زن عالی و مناسب است، ولی نباید سرمشق مردان قرار گیرد و مرد باید مدیریت زندگی را با درایت و هوش مندی بر عهده داشته باشد.

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۱۷، ح ۵.

ج) تفاوت میان نکته‌ی نخست و دوم این است که در امر نخست، شرارت میان زن و مرد مشترک است، اگرچه زن توسط مرد می‌تواند شرارت بیش‌تری ایجاد نماید، ولی در امر دوم، عواطف زن بسیار شایسته و نیکوست و حتی مرد از آن بی‌بهره است؛ در عین حال مرد نباید زندگی را بر همین امر عالی استوار سازد؛ زیرا شایستگی یک وصف در موضعی و برای فردی، دلیلی بر استفاده از آن در غیر مورد مناسب نیست.

د) مخالفت با زنان به جهت عدم فرماندهی و آمریت آنهاست؛ نه به معنای لجاجت با آنان؛ به همین جهت است که در روایت دوم می‌فرماید: «تا در شما نسبت به انجام کجی‌ها طمع نداشته باشند.»

از این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که: عواطف زن گرچه یک ضرورت است، ولی نباید مدیریت زندگی را به عهده گیرد و عدم مشورت با زنان یا مخالفت با نظر آنها در کارهای کلان به جهت پیش‌گیری از مخاطرات است؛ همان‌طور که حدیث بعد نیز این مطلب را در همین راستا با عبارتی دیگر بیان می‌کند.

پیش‌گیری از مخاطرات

عن ابی عبداللّٰه علیه السلام قال: «تعوّذوا باللّٰه من طالحات نسائکم و کونوا من خیارهنّ علی حذرٍ و لا تطیعوهنّ فی المعروف فیمرنکم بالمنکر؛^(۱)
امام صادق علیه السلام فرمودند: «از زنان بدرفتار به خدا پناه برید و در برابر زنان نیک، هوشیار باشید و در کارهای شایسته از زنان پیروی نکنید تا شما را به نادرستی‌ها فرمان ندهند.»

عن سلیمان بن خالد قال: سمعت ابا عبداللّٰه علیه السلام یقول: «ایاکم و مشاورۃ النساء فانّ فیهنّ الضعف و الوهن و العجز؛^(۲)

۲- همان، ح ۸.

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۱۷، ح ۷.

سلیمان بن خالد گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: از مشورت با زنان بپرهیزید که همانا در آنان کاستی، سستی و ناتوانی است.

این روایت نیز پرهیز از مشورت با زنان را دنبال می کند، ولی بیانی متفاوت با روایات پیشین دارد؛ زیرا عدم مشورت را معلول ضعف و سستی و ناتوانی آنها می داند. در این زمینه باید گفت: مراد این روایت، مشورت با زنها در امور کلان و حساس است که عقلانیت، استحکام و همتی بس ستبر و آب دیده طلب می کند. زنان در این موارد بر اثر احساس و عواطف از تصمیم گیری درست و اقتدار و مقابله باز می مانند و این سستی و عجز از صفات زن و یا نسبت به کارها و وظایف عادی و طبیعی او نیست، بلکه سستی و ناتوانی نسبت به صفات و کارهایی است که در محدوده ی وظایف زنان نیست.

زن تنها در زمینه های عاطفی پیش تاز است و در امور خشن - هم چون جنگ و ستیز - و نیز تصمیم های کلان اجتماعی و فردی به آسانی درگیر عواطف و احساسات می گردد و باید او را از چنین مواضعی دور داشت و آرامشش را بر هم نزد؛ پس موارد عدم مشورت، امور عادی زندگی و یا زمینه های مشترک زن و مرد نیست و سستی و عجز زن هم در هویت او وجود ندارد، بلکه مقصود کارهای کلان اجتماعی و موارد مهم زندگی است و نسبت عجز و ضعف هم به زنان، مربوط به کارهایی است که در شرح وظایف آن نمی باشد.

قال امیر المؤمنین علیه السلام: «فی خلاف النساء البرکة»^(۱)

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: در عمل نمودن بر خلاف نظر زنان خیر و برکت است.»

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۱۸، ح ۹.

بیان حضرت نسبت به وجود برکت در مخالفت با زنها دقت در جهاتی چند را طلب می‌کند:

الف) مراد از زنها نوع زنان است؛ نه همه‌ی آنان؛ چنان‌که مشورت با مردهایی که چنین مشکلاتی دارند نیز منع شده است.

ب) برکت در جهت مخالفت آنها قرینه است که این مخالفت در مورد امور غیر عاطفی، هم‌چون جنگ و تلاش فراوان در صحنه‌ی زندگی است که زن به واسطه‌ی عواطفش بیش از مرد در پی آرامش و آسایش است و این خود عدم برکت را به خوبی نشان می‌دهد.

زنان بر اثر حالات خوش خود و زیبایی طلبی بیش‌تر به ظواهر و زیورها می‌پردازند تا تلاش و جدیت در کسب و کار که این خلاف برکت است؛ اگرچه زنها خود لطف زندگی را با همین صفات و حالات فراهم می‌سازند.

پس اگر گفته شود: زن با مرد هیچ تفاوتی از جهت افکار و اندیشه ندارد، ادعای بی‌دلیلی است؛ و اگر گفته شود: این تفاوت‌ها آثار خارجی ندارد، سخن بی‌اساسی است؛ اما اگر گفته شود: زن و مرد گرچه صفات متفاوت دارند، ولی هر یک در جای خود مناسب‌خاص خود را دارند و نباید شئون آنان را به هم آمیخت، بسیار درست و به جاست و باید گفت: ارزش زن و موقعیت او با تمام عواطف و احساسات، منافاتی با مدیریت و وظایف سنگین مرد در زندگی ندارد و هر یک باید در عرصه‌ی متناسب با خود وارد صحنه‌ی زندگی شوند.

سگان دار دریای مواج زندگی

تمام این روایات - که نه از نظر سند و تعدد مشکل دارند و نه در جهت دلالت قابل انکارند - بر احساسات و عواطف زن - که به طور طبیعی در مواقع بحرانی مشکل

زاست - دلالت می‌کند؛ احساساتی که باید در جهت مهار و کنترل آن اهتمام فراوان داشت. نباید با اطاعت بی‌مورد از زن، طمع او نسبت به فرماندهی در امور زندگی را برانگیخت و سکّان کشتی زندگانی را در میان دریای پر جزر و مد و توفانی جامعه با تندبادهای سهمگینش به دست احساسات زنانه سپرد؛ زیرا در صورت سیطره‌ی زن بر تصمیمات اساسی زندگی، خانواده و جامعه با مشکل جدی و زیان بار مواجه خواهند شد.

دین، زن و مرد را از یک منظر نگاه می‌کند، مردسالاری و زن‌سالاری را مردود می‌داند و تنها با یک دید واقع‌بینانه ویژگی‌های اختصاصی زن و مرد را همراه با وظایف و تکالیف اختصاصی و اشتراکی آن‌ها بیان می‌دارد؛ چنانچه قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«انّ المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصّابرين و الصّابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدّقین و المتصدّقات و الصّائمین و الصّائمات و الحافظین فروجهم و الحافظات و الذّاکرین الله کثیراً و الذّاکرات اعدّ الله لهنّ مغفرةً و اجراً عظیماً»^(۱)

همانا مردان و زنان مسلمان، مؤمن، فروتن و فرمان‌بردار، راست‌گو، صابر و شکیبا، باخشوع و متواضع، صدقه‌دهنده، روزه‌دار، غفیف و پاک‌دامن و مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد کنند، خداوند اسباب مغفرت و آمرزش خود و پاداش معنوی و اخروی بزرگی را برای آنان آماده کرده است.»

در شأن نزول این آیه‌ی مبارکه آمده است: زمانی که اسماء بنت عمیس به همراه همسر خود، جعفر بن ابی‌طالب، از حبشه به مدینه بازگشت، به ملاقات همسران

پیامبر ﷺ رفت و با آنها به بحث پرداخت که آیا در قرآن، ذکر خیری از زنان به میان آمده است یا خیر؟ آنها در پاسخ گفتند: خیر. آن گاه اسماء خدمت پیامبر رسید و به رسول خدا ﷺ عرضه داشت: ای رسول خدا! ما زنان در خسران و زیان هستیم؛ زیرا در قرآن کریم، مانند مردان، از ما ذکر خیری به میان نیامده است.^(۱)

در این هنگام جبرئیل امین بر پیامبر اسلام نازل شد و آیه‌ی دل‌نشین فوق را بر ایشان تلاوت نمود.

پس مراد از روایات مشورت این است که مبدا مرد به واسطه‌ی محبت و علاقه به زن، اسیر هوس‌های خود و او گردد و گرنه نسبت به مشورت با زن‌های فهمیده و با تجربه در کارها و تصمیم‌ها، سفارش هم شده است؛ چنان‌که امام صادق ﷺ می‌فرماید:

«إِيَّاكَ وَ مَشَاوِرَةَ النِّسَاءِ إِلَّا مِنْ جَرِّبَتِ بَكْمَالِ الْعَقْلِ»^(۲)

از مشورت با زنان بپرهیز، مگر با زنی که به کمال عقل آزمایش شده است. می‌بینیم که این روایت، هم‌چون دسته‌ای از روایات دیگر، مشورت با زن را در صورت هوش‌مندی و دارا بودن تجربه نفی نکرده و چنین زنی را از محدوده‌ی عدم مشورت خارج می‌سازد.

در روایت دیگری چنین آمده است:

عن ابی الحسن موسیٰ ﷺ قال: «كان فی بنی اسرائیل رجلٌ و كانت له

۱- قال مقاتل بن حیان: لما رجعت اسماء بنت عمیس من الحبشة مع زوجها جعفر بن ابی طالب دخلت علی نساء رسول الله ﷺ فقالت: هل فینا شیء من القرآن؟ قلن: لا. فأتت رسول الله ﷺ فقالت: یا رسول الله! ان النساء لفی خبیة و خسار. فقال: و ممّ ذلك؟ قالت: لانیئن لا یذکرون بخیرٍ كما یذکر الرجال فانزل الله تعالی هذه الایة؛ تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۲۷۷، روایت ۱۱۳.

۲- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۳.

امرأةٌ صالحةٌ... فقال الرجل: انّ لی زوجةً صالحةً و هی شریکٌ فی المعاش فاشاورها فی ذلک»؛^(۱)

امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید: در میان قوم بنی اسرائیل مردی بود که همسری شایسته داشت... آن مرد چنین می گفت: من دارای همسری نیکوکارم که شریک زندگی من است و من در امور زندگی با وی مشورت می نمایم.

پس مشورت با زن و مرد در صورتی که دارای صفات لازم باشند، مناسب است، با این تفاوت که در مورد مردها گفته می شود: مشورت نکنید، مگر با این افراد که صفات نقص دارند، و در مورد زن ها گفته می شود: مشورت نکنید، مگر با آن هایی که صفات لازم را دارند. این تفاوت در بیان، به خاطر غلبه‌ی احساس و عواطف در زنان است که باید هنگام مشورت با آن ها نیز احتیاط لازم رعایت گردد.

عدم تفاوت زن و مرد در مشورت

اسلام تنها مشورت نکردن با زن را مطرح نکرده است، بلکه ملاک مشورت و عدم آن را صفات کمال و نقص قرار داده و در مواردی مردها را نیز سزاوار مشورت کردن نمی داند؛ زیرا چه بسیار می شود که در مردها هم ملاک و معیار یک مشاور مناسب به چشم نمی خورد و شریعت که احکام خود را بر پایه‌ی معیارهای خاص بنا نهاده است، در صورت عدم پیدایش آن معیارها از مشورت با مردها هم نهی می کند.

برای اثبات این مطلب به چند روایت که در همین زمینه وارد شده، اشاره می کنیم تا روشن شود که اسلام از مشورت با مردانی که شرایط مشاوره را ندارند، نهی کرده است؛ چرا که بدون این شرایط خاص نمی توان از مشورت نتیجه‌ی مطلوبی را به دست آورد؛

پس در واقع موضوع مشورت، صفات کمالی است که هر کس آن را دارا باشد - زن باشد یا مرد - می تواند طرف مشورت قرار گیرد و در صورت فقدان یا کاستی نسبت به این صفات، آن ها دیگر صلاحیت این امر را نخواهند داشت.

البته باید دانست که اسلام به واسطه‌ی احساس و عواطف سرشار، زن را در محدودیت بیش تری قرار داده و این امر، خود از سر خیرخواهی و امتنان است؛ همان طور که حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

«النساء ریحانة لیست بقهرمانة»؛^(۱)

زن ریحانه‌ای است و قهرمان زورمندی چون مرد نیست که بر او بتازید. این امر خود از آگاهی دین و امتنان نسبت به زن حکایت می کند و از سرکاستی یا نقص زن نیست. حال برای نمونه به چند روایت اشاره می کنیم:

مشورت و شرایط مشترک

۱- عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «انّ المشورة لا تكون الاّ بحدودها، فمن عرفها بحدودها و الاّ كانت مضرّتها علی المستشير اكثر من منفعتها له فاؤلّها ان يكون الّذی يشاوره عاقلاً، و الثّانية ان يكون حرّاً متديّناً و الثّالثة ان يكون صديقاً مواخياً، و الرّابعة ان تطلّعه علی سرّك فيكون علمه به كعلمك بنفسك، ثمّ یستر ذلك و یكتمه، فانه اذا كان عاقلاً انستفعت بمشورته، و اذا كان حرّاً متديّناً جهد نفسه فی النصيحة لك، و اذا كان صديقاً مواخياً كتم سرّك اذا اطلّعه علیه، و اذا اطلّعه علی سرّك فكان علمه به كعلمك، تمت المشورة و كملت النصيحة»؛^(۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «امر مشورت باید دارای شرایطی باشد؛ چرا که با

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۰، ح ۱. ۲- بحار، ج ۷۵، ص ۱۰۲، ح ۳۰.

آگاهی از آن شرایط است که مشورت می‌تواند سودمند باشد و گرنه زیان آن بر مشورت‌کننده بیش از سود آن خواهد بود.»

سپس حضرت شرایط و ملاک‌ها را به شرح زیر بیان می‌فرماید:

نخست: فرد طرف مشورت عاقل باشد.

دوم: انسانی آزاده و جوان مردی با دیانت باشد.

سوم: دوستی او برادرگونه باشد.

چهارم: اطلاعات سرّی که در این مورد در اختیار وی می‌گذارد، باید به اندازه‌ی همه‌ی اطلاع و آگاهی خود فرد از جوانب آن امر باشد تا او به‌طور طبیعی بتواند تحلیل مناسبی از قضیه داشته باشد و سپس آن را کتمان نموده و پنهان نگه دارد و اصل حرمت و امانت را پاس دارد.

آن‌گاه حضرت، فلسفه‌ی این شرایط را بیان می‌فرماید:

در صورت عاقل بودن مشاور، مشورت‌کننده می‌تواند از خیر بیش‌تر بهره‌مند گردد. اگر وی جوان مردی با دیانت باشد، در مشورت، از نهایت کوشش خویش در جهت نصیحت و پند دهی دریغ نمی‌کند.

اگر دوستی او از سر ایمان باشد، بعد از آگاهی بر مسأله‌ی سرّی، آن را به‌طور کامل کتمان نموده و مخفی نگاه خواهد داشت.

اگر وی نیز به اندازه‌ی مشورت‌کننده از موضوع آگاهی داشته باشد، مشکل او را بهتر و روشن‌تر درک خواهد کرد.

در پایان روایت حضرت می‌فرماید: با رعایت این شرایط است که امر مشورت و نصیحت دهی کامل و تام می‌گردد؛ پس این روایت آشکارا ملاک مشورت را آگاهی و سلامت بیان می‌کند و نشانی از جنسیت در آن نیست.

۲- قال الصادق عليه السلام: «شاور فی امورک ممّا یقتضی الدّین من فیه

خمس خصال: عقل و حلم و تجربه و نصیح و تقوی، فان لم تجد فاستعمل الخمسة و اعزم و توکل علی الله، فانّ ذلك یؤدّیک الی الصواب... و لا تشاور من لا یصدّقه عقلک و ان کان مشهوراً بالعقل والورع؛^(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «در امور زندگی (مواردی که دین اسلام آنها را جایز می داند) با کسانی مشورت نمایید که دارای پنج خصوصیت باشند: عقل و خردورزی، حلم و نرم خویی، تجربه کافی در مورد مشورت، خیرخواهی و پرهیزگاری.

در نهایت، اگر افرادی با این شرایط را پیدا نکردید، سعی کنید خودتان این اوصاف پنج‌گانه را در خود ظاهر سازید، سپس تصمیم به انجام یا ترک کار بگیرید و بر خدا توکل کنید که رعایت این شرایط شما را به سوی درستی امر مورد نظرتان سوق خواهد داد... و با کسانی که عقلمندان آنها را واجد شرایط نمی داند و تأیید نمی کند، مشورت ننمایید، گرچه به عاقل بودن و پرهیزگاری معروف باشند...»
اشاره به چند امر نسبت به این روایت قابل اهمیت است:

الف) امام صادق علیه السلام ملاک مشورت را چون روایت پیشین صفات کمال قرار داده و اشاره‌ای به جنسیت در میان نیست.

ب) این بیان که اگر فرد شایسته‌ای را نیافتی خود اقدام کن، حکایت از تشویق افراد به تحصیل شرایط و استقلال‌گرایی در تصمیمات و توان انسان برای تحقق این امر دارد.
ج) مهم‌تر این که می فرماید: اگر کسی مشهور به آگاهی و سلامت است، ولی تو چنین معنایی را در او نیافتی، باز هم با او مشورت نداشته باش، اگرچه ممکن است تو اشتباه کنی و او دارای چنین صفاتی باشد؛ زیرا تصمیم و کار تو برای خودت ارزش حیاتی دارد و خود باید در این زمینه به اطمینان بررسی و گفته دیگران و یا شهرت

بی حصول اطمینان نباید ملاک تصمیم و عمل تو قرار گیرد. آری، چه بسیار شهرت و یا گفته‌های اغراغ‌آمیز که نسبت به افراد اساس واقعی ندارد.

۳- قال امیر المؤمنین علیه السلام: «من شاور ذوی الالباب دلّ علی الرّشاد»؛^(۱)

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «کسی که با افراد عاقل مشورت نماید، به راه صحیح هدایت می‌شود.»

این روایت به سه امر اشاره دارد: خوبی مشورت، مشورت با عاقل و نتیجه‌ی مشورت که راه‌یابی به صواب و سلامت است.

۴- عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنّه قال: «من استشاره اخوه المؤمن فلم یمحضه التّصحیحة سلبه الله لیه»؛^(۲)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اگر فردی با برادر دینی خود مشورت نماید و او خیرخواهی خود را برای آن شخص خالص و خالی از غل و غش نگرداند، خداوند نعمت عقل و درایت را از او سلب می‌نماید.»

این روایت از یک خیانت و کفران نعمت خبر می‌دهد که اگر مشاوره از حق‌گویی دریغ داشت و از سر عمد به باطل ارشاد نمود، خداوند نعمت عقل را از او باز می‌گیرد و این خود اثر وضعی خیانت و ناخالصی و دغل کاری است.

۵- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «مشاورة العاقل التّاصح رشدٌ و یمنٌ و توفیقٌ من الله فاذا اشار علیک التّاصح العاقل فایّاک و الخلاف فانّ فی ذلک العطب»^(۳)؛

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مشورت با فرد عاقل و خیرخواه، هدایت،

۱- بحار، ج ۷۵، ص ۱۰۵، ح ۳۹.

۲- همان، ج ۷۸، ص ۲۲۲.

۳- بحار، ج ۷۵، ص ۱۰۲، ح ۲۷.

برکت و توفیق و سعادت است از جانب خداوند متعال؛ پس اگر زمانی چنین شخصی شما را راه‌نمایی کرد، مبدا با آن مخالفت ورزید؛ چرا که چنین مخالفتی رنج و مشقت را به دنبال خواهد داشت.»

در این حدیث مشورت‌کننده را هشدار می‌دهد که با مشاور عاقل مخالفت نداشته باشد؛ زیرا از آثار وضعی چنین تخلفی پریشانی و حرمان خواهد بود.

۶- قال ابو عبدالله عليه السلام: «ما يمنع احدكم اذا ورد عليه ما لا قبل له به ان يستشير رجلاً عاقلاً له دينٌ و ورعٌ»؛^(۱)

امام صادق عليه السلام فرموده است: چرا زمانی که برای شما یک مسأله‌ی تازه (بی سابقه و تجربه نشده) پیش می‌آید، از مرد عاقلی که متدین و پرهیزگار باشد، نظرخواهی نمی‌کنید!

این حدیث شریف، ترک مشورت با افراد وارسته را مورد نکوهش قرار می‌دهد و از آن به دست می‌آید که مشورت مورد اهتمام شریعت است و تنها یک امر مباح نیست و استفاده از افراد آگاه و سالم مورد اهتمام شارع است.

در روایات پیشین این امر دنبال شد که با چه کسانی مشورت داشته باشید. دسته‌ای از روایات نیز این امر را دنبال می‌کنند که با چه کسانی مشورت نداشته باشید؛ بدون این که به جنسیت افراد توجه کند. اکنون چند نمونه از این روایات را مطرح می‌کنیم:

موانع مشورت

۱- قال الصادق عليه السلام: «لا تشاور احمق...»؛^(۲)

امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «با فرد کم عقل مشورت ننمائید.»

۱- همان، ح ۲۸.

۲- بحار، ج ۷۸، ص ۲۳۰، ح ۱۳.

۲- قال رسول الله ﷺ: «يا علي! لا تشاور جباناً فانه يضيق عليك المخرج، و لا تشاور البخيل فانه يقصر بك عن غايتك، و لا تشاور حريصاً فانه يزئ لك شرها، و اعلم يا علي! انّ الجبن و البخل و الحرص غريزة واحدة يجمعها سوء الظن؛^(۱)

پیامبر اکرم ﷺ خطاب به حضرت علی عليه السلام می فرماید: یا علی! با فرد ترسو مشورت نداشته باش؛ چرا که چنین شخصی راه حلّ مسأله را نزد تو دشوار نشان می دهد.»

«با فرد خسیس مشورت نکن؛ زیرا به دلیل بخلش تو را از رسیدن به مقصدت باز می دارد.»

«با فرد آزمند و حریص نیز مشورت ننما؛ چرا که چنین فردی به خاطر رسیدن به سود خویش معایب امر را نزد تو زیبا جلوه می دهد.»

«و بدان یا علی! ترس، بخل ورزی و آزمندی هر سه غریزه‌ای هستند که ریشه‌ی هر سه‌ی آنها بدگمانی است.»

نسبت به این فراز از نقل باید گفت: این سه صفت نقص، هم چون دیگر صفات نفسانی، در انسان زمینه‌های وجودی دارند - حالات خاصّی وجودی در روان انسان بوده و آثار خاصّ وجودی نیز دارند - و همان‌طور که در مباحث فلسفه‌ی اخلاق اثبات نمودیم، نباید آنها را عدمی - صرف نبود یک صفت و حالت - یا اعتباری پنداشت.

در بسیاری از افراد این صفات، ذاتی، جبلّی و وراثتی یا تربیتی و اکتسابی است و هر یک از آنها می‌تواند به تنهایی یا با دیگری در فردی وجود داشته باشد. این اوصاف قابل تزاید و زوالند و هر یک از آنها با دیگری یا به تنهایی ناشی از بدبینی، زشت

۱- بحار، ج ۷۳، ص ۳۰۴، ح ۲۱.

پنداری و خیال پردازی می‌باشند.

آنچه از این بیان باید استفاده نمود، این است که بدگمانی و سوء ظن در ردیف آن سه نیست، بلکه در طول آن‌ها قرار دارد و علت آن‌هاست و هر یک از آن سه به تنهایی یا با هم جهت ایجابی دارند و علت تحقق آن‌ها در افراد سوء ظن می‌باشد. پس مراد این فراز از نقل که می‌فرماید: «این سه یک غریزه‌اند»، این نیست که هر یک در تحقق چهره‌ای خاص ندارند، بلکه منظور آن است که در صورت پیدایش، سوء ظن با هر کدام از این سه ملازمه‌ی ایجابی دارد و همان‌طور که در تحقق آن‌ها منافی یک‌دیگر نیستند در زمینه‌ی علیت هم هر سه معلول سوء ظن می‌باشند. هم‌چنین جمله‌ی «یجمعها سوء الظن» - که سوء ظن فاعل «یجمع» و «ها» مفعول است و به آن سه برمی‌گردد - به این معنا نیست که سوء ظن معلول جمع آمدن آن سه می‌باشد و آن سه نسبت به سوء ظن جنبه‌ی ایجابی و علی دارند، بلکه مراد از «یجمعها» این است که در صورت تحقق این سه صفت یا هر یک از آن سه در افراد، سوء ظن علت عمده‌ی تحقق آن‌هاست و یکی از لوازم عام و آثار مشترک آن‌ها معلولیت نسبت به سوء ظن و بدگمانی است، گرچه هر یک به تنهایی و به‌طور خاص هم‌چنین ملازمه‌ای را با سوء ظن دارند اگرچه می‌توان گفت که سوء ظن با آن‌ها که علت این سه صفت نقص یا دسته‌ای از دیگر صفات نقص در افراد می‌گردد، این صفات نقص نیز علت رشد و افزایش سوء ظن می‌گردند.

دو اصل الهی - اخلاقی

در این جا این حرف پیش می‌آید که: کافر، مشرک و کسی که سوء ظن به خدا دارد، ممکن است ترسو باشند، چون پشتوانه‌ی الهی را احساس نمی‌کنند، یا بخیل و ممسک باشند، چون توکل به حق ندارند، خدا را رزاق نمی‌دانند و هستی مخلوقات را از خزانه‌ی پروردگار به حساب نمی‌آورند. حرص می‌زنند؛ چون خدا را مؤثر نمی‌دانند؛ نه

آن‌که چون حرص و بخل و ترس دارند، سوء ظن به حق دارند؛ پس در یک کلام، سوء ظن علت مشکلات اخلاقی است؛ نه آن‌که مشکلات اخلاقی موجبات سوء ظن را فراهم سازد.

در پاسخ این پرسش باید گفت: اگرچه اعتقاد به حق و توحید الهی پشتوانه‌ی کمالات اخلاقی است و بی‌اعتقادی مشکلات اخلاقی را در بر دارد، ولی در این مقام، بحث ناظر به این معنا نیست؛ زیرا در یک دید باز و منظر عام و کلی بی‌لحاظ ایمان و خدا، انسان حقیقتی است که کمالات اخلاقی، صفات ارزشی و ویژگی‌های وراثتی در او آثار خاص خود را دارد؛ هم‌چنان‌که نارسائی‌های طبیعی - نژادی و زیست محیطی اش زمینه‌های منفی خود را ایجاد می‌نماید؛ به‌طور مثال: فرد شجاع و کسی که سرشار از بزرگواری است، کم‌تر می‌ترسد و بخل به خود راه می‌دهد، اگرچه کافر باشد، و افراد بزدل و ترسو کم‌تر می‌توانند با اراده و اختیار به استقبال حوادث و مشکلات بروند، اگرچه به ظاهر مؤمن باشند.

پس صفات اخلاقی و سجایای فردی در انسان، حقیقتی است که نه تنها با ایمان و آثار آن تنافی ندارد، بلکه ممکن است با کفر و بی‌ایمانی هم سازگار باشد و هر یک از این دو عنوان، زمینه‌های مثبت و منفی خود را دارد. این نقل شریعت هم تنها به زمینه‌های طبیعی خلیات اشاره دارد که در امر مشورت بسیار اهمیت دارد؛ آری، انسان ترسو، بخیل و حریص بر اثر کاستی‌های موجود - اگرچه وراثتی هم باشد - سوءظن پیدا می‌کند و ایمانش هم نمی‌تواند در این مورد چندان مؤثر واقع شود؛ البته ایمان نازل و اعتقاد عادی که در عموم این‌گونه افراد وجود دارد، وگرنه اولیای الهی و صاحبان معرفت چنین مشکلات اخلاقی و وراثتی را نمی‌توانند داشته باشند؛ زیرا با چنین مشکلاتی هرگز به این مقامات نمی‌رسیدند.

به هر حال، هر انسانی در زندگی به خرد و اندیشه‌ی دیگران نیازمند است؛ زیرا به

تنهایی نمی تواند در تمام زمینه‌ها دارای تجربه و معلومات کافی باشد؛ از این رو اسلام برای این که افراد بتوانند نتیجه‌ی مطلوبی از مشورت به دست آورند و به زیان‌های احتمالی آن گرفتار نگردند، ملاک‌ها و معیارهایی را بیان می‌کند تا با توجه به آن از عواقب ناخوشایند محفوظ بمانند.

نکته‌ی قابل توجه در این بحث این است که در تشخیص این معیارها به‌طور کلی، جنسیت مطرح نیست. هر کس شرایط یاد شده را دارا باشد، می‌تواند طرف مشورت واقع شود و در غیر این صورت از مشورت با او نهی شده است.

۳- قال الصادق عليه السلام: «ولا تشر علی مستبداً برأیه و لا علی وغدٍ و لا علی متلون و لا علی لجوج...»^(۱)

امام صادق عليه السلام می‌فرماید: ...با شخص خود رأی و زورگو، کم عقل، دم‌دمی مزاج و یا حيله‌گر و لج‌باز مشورت ننمائید...

از این روایت به خوبی روشن می‌شود که: مشورت یک امر کارشناسی است و فردی که مورد مشورت قرار می‌گیرد، باید دارای صفات مثبتی باشد و از صفات منفی و نقص هم به دور باشد. افراد زورگو، سبک مغز، سست نهاد، لج‌باز و از خودراضی، صلاحیت این امر را ندارند، بی‌آن که جنسیت و زن یا مرد بودن در میان باشد.

۴- قال لقمان حکیم لابنه: «یا بنی! شاور الکبیر و لا تستحی من مشاورة الصغیر»^(۲)

لقمان حکیم به فرزندش فرمود: فرزندانم! با بزرگ‌تر از خود مشورت کن و از مشورت با کوچک‌تر از خود احساس شرم و خجالت نکن.

این بیان از جناب لقمان است و لقمان حکمت را از خداوند حکایت می‌کند.

۲- اختصاص، ص ۳۳۳.

۱- بحار، ج ۷۵، ص ۱۰۴، ح ۳۷.

همان‌طور که موسی، یدبیاضا دارد و معجزه‌اش محسوسات است، اعجاز لقمان اندیشه‌های بلند و سالم است که در این بیان چه زیبا می‌فرماید: با افراد بزرگ، برجسته، پخته، آب‌دیده و کارکشته مشورت کن و هرگز از راهنمایی افراد کم سن و سال، در صورتی که در کلامشان پختگی باشد، شرم نداشته باش.

از این سخن به خوبی می‌توان فهمید که: مشورت یک امر کارشناسی است و هر کس بتواند آن را به درستی انجام دهد، باید از او بهره جست؛ کوچک باشد یا بزرگ، زن باشد یا مرد، و هرگز سن و سال و جنسیت در آن مطرح نیست و تنها پختگی و سلامت را لازم دارد.

عاطفه‌ی زن و علاقه‌ی مرد

بحثی که نسبت به تمام این روایات ممکن است مطرح شود، شیوه‌ی جمع میان آنهاست.

ممکن است گفته شود: مراد از افرادی که در این روایات آمده با آنها مشورت کنید، مردها هستند و این روایات به طور کلی از مشورت با زنها انصراف دارند؛ همان‌طور که مقتضای جمع میان روایات هم این‌گونه است؛ زیرا:

دسته‌ای از روایات ما در مورد این که با چه افرادی باید مشورت کرد و با چه کسانی نباید مشورت داشت، مطلق است، بی‌آن‌که اشاره به جنسیت داشته باشد.

دسته‌ای از روایات هم به صراحت می‌فرمایند: «با زنها نباید مشورت کنید.» این دسته روایات در جهت مشورت نمی‌فرمایند که با زنها مشورت کنید، ولی در جهت عدم مشورت، هم به طور کلی می‌فرمایند که با چه کسانی مشورت نداشته باشید و هم به طور خاص روایاتی داریم که می‌فرمایند: «با زنها مشورت نداشته باشید.» که از جمع میان این روایات - کلی و خاص - به دست می‌آید که مشورت با زنان سفارش نشده

است، مگر آن که زنی به استثنا خارج شود؛ همان‌طور که شمار اندکی از روایات دیگر اشاره به این امر داشت. پس بنابه تنها این دسته از روایات چنین می‌توان گفت که اگرچه مشورت با زن‌ها به جهت عواطف و احساس و رقت قلب آن‌ها سفارش نشده، بلکه مورد مذمت هم قرار گرفته است، ولی در صورتی که زنی از آگاهی و سلامت و صلاحیت لازم برخوردار باشد، از مورد مذمت خارج می‌شود؛ نه آن که مشورت با او مستحسن باشد.

اما به راستی کدام برداشت از این همه روایت، از سرانصاف و آگاهی نیست و کدام برداشت، درست و معقول است؟ اکنون باید گفت: در میان روایات، دو دسته لسان خاص وجود دارد: یک دسته روایاتی که می‌فرماید: با چه کسانی مشورت کنید یا نکنید، بی‌آن که اشاره‌ای به جنسیت داشته باشد؛ حتی در روایت لقمان این بیان وجود داشت که از مشورت با افراد کوچک‌تر از خود، در صورتی که حرف‌های پخته و محکمی دارند، شرم و خجالت به خود راه ندهید.

این روایات، بدون اشاره به جنسیت، ملاک کلی مشورت را دنبال کرده است و شامل تمام کسانی می‌شود که دارای ملاک باشند، گرچه طفل یا حتی دیوانه باشند؛ زیرا مشورت با دیوانه‌ای که ملاک قوت و صحت داشته باشد، بر مشورت با عاقل مشکوک هم مقدم است؛ همان‌طور که فرمود: هنگامی که در عقل و خوبی فردی شک داشتید، از مشورت با او بپرهیزید، هر چند مشهور به عقل و خوبی باشد.

دسته‌ی دوم، روایات خاص است که خود به دو دسته تقسیم می‌شد: یک دسته این‌گونه بود که با زن‌ها مشورت نکنید و دسته‌ی دیگر به این صورت که با زن‌های مجرب و پخته مشورت کنید، ولی در میان روایات، روایتی نداشتیم که با مردها مشورت کنید؛ پس از این روایات هم به خوبی برمی‌آید که ملاک مشورت آگاهی و سلامت است؛ نه زن بودن یا مرد بودن. البته باید دانست گرچه مردها به لحاظ جنسیت

به مشورت سفارش نشده‌اند، ولی به خاطر احساس و عواطف سرشار زن‌ها و دل‌بستگی مردها به آنان، از مشورت با زنان نکوهش شده است، مگر آن که شرایط مشورت در آن‌ها احراز شود.

پس چه حرف بی‌اساسی است که گفته شود: «روایات عام، ظهور در مشورت با مردها دارد و از زن‌ها انصراف دارد و مقتضای «جمع مطلق و مقید» هم ایجاب می‌کند که روایات عام را منحصر به مردها کنیم؛ زیرا نکوهش مشورت با زنان چنین جمعی را ایجاب می‌کند که با زن‌ها مشورت نکنید و با مردها هم در صورتی مشورت کنید که ملاک‌های کلی را دارا باشند.»

از آن جا که روایات عام هیچ اشاره‌ای به جنسیت ندارند و تبادل یا انصرافی هم نسبت به مرد یا زن از آن‌ها به دست نمی‌آید و تنها دو دسته روایت هم نیستند تا میان آن‌ها از باب حمل مطلق بر مقید جمع شود، چنین جمعی نمی‌تواند شامل تمام زوایای روایات گوناگون ما باشد؛ زیرا همان طور که نکوهش مشورت با زن‌ها را داریم، اشاره به مشورت با آن‌ها را هم داریم و با بیان ملاک در روایات عام، به طور صریح از مشورت با مردهای بی‌صلاحیت نیز نکوهش شده است؛ پس در روایات نه سفارش مشورت با مردها به چشم می‌خورد و نه نهی از مشورت با زن‌های پخته و وارسته، و این حرف که سفارش به مشورت با زن‌ها نشده است، همانند این بیان است که سفارش به مشورت با مردها نشده است.

حال می‌گوییم: علت آن که مشورت با زن‌ها مورد نکوهش قرار گرفته است، عواطف زن و علاقه‌ی مرد به همسرش می‌باشد و توصیه به عدم مشورت به جهت این ظرافت و ریز بینی است وگرنه در میان روایات سفارش به مشورت با زن‌های وارسته هم وجود دارد و این طور نیست که نسبت به این زن‌ها نیز نکوهشی در کار باشد و یا بعد از احراز صحّت گفته و وارستگی زن، تنها جهت اباحه در میان باشد؛ پس در این

صورت استحسان مشورت با زن هم چون استحسان مشورت با مرد واجد شرایط است.

از مجموع این روایت‌ها درمی‌یابیم وقتی که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «هر مردی که تدبیر امور و اختیارات زندگی‌اش را به زنش واگذارد، ملعون است»، یا پیامبر صلی الله علیه و آله در رابطه با موضوع جنگ و نبرد با دشمن به مردها می‌فرماید: «بر خلاف نظر مشورتی زن‌ها عمل کنید»، یا آنچه در متون فقهی ما درباره‌ی زن آمده است، همه و همه، به دو جهت است: یکی احساس سرشار و عاطفه‌ی بی‌کران زن؛ دیگری، علاقه‌ی مرد به زن که ممکن است موجب تصمیم‌گیری احساسی مرد گردد.

آری، با توجه به این واقعیت نباید این حقایق عقلی، فطری و دینی را که در چهره‌ی روایات عنوان گردیده، به راحتی انکار نمود یا صورت مسأله را به دلیل ضعف ادراک آن حذف کرد و یا موضوع را به اشتباه تأویل نمود. باید به‌طور صحیح و با درایت تمام این روایات را معنا کرد و از آن‌ها استفاده‌ی درست و مناسب نمود؛ زیرا در تشخیص این موضوع، عقل، شریعت، فطرت و حقیقت با واقعیت و خارج هماهنگند؛ بنابراین در لسان شریعت کوچک‌ترین نکوهشی نسبت به زن وجود ندارد، بلکه دین، تنها واقعیت‌های مشترک و ویژگی‌های زن و مرد را بیان کرده است که در جهت کمال هر یک ضرورت دارد.

فصل چهارم: زن و شهادت

اشکال دیگری که در زمینه‌ی زن و حقوق اجتماعی او مطرح می‌شود، این است: با آن که زن و مرد در انسانیت، صفات و اندیشه برابرند، چرا شهادت زن در حدّ شهادت مرد پذیرفته نیست و در ظرف شهادت، میان زن و مرد به طور یکسان برخورد نمی‌شود؟

چرا شهادت در مواردی هم چون طلاق منحصر به مرد است؛ به طوری که شهادت چندین زن هم به جای شهادت مرد کفایت نمی‌کند و حتی شهادت زن هم‌راه با مرد هم قبول نیست و تنها مرد باید شاهد باشد؟

به طور مشخص چرا در شاهد بودن برای طلاق تنها دو مرد عادل می‌توانند حضور داشته باشند و هیچ‌گاه نوبت به زن نمی‌رسد؟

چرا در حقوق مالی - که شهادت دو مرد یا شهادت یک مرد و دو زن سبب اثبات حقی می‌شود - شهادت یک مرد با یک قسم هم کفایت می‌کند؟ و این بدان معناست که دو زن مساوی با یک قسم مرد می‌شود!

چرا نسبت به امور زنانه، مثل: حیض، ولادت و بکارت - که اطلاع از آن برای مردها مشکل است - باز هم شهادت مرد - در صورت امکان - پذیرفته می‌شود و این در حالی است که طبق متون فقهی، شهادت زن وقتی به تنهایی قبول می‌شود که تعداد زنان شاهد از چهار نفر کم‌تر نباشد!

شهادت زن از نظر قرآن و روایات

در پاسخ به این پرسش‌ها ابتدا لازم است در مقدمه‌ای مسأله‌ی شهادت زن را از منظر قرآن و روایات بررسی کنیم تا این امر، خود را به خوبی نشان دهد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا اذا تدایتتم بدین الی اجلٍ مسمیٰ فاکتوبوه ولیکتب بینکم کاتبٌ بالعدل... و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجلٌ و امرأتان ممن ترضون من الشّهداء ان تضلّ احدیهما فتذکر احدیهما الاخری... ذلکم اقسط عندالله و اقوم للشّهادة و ادنی الا ترتابوا!»^(۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که قرض و یا معامله‌ی نسبی‌ای انجام می‌دهید، خصوصیات آن وام و معامله و مدت و زمان پرداخت آن را به‌طور کامل بنویسید و برای نوشتن نویسنده‌ی عادل را از میان خود انتخاب کنید... و برای چنین امری دو مرد را شاهد بگیرید و در صورت نبودن دو مرد، یک مرد و دو زن نیز کفایت می‌کند تا اگر یکی از آن دو زن جزئیات آن امر را فراموش کرد، دیگری به او یادآور شود... این کار به عدالت و محکم کاری در شهادت نزدیک تر است و هرگونه شک و تردید را به کم‌ترین اندازه ممکن می‌رساند.»

خداوند متعال در این آیه با تدبیری عقلانی راه هرگونه ابهام و سوء تفاهم را در معاملات - به ویژه دادوستدهای مهم اقتصادی - بسته است تا افراد جامعه در کمال صلح و صفا و محبت و به دور از هرگونه اختلاف و تنش، به زندگی آرام و بی‌دغدغه خود ادامه دهند و راه عبودیت و بندگی او را ببینند.

حال، اگر حق تعالی در این آیه، دو زن را معادل یک مرد قرار می‌دهد، به علت این

واقعیت عینی است که زن به طور غالب و نوعی دارای احساسات قوی و سرشار است و هوش مندی و حساب‌گری و تحفظ امور خشک و خشن - که کار عقل است - در برابر احساسات او مغلوب می‌شود. به ویژه هنگام شهادت و استیفای حقوق افراد - که امری بس مهم است - ممکن است احساسات پاک و لطیف یک زن در شرایط بحرانی اختلاف‌ها، مشاجره‌ها و منازعات بر قوای عقلانی و ادراکی اش غلبه نموده، در نتیجه محفوظات او درگیر مخاطره گردد و نخواهد یا نتواند آنچه را که دیده یا شنیده، به دور از احساسات بر زبان جاری نماید و حتی ممکن است تحت تأثیر احساس، به هر انگیزه‌ای، حق را اظهار و بازگو نکند.

در همین راستا امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت درباره این کریمه‌ی الهی «ان تضلّ احديهما فتذکر احديهما الاخری»^(۱) فرمود: «خداوند در این آیه، شهادت دو زن را به خاطر کاستی و مغلوبیت عقل زنان و نقصان دینشان، جای‌گزین شهادت یک مرد نمود. سپس علی علیه السلام خطاب به زنان چنین فرمود: ای گروه زنان! [به مقتضای حکمت و دانش بی‌پایان خود] شما در تعقل و اندیشه، محدود آفریده شده‌اید - که در برابر آن، زنان از عاطفه و احساس سرشار برخوردارند - پس مواظب باشید که در مقام شهادت به خطا و اشتباه نیفتید؛ چرا که خداوند برای کسانی که در مقام شهادت، سعی بر ضبط کامل دیده‌ها و شنیده‌ها دارند، اجر و ثوابی بس عظیم قرار داده است.^(۲)

۱- در صورتی که یکی از دو زن شاهد دچار فراموشی شود، دیگری او را یادآوری نماید؛ بقره/۲۸۲.
 ۲- الحسن بن علی العسکری علیه السلام فی تفسیره عن امیرالمؤمنین علیه السلام فی قوله تعالی: «ان تضلّ احديهما فتذکر احديهما الاخری» قال: اذا ضلّت احديهما عن الشّهادة فنسيتها ذکرت احديهما الاخری به فاستقاما فی اداء الشّهادة عندالله. شهادة امرأتین بشهادة رجل لنقصان عقولهنّ و دینهنّ. ثمّ قال: معاشر النساء خلقتنّ ناقصات العقول فاحترزن من الغلط فی الشّهادات فان الله يعظم ثواب المتحفظین و المتحفظات فی الشّهادة؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب الشّهادات، باب ۱۶، ص ۲۴۵، ح ۱.

از این نقل به خوبی روشن می‌شود که: زن هم، شایستگی شهادت دارد و مانند مرد می‌تواند شاهد واقع شود و تفاوت کیفی - مانند: عدم پذیرش در موردی - و یا تفاوت کمی - چون تعدد - زمینه‌های جنبی دارد؛ هم چون مصادیق متفاوت شهادت مرد که در جایی دو نفر کافی است و در موردی هم چون زنا کم‌تر از چهار نفر عادل کفایت نمی‌کند.

پس شریعت مقام شهادت را از زن دریغ نداشته و توان او را بر این کار امضا نموده است که می‌فرماید: اگر یکی از دو زن خطا کرد، دیگری خطای او را جبران نماید، و در این مقام، تفاوت خصوصیت‌ها زمینه‌های جنبی دارد و مربوط به ویژگی‌های زن و مرد است.

در روایتی دیگر حضرت امیر علیه السلام درباره‌ی همین موضوع می‌فرماید: «روزی با رسول خدا بودیم و حضرت پیرامون این آیه با ما سخن می‌گفتند. در این هنگام زنی از راه رسید و در برابر ایشان ایستاد و عرض کرد: یا رسول الله، پدر و مادرم فدایت باد! من به نمایندگی از زنان نزد شما آمدم. ای رسول خدا! همانا خداوند عزوجل پرورش دهنده و روزی‌دهنده‌ی مردان و زنان عالم است و آدم و حوا پدر و مادر همه‌ی زنان و مردان می‌باشند و شما فرستاده‌ی خدا به سوی تمام انسان‌ها هستید؛ پس چرا دو زن در مقام شهادت و ارث، معادل یک مرد شمرده می‌شوند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند: ای زن! این نسبت از طرف خداوند - که مالک جهانیان و خدای عادل و حکیم است - تقدیر شده است؛ خداوندی که ظلم نمی‌کند و حقوق بندگان را پایمال نمی‌سازد و ناحقی را به کسی تحمیل نمی‌کند، و آنچه را که از شما زنان باز داشته، سودی برایش ندارد، بلکه امور را به مقتضای علم و دانایی خود تدبیر می‌کند.

«یا ایتها المرأة لا تکتن ناقصات الدین و العقل»؛

ای زن! به خاطر آن که همانا شما در دین و عقل کاستی دارید.

زن پرسید: چرا چنین است؟

حضرت فرمودند: همانا شما زنان بخشی از روزگارتان را به خاطر حالات زنانه [حیض، نفاس و استحاضه] نماز نمی‌گزارید و بسیار لعن و نفرین می‌کنید و نسبت به قوم و خویشان خود ناسپاسید. اگر یکی از شما ده سال یا بیش تر در کنار مردی زندگی کند و از او نیکی و احسان ببیند، ولی یک روز آن مرد تنگ‌دست شود یا با زن خویش درگیری پیدا کند، [تمام خوبی‌هایی را که در این مدت از آن مرد به او رسیده نادیده گرفته و] به همسر خود می‌گوید: من هرگز از تو خیری ندیدم.^(۱)

سپس حضرت خطاب به آن زن فرمودند: و هر کس از شما زنان، این حالات زنانه را نداشته باشد، پس هر کاستی‌ای از ناحیه‌ی این قانون - که بر حسب نوع زنان وضع شده است - بر او تقدیر شود، امتحانی است که باید بر آن صبر و شکیبایی ورزد تا ثواب و اجر عظیم خداوندی شامل حالش شود؛ پس بشارت باد بر تو ای زن.^(۲)

پیش‌تر درباره‌ی این روایت شریف و مهم در فراز «نقص عقل زن» بحث کردیم و اکنون جهات دیگری از آن به‌طور گذرا اشاره می‌شود:

الف) موضوع بحث، کریمه‌ی الهی «ان تَضَلَّ احَدِيهَما فَتَذَكَّرِ احَدِيهَما الْاٰخَرٰی»^(۳) است و حضرت علی علیه السلام، پیرامون آن، مشاهده‌ی خود را نسبت به آمدن نماینده‌ی زن‌ها و پرسش آنان و پاسخ پیامبر به ایشان نقل می‌فرماید.

ب) این پرسش امری تازه و امروزی نیست و زمینه‌ی کهنی دارد و از موقعیت بحث

۱- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ایما امرأة قالت لزوجها: ما رأیت قط من وجهک خیراً فقد حبط عملها؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۵، ح ۷.

هر زنی که به شوهرش بگوید: من از تو هرگز خیری ندیدم، کردار خویش از بین می‌رود.»

۲- بحار، ج ۱۰۴، باب ۱، ص ۳۰۶، ح ۱۰. ۳- بقره/۲۸۲.

به دست می‌آید که مشکل آدمی نسبت به این امر در جهت تصوّر صحیح آن است و گرنه بعد از تصوّر صحیح بحث، تصدیق آن آسان است؛ هم‌چنان‌که آن زن می‌گوید: «من به نمایندگی از سوی همه‌ی زن‌ها می‌پرسم» و با اعتقاد کامل به دین و قرآن و پیامبر از علّت این امر پرسش می‌کند.

ج) زن پرسش خود را با این مقدمه آغاز می‌کند که اشتراک زن و مرد در انسانیت و اصل خویش - که آدم و حواست - و رابطه‌ی یک‌سان همگان با خدا، دلیل بر عدم تفاوت میان زن و مرد است و پیامبر ﷺ هم، تمام گفتار زن را تأیید می‌کند و در نهایت به او بشارت می‌دهد.

د) زن تنها پرسش خود نسبت به ارث و شهادت و یک تفاوت حقوقی را در میان زن و مرد مطرح می‌کند و پیامبر ﷺ هم حکمت، عدالت و مالکیت حق را بیان می‌دارد که همگان نزد حق یک‌سانند و خداوند بر تمام بندگانش امتنان و مرحمت دارد و اگر تفاوتی در این جهات هست، به خاطر تفاوت در ویژگی‌های زن و مرد است که در روایات دیگر مطرح شد.

ه) نکته‌ی دیگری که پیامبر ﷺ در این جا مطرح می‌کند، لعن و نفرین زن در مقابل ناملایمات مرد است. این خود از روح لطیف و عواطف حسّاس زن حکایت می‌کند که ویژگی عمده‌ی اوست؛ همان‌طور که گل و گلابی در مقابل چغندر و هویج از چنین لطافتی برخوردارند و نه لطافت گل و گلابی نقص آن‌هاست و نه مقاومت چغندر و هویج نقص به حساب می‌آید و هر یک در جای خود مناسب و زیباست.

و) در نهایت پیامبر توصیه می‌کند که اگر شما زن‌ها حالات احساسی زنانه را در خود کنترل کنید و - به بیان ما - مسایل را به‌خوبی تصوّر کنید، گذشته از اکتساب درجات عالی ایمان و درک درست معرفت و آرامش خاطر، ثواب و اجر فراوانی هم به جهت قبولی در همین آزمایش به دست خواهید آورد.

عواطف زن و مشکلات شهادت

پس از این مقدمه اینک در پاسخ به توهمات یاد شده باید گفت: چون از طرفی زن منبع احساس و چهره‌ای از عواطف و لطایف است و از طرف دیگر، در شهادت زمینه‌ی بروز مشکلات، درگیری‌ها، مشاجرات، کاستی‌ها و مواضعی از انکار و تخریب وجود دارد و گاه ناسپاسی و خیانت بروز می‌کند، اسلام نخواستار است که روح لطیف زن و عواطف و احساس او به طور جدی درگیر این ناهنجاری‌ها شود و یا عامل اثبات جرم گردد؛ به همین جهت، شریعت تا آن‌جا که امکان داشته، زن را در این زمینه به امتنان و عنایت خود، محدود ساخته است.

در مواردی مانند طلاق که بریدن رشته‌ی انس و رفع خلوت دو انسان - به خصوص زن - مطرح است، خدای متعال شهادت را از زن بر داشته است تا روح لطیف او در چنین ظرفی - که موقعیت، مکان و عمل آن مبعوض خداست - جریحه‌دار نشود و حتی ذهن او درگیر توفان حرمان و جدایی نگردد.^(۱)

اما در مسایل مالی - که ظروف عادی دارد - اسلام بعد از پذیرش شهادت زن، آن را به خاطر جهاتی که ذکر شد، بعد از شهادت مرد قرار داده است؛ هر چند این امر ترتیبی نیست و شهادت دو زن در عرض شهادت یک مرد قرار دارد؛ چه دو زن شاهد باشند یا یک مرد شاهد باشد و چه شهادت درباره‌ی مرد باشد یا درباره‌ی زن و چه با وجود شاهد مرد از دو زن به عنوان شاهد استفاده شود و یا بدون شاهد مرد، و اگر هم در لسان آیه یا روایت، ابتدا مرد عنوان می‌شود، به خاطر غلبه‌ی مورد و استفاده‌ی غالب از مرد در

۱- در حدیثی امام رضا علیه السلام درباره‌ی علت عدم پذیرش شهادت زنان در مورد طلاق می‌فرماید: «... و محابا تهنّ النساء فی الطّلاق؛ وسائل الشّیعه، ج ۱۸، باب ۲۴، ص ۲۶۸، ح ۵۰. زنان در ظرف طلاق و مانند آن، به طور نوعی، تحت تأثیر احساسات قرار گرفته و از هم جنس خود طرفداری می‌کنند.»

این امور است.

در مورد قَسَم، ماجرا این گونه نیست. قَسَم در باب «قضا» حکم ترتیبی دارد و در ظرف نبود دلیل، چه شاهد مرد باشد یا زن، نوبت به قسم می‌رسد؛ به طوری که با وجود شهادت یک مرد یا چند زن نوبت به قسم نمی‌رسد؛ پس قسم یک مرد مساوی با شهادت دو زن نیست؛ چنان‌که با شهادت یک مرد هم مساوی نمی‌باشد. قسم نسبت به شهادت زن یا مرد مانند تیمم در مقابل غسل و وضو است. اگر فردی برای تحصیل طهارت با غسل یا وضو مشکل داشته باشد، باید تیمم کند، ولی در صورتی که غسل یا وضو ممکن باشد، دیگر جای تیمم نیست.

قسم از آن جهت که خداوند در آن منظور می‌گردد، عظمت خاص خود را دارد، ولی نسبت به شهادت مرد یا زن رتبه‌ی متأخر و پایین‌تری را داراست و در واقع، در ظرف عدم امکان شهادت مرد یا زن پیش می‌آید. البته باید دانست که قسم تنها راه‌کار برای دفاع مرد نیست، بلکه زن هم در مواردی که شاهدی بر ادعای خود ندارد، می‌تواند سوگند یاد کند و در این جهت با مرد یکسان است؛ پس در ظرف عدم دلیل، زن و مرد باید هم‌چون یک‌دیگر با شرایطی یکسان قسم یاد کنند.

اهمیت قسم نیز تنها به فعل مرد یا زن نیست، بلکه به متعلق آن - که حق است - وابسته است؛ چرا که در قسم، نام خدا به میان می‌آید. برای مهم شمردن انسان در نگاه شریعت همین بس که با این که قسم دست‌مایه و پیش‌کشی حق را دارد، باز این انسان است که در شهادت بر قسم تقدم دارد.

اما در مواردی مثل حیض، ولادت، بکارت و این گونه امور که به‌طور طبیعی، ظرف شهادت زنان است، ولی مرد هم می‌تواند در صورت امکان شهادت دهد، تفاوتی میان زن و مرد از نظر کمی و کیفی وجود ندارد و شهادت مرد بر زن مقدم نیست. عدم تفاوت در این موارد تنها بدان علت است که شریعت نمی‌خواهد بار زن در این جهات سنگین

شود و یا حقی از او یا به واسطه‌ی او تزییع گردد، وگرنه زن به‌طور طبیعی در این مواضع قابلیت بیش‌تری برای آگاهی و شهادت دارد و به‌طور عملی هم زن‌ها در این موارد کارایی بیش‌تری دارند.

از این‌رو در مواردی که به‌طور طبیعی زن بیش از مرد اشراف دارد و شهادت او تحقق پیدا می‌کند، شهادت زن مقدم است و در غیر این‌صورت، شارع مقدس نمی‌خواهد زن با حوادث شوم و موارد نامناسب درگیر شود و یا به‌واسطه‌ی نبود زن شاهد حقی ضایع گردد؛ پس اگر در چنین مواردی شهادت مرد هم پذیرفته می‌شود، به علت آن است که زن به تنهایی تحمل شهادت دادن در این امور را ندارد و این کمال امتنان و لطف حق به زن می‌باشد.

اما در پاسخ این اشکال که «چرا در مواردی هم که شهادت زنان پذیرفته می‌شود، نباید تعداد آن‌ها کم‌تر از چهار نفر باشد»، باید گفت: زن به‌طور طبیعی، به‌واسطه‌ی عواطف و احساسات، دوران‌دیشی مرد را ندارد، بلکه او منبع احساس و عواطف است و شهادت از مواردی است که عواطف و احساسات با آن سنخیت ندارد و راه‌یابی زن‌ها به این امور موجب انفعال آنان می‌شود؛ از این رو دین برای حفظ هر چه بیش‌تر حقوق همگان - از زن و مرد - شهادت زن را نصف شهادت مرد قرار داده است - چه به انضمام و چه به تنهایی؛ زیرا زن در موضعی که جای درگیری و انکار است - مانند شهادت - به‌واسطه‌ی خصوصیت‌های روحی و لطافت روانی‌اش، هم‌چون مخزن باروتی است که در کنار آتش قرار می‌گیرد و انرژی متراکمی که با اندک چاشنی و محرکی آزاد می‌گردد؛ بنا بر همین اصل کلی، دین زن را در این زمینه محدود ساخته است؛ چه نسبت به عدم پذیرش شهادت او در بعضی موارد، چه محدودیت پذیرش در موارد وجود مرد و چه نسبت به پذیرش با افراد بیش‌تر که در صورت اخیر، احتمال خطا و اشتباه کم‌تر می‌شود؛ زیرا تعدد افراد، خود عامل مؤثری برای کم‌تر شدن خطا در

این زمینه است.

محدودیت یا امتنان؟

از دیدگاه اسلام، زن و مرد از حرمت خاص و ارزش کامل انسانی برخوردارند و هر یک جلوه‌ی کامل الهی به شمار می‌روند و در زمینه‌ی حقوق با عدالت کامل با آن‌ها برخورد شده است.

تفاوت‌ها تنها در مواردی محدود و به جهت ویژگی‌ها و خصوصیت‌های زن و مرد می‌باشد. محدودیت زن در بعضی موارد، لطف و امتنانی در جهت سبک‌باری اوست و نباید این عنایت الهی را با برداشت‌های نامناسب به‌گونه‌ای دیگر تفسیر نمود؛ زیرا چنین برداشتی حرمان اندیشه‌ی آدمی را نسبت به درک و وصول الطاف حق به بار می‌آورد؛ چه این برداشت نادرست در مورد دیه، ارث و شهادت باشد یا نسبت به عبادت، نماز و امور دیگر.

شریعت با توجه به شرایط خاص روحی - روانی و موقعیت‌های اجتماعی زن و مرد احکام مشترک و خصوصیت‌های حکمی آن‌ها را به‌طور دقیق ترسیم کرده است؛ به عنوان مثال: در جایی شهادت زن پذیرفته نمی‌شود، در جایی دیگر شهادت او به‌طور محدود پذیرفته است و در جایی هم شهادت دو زن به جای یک مرد قبول می‌شود. در جهتی زن حق مهریه دارد و مرد باید آن را بپردازد و در جهت دیگر، ارث زن نسبت به مرد متفاوت و محدود است.

دین مقدس اسلام نفقه و تأمین هزینه‌ی زندگی مشترک و حفظ، حراست و دفاع از حریم زندگی خانوادگی و اجتماعی را به عهده‌ی مرد گذاشته است و در مقابل، اطاعت از مرد را در موارد مشروع و به‌طور معقول - آن هم برای جلب اقتدار و حمایت مرد و حفظ کانون خانواده و تحکیم قوام زندگی - بر عهده‌ی زن نهاده است.

آری، دین به تناسب و امتنان، در تمام محورها با همگان برخورد شایسته و عادلانه‌ای دارد؛ هرچند فهم این حقایق دینی - به ویژه در زمینه‌های یاد شده - در خور ادراک همه‌ی افراد نیست. همین امر باعث شده است که از دین برداشت‌ها و ذهنیت‌های نامناسبی ارایه گردد و در نتیجه، رفتار ناشایستی نسبت به زن بروز نماید و چه‌بسا همین نتایج ناموزون و غیر واقعی به دین نسبت داده شود؛ بنابراین باید در جهت شست‌وشوی ذهنیت‌های نادرست و تصحیح عقاید و ترسیم شفاف قوانین در این زمینه کوشید تا گذشته از سلامت و پاکی جامعه، دین نیز به واسطه‌ی این ناهنجاری‌ها مورد اتهام قرار نگیرد.

بخش دوازدهم

**زن و
سمت‌های کلان**

فصل یکم: محدودیت زن و مسؤولیت‌های اجتماعی

مرد و مردسالاری

پرسش اجتماعی دیگری که می‌تواند زوایای فراوانی داشته باشد، این است که: چرا از دیدگاه اسلام شؤون کلی و موقعیت‌های خاص اجتماعی، تنها مخصوص مرد است و زن‌ها در عمل، به‌طور شرعی و قانونی از آن محرومند؟

چرا از نظر شریعت، مرجعیت دینی و رهبری جامعه تنها از شؤون مرد می‌باشد و زن نمی‌تواند مرجع تقلید یا رهبر جامعه‌ی اسلامی شود؟

چرا بر اساس دیانت، زن نباید حاکم و قاضی شود؟! چرا در نماز جماعت زن اجازه ندارد امام جماعت مردها باشد؟

چرا امامت جمعه فقط از آن مردهاست؟

چرا در جامعه‌ی اسلامی که ادعای شؤود حق و عدالت در آن حاکم است و زن و مرد در آن از حقوق و امکانات یکسانی برخوردارند، رئیس دولت باید مرد باشد و نباید مسؤولین تراز اول کشور، زن باشند؟ هم‌چنین چرا نباید فرماندهی لشکر و ریاست قوای نظامی و انتظامی بر دوش زن‌ها قرار گیرد؟!

تمام این پرسش‌ها و اشکالات زمانی به خوبی رخ می‌نماید و قلب هر انسان منصفی را از بی‌عدالتی و بی‌حرمتی نسبت به زن به درد می‌آورد که همگان اذعان دارند زن و مرد، هر دو انسانند و در توانایی‌های عقلانی و دانش و آگاهی هم‌سانند و اگر زنان در پاره‌ای جهات برتری نداشته باشند، کم‌تر از مردان هم نیستند؛ همان‌طور که در مواردی، آمار از این واقعیت حکایت می‌کند.

چرا مردها می‌توانند در تمام شؤون زندگی زنان دخالت داشته باشند، در حالی که زن‌ها نسبت به دخالت در شؤون جامعه‌ی مردها و حتی امور مربوط به خود هم محرومند و از موقعیتی متوازن با مردان برخوردار نیستند؟ خلاصه، این امر از یک مردسالاری جدی و آشکار در زوایای گوناگون جامعه حکایت می‌کند که نمی‌توان از آن اغماض و چشم‌پوشی داشت.

هم خوانی دین، عقل و واقعیت

در آغاز برای تبیین بحث باید این توهمات را به‌طور کلی در سه بخش: عقلی، دینی و واقعیت‌های خارجی و تاریخی مورد تحلیل و بررسی قرار داد. برخوردها را نیز می‌توان در دو بخش: دوران گذشته و عصر جدید، نسبت به مسلمانان و غیرمسلمانان شناسایی نمود تا تمام زوایای این امر به خوبی روشن گردد.

همان‌طور که در این کتاب به‌خوبی تبیین شد، در انسانیت هیچ تفاوتی میان زن و مرد وجود ندارد، ولی ویژگی‌ها و خصوصیت‌ها، این دو صنف را از یکی بودن دور داشته و گذشته از آن که هر یک را متمایز ساخته، به‌طور فردی و جمعی مکمل دیگری قرار داده است.

چنان‌که روشن شد، ویژگی‌های زن، از قبیل احساس و عواطف، موجب تحقق ظرافت‌های خاص انسانی است و اقتدار و دوراندیشی، از ویژگی‌های غالب مرد می‌باشد و همه‌ی این امور ملاک‌های عقلی و احکام عقلایی خود را داراست؛ بنابراین، از دیر باز تقسیم کار و رعایت تناسب‌ها از ره‌گذر وحی، اندیشه و تجربه‌ی آدمی در طول تاریخ اقوام و ملل به دست آمده است.

تفاوت‌هایی که میان زن و مرد در دین اسلام آمده، بر معیار عقل و اندیشه‌ی سالم استوار است و جز در بخشی از زمینه‌های عبادی، بقیه‌ی آن‌ها امضایی است و اسلام در

پی تأسیس حکمی نبوده است؛ مگر آن که ضرورت تأسیس ایجاب شده باشد؛ از این رو به خوبی روشن می‌شود که دین مقدس اسلام بر اساس عقل و اندیشه‌ی سالم همان حقایقی را دنبال می‌نماید که خلقت و فطرت طراحی کرده و از هرگونه افراط و تفریطی به دور است و نباید فرمان‌های دینی را هم‌چون عمل‌کرده‌های افراد عادی قلمداد نمود. تجربه‌ی آدمی و واقعیت‌های تاریخی نیز حکایت از این تفاوت‌ها دارد. تاریخ به خوبی تفاوت‌های موجود میان زن و مرد را آزموده و در این جهات توهّمی باقی نگذاشته است؛ البته نباید تفاوت‌ها را با تجاوزهایی که به حقوق زن می‌شود، در یک ردیف نهاد و همه را با یک نگاه دید.

تاریخ پیش از اسلام شاهد برخوردهای بسیار ظالمانه‌ای نسبت به زنان بوده است و اکنون این نوع برخوردها، در سبک جدید و با مدرن‌ترین روش‌ها در دنیای غرب و شرق، با عناوینی قانونی اعمال می‌شود که امروزه چنین امری بر کسی و به ویژه افراد آگاه پوشیده نیست؛ اگر چه نیرنگ‌ها، تبلیغات و شانتاژهای رسانه‌ای گوش فلک را کر کرده است، ولی با تمام این پوشش‌های مدرن، مجالی برای پنهان‌سازی این امر باقی نمانده است.

البته آن‌چه گفته شد، دلیل بر سلامت و مصونیت جوامع اسلامی در رابطه با زن نیست؛ چرا که مسلمین هم در طول تاریخ و عصر جدید، برخوردهای چندگانه و متفاوتی نسبت به زن داشته‌اند که بیان هر یک از آن‌ها فرصت مناسب خود را می‌طلبد. تخریب استعدادها و عدم مجال رشد زنان، هم‌راه با برخوردهای ناموزون نسبت به آنان در سطوح مختلف یافت می‌شود که هرگز مناسبتی با فرمان‌های آیین مقدس اسلام ندارد؛ هم‌چنین در این کشورها انحرافات عمومی، اجتماعی و فرهنگی و سنت‌های قومی - مردمی و تعصبات بومی توأم با خودخواهی در برابر زن وجود دارد که با هیچ دین و کفری سازگار نیست.

آنچه در این مقام در پی آن هستیم، این است که دین، عقل و واقعیت‌ها با یک‌دیگر هماهنگ بوده و دین همچون اندیشه و عقل از عینیتی خارجی برخوردار است. شریعت از هرگونه افراط و تفریط یا سالارپروری به دور بوده و همچون بزرگی مهربان تمام افراد جامعه را از حقوق لازم و مناسب برخوردار ساخته است. اینک بعد از بیان این مقدمه، به توهمات مطرح شده در این زمینه اشاره می‌شود.

فصل دوم: زن و امامت در نماز

از چهره‌های شاخص مراسم عبادی - سیاسی در اسلام، نماز جماعت و جمعه، نماز عید فطر و قربان و دیگر نمازهای عمومی و اجتماعی است که هر یک شرایط خاص خود را دارند. نماز جماعت - به‌طور مشخص - دارای شرایط و احکام خاصی، مانند: بلوغ، عقل و مرد بودن امام است، و اقتدای زن به زن را گرچه بسیاری از فقها می‌پذیرند، چنان‌که مقتضای دلیل همین است و ما نیز به قوت آن را پذیرفته‌ایم، ولی این امر کلیت عنوان به خصوص امامت زن بر مرد را به دنبال ندارد.

امام جماعت باید صاحب صلابت، عدالت، وقار و فضیلت بوده و موقعیت اظهار را داشته باشد و از سلامت کامل برخوردار باشد؛ به طوری که فرد سالم و حتی ایستاده نمی‌تواند به «ذوی الاعذار» کسی که نقص عضو دارد یا نشسته و یا با تیمم نماز می‌خواند، اقتدا کند که چنین موقعیتی توان‌مندی‌های خود را می‌طلبد؛ هم‌چنین نماز جمعه و نماز اعیاد اسلامی که از شؤون حکومت اسلامی و امام عادل می‌باشد، دارای سنگین‌ترین شرایط و تکلیف‌ها است و موقعیت زن با آن سازگار نیست.

از آن‌جا که نماز جمعه دو خطبه دارد و نمی‌توان آن را به صورت فردی یا پنهانی و آهسته به‌جا آورد و مردم باید به خطبه‌ها گوش فرادهند و امام جمعه هم باید بلیغ باشد و خطبه‌ی نماز را بلند و شیوا بخواند و از طرفی بر زن واجب نیست که در نماز جمعه و امثال آن شرکت کند، روشن می‌شود که ویژگی‌های این نماز با موقعیت زن سازگار نیست. هم‌چنین نماز عید فطر و قربان از چنین احکامی برخوردارند و ویژگی‌های خود را نیز دارند و خصوصیات این نمازها با حالات زن سازگاری ندارد؛ از این‌رو نمی‌توان

تصدی این منصب‌ها را به زن، واگذار نمود؛ زیرا گذشته از عدم تناسب این امر با زن موجب ناهنجاری‌های اجتماعی، اخلاقی و تحمّل ناهمواری‌های بسیاری برای او خواهد شد.

اینک به خوبی روشن می‌شود که چرا این امور باید توسط مرد انجام شود. زیرا که نماز جمعه از شؤون اجتماعی است و امام جمعه باید با صدای بلند و رسا آن را بخواند و طی آن با لباسی آراسته و زیبا و بیانی فصیح و رسا خود را در دید مردم مؤمن قرار دهد تا باعث سرور و قوت قلب‌ها شود. این در حالی است که برخی از این حالات برای زن شایسته و پسندیده نیست و زن نباید خود را بر عموم عرضه کند یا زیبایی‌اش را آشکار سازد؛ گذشته از آن که او نمی‌تواند همیشه برای نماز خود را حاضر سازد و عادت ماهیانه یا ایام حاملگی و زایمان او که از امور همیشگی می‌باشند و تعطیل بردار نبوده و نمی‌شود در فصلی باشند و در فصلی نباشند، با استمرار حضورش در نمازهای یادشده منافات دارد.

با توجه به آنچه گفته شد، ضرورتی ندارد که امامت جمعه و جماعت از وظایف زنان شمرده شود. علاوه بر این، اصل عفاف عمومی و شرم و حیای زنانه هم، چنین امری را نمی‌پذیرد؛ زیرا بر فرض این که ناگاه در میان نماز جماعت، زن دچار عادت ماهیانه شود و تکلیف از او ساقط گردد، چه باید کرد و چه موقعیتی برای او پیش خواهد آمد!

شؤون عمومی اجتماع و موقعیت عفاف زن نیز ایجاب نمی‌کند که سمت اندر زده‌ی به عموم جامعه در نماز جمعه با چنین حالتی بر عهده‌ی او قرار گیرد؛ به همین علت زن تنها می‌تواند برای زن‌ها امام جماعت باشد؛ هم‌چنان‌که در فقه شیعه در مورد این امر، مشکل چندانی وجود ندارد، هر چند اختلاف در آن قابل انکار نیست. نیز نمی‌توان از باب قیاس گفت: اگر اقتدای زن به زن در نماز جماعت صحیح است، پس نماز جمعه را

هم زن می‌تواند برای زن‌ها اقامه کند؛ چراکه در امور عبادی قیاس درست نیست و باید هر امر عبادی دلیل خاص خود را داشته باشد. در نماز جمعه دلیلی بر این امر نداریم و اگر در نماز جماعت هم گفته می‌شود که: زن می‌تواند امام زن‌ها باشد، به این جهت است که فقیه می‌گوید: من دلیل شرعی دارم.

فصل سوّم: زن و قضاوت

از گفتارهای پیشین به خوبی روشن می‌شود که قضاوت یا حاکمیت عمومی نسبت به جامعه و مردم نباید در گستره‌ی صفات جمال و عواطف زنانه قرار گیرد. رقت قلب زن، شور مادری و لطف این الهه‌ی عشق را نباید با پرسش‌های کیفری، ماجراهای جنایی و مشکلات جزایی طغیان‌گران پلید و جانبان سرکش درگیر نمود.

موقعیت جسمانی و چینش اعصاب، عواطف و احساسات زن ایجاب می‌کند که زن - این زیباترین شکوفه‌ی هستی، مادر انسان و همسر مرد - در غیر ظرف ضرورت با خلاف‌کاران درگیر و رویارو نگردد و به‌طور مستقیم با زشتی‌ها روبه‌رو نشود؛ همان‌طور که حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «المرأة ریحانةٌ و لیست بقهرمانة»^(۱) زن نازنین عشق است و صلابت میدان ندارد.»

در این جا برای این که بحث «قضاوت زن» بر اساس دلیل شرعی ارزیابی شود، ابتدا باید گزیده‌ای علمی - فقهی را طرح کنیم و سپس اندیشه و نظر خود را با تمام جهات نفی و اثبات آن به‌طور خلاصه هم‌راه سازیم. امید آن که در ظرف تفصیل، مباحث گسترده‌ی این موضوع هم‌راه با نقد و تحلیل دنبال شود.

ابتدا باید دانست که کم‌تر حکمی در فقه متعالی اسلام یافت می‌شود که نسبت به آن اختلاف نظر وجود نداشته باشد، ولی گویایی حکم «حرمت قضاوت زن» چنان است که در مورد آن هیچ‌گونه اختلافی در فقه شیعه و اهل سنت با تمام فرقه‌های گوناگونش

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۰، ح ۱.

به چشم نمی‌خورد. سیره‌ی عملی مسلمین از صدر اسلام تا امروز هم بدون هیچ اختلافی گواه بر این امر است.

سراسر فقه شیعه را عناوینی از قبیل: «بلاخلاف»، «لااشکال»، «عدم الخلاف» و «الاجماع علی عدم انعقاد القضاء للمرأة» فرا گرفته است.

مرحوم «محقق حلی» صاحب شرایع - که کتابش هم چون قرآن فقه شیعه است - در بحث قضا می‌فرماید:

«ولا ینعقد القضاء للمرأة و ان استکملت الشرایع»^(۱)

قضاوت شرعی برای زن تحقق نمی‌یابد، اگرچه تمام شرایط لازم - از قبیل: علم، اجتهاد و عدالت - را دارا باشد.

امام راحل رحمته الله هم در کتاب تحریر در بحث شرایط قاضی می‌فرماید:

«یشترط فی القاضی الذّ کورة»^(۲)

شرط قاضی مرد بودن است و قضاوت زن شرعیت ندارد. ایشان در این کتاب شرایط قاضی را به دو دسته تقسیم می‌کنند: یک دسته شرایطی که به واسطه‌ی استحکام دلیل، آن‌ها را قطعی و لازم می‌دانند و دسته‌ی دیگر شرایطی که آن‌ها را با عنوان «احوط» مطرح می‌کنند. مرد بودن جزو شرایطی است که ایشان نسبت به آن جازمند؛ هم چون: عقل، ایمان و عدالت.

مرحوم صاحب جواهر هم برای عدم صحّت قضاوت زن در کتاب «جواهر الکلام» به اجماع تمسک نموده و سپس با حدیث نبوی «لا یفلح قوم ولتهم امرأة؛ مردمی که ولایتشان بر دوش زن قرار گیرد، رستگار نمی‌شوند.» بر مراد خویش استدلال

۱- شرایع، کتاب قضا، ص ۳۱۳.

۲- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۰۷.

می‌کند.^(۱) هم‌چنین ایشان در این باره روایت «لا تتولّى المرأة القضاء» (زن نباید عهده‌دار امر قضا شود) و سفارش پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علی ﷺ: «يا علي! ليس على المرأة جمعة - الى ان قال: ولا تولّى القضاء»^(۲) بر زن نماز جمعه و تصدّی قضای شرعی نیست.» را ذکر می‌کند و در نهایت می‌فرماید:

«لا اقلّ من الشك والاصل عدم الاذن»

اگر بر فرض به تمام دلایل منع قضاوت زن شک داشته باشیم، از آن جا که اصل عدم اذن شارع نسبت به قضاوت زن مسلم است، قضاوت زن شرعیّت ندارد.^(۳) بی‌شک نعمه‌ی مخالفت با این حکم اسلامی تنها توسط ناآشنایان با دین و افراد بی‌اعتقاد به اسلام و گروهی که در مسیر استشمام نسیم آلوده‌ی لائیک از خارج بوده‌اند، به راه افتاده است که به طور سرگردان حرف‌های بیگانگان را دنبال و تکرار می‌کنند. اکنون جا دارد نظر نهایی خود را به‌طور مستدل و در نهایت اختصار هم‌راه با نقد و تحلیل عنوان کنیم تا در ظرف تفصیل، این بحث به‌طور اساسی و اصولی، جهات عقلی و شرعی خود را باز یابد.

دلایلی که در مورد عدم جواز قضاوت زن وجود دارد، بر دو بخش است: بخش نخست بعضی از آیات قرآن کریم است و بخش دوم شامل دسته‌ای از روایات معصومین ﷺ.

۱- جواهر، ج ۴۰، کتاب قضا، ص ۱۴.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب صفات قاضی، باب ۲، ص ۶.

۳- جواهر، ج ۴۰، کتاب قضا، ص ۱۴.

دلایل عدم صحت قضاوت زن

الف) بررسی آیات قرآن

«الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»^(۱)

بر اساس این کریمه‌ی الهی، مردان باید نظام کلی کارهای زنان را در غیر از شؤون ویژه‌ی آنان به عهده گیرند؛ زیرا استحکام رفتار آدمی رابطه‌ی مستقیمی با اعتدال هرچه بیش‌تر عقلانیت او دارد^(۲) و عواطف زن اگرچه شکوفه‌ی الطاف و زیبایی‌های خلقت است، ولی نباید باعث آسیب‌رسانی به استحکام امور گردد.

ظاهر این بیان، سرپرستی مردان بر زنان را می‌رساند و عکس آن، گذشته از آن‌که بر خلاف این کریمه‌ی الهی است، صحیح هم نیست. این بیان، یک امر کلی است و هر چند به‌طور مشخص مسأله‌ی قضاوت را مطرح نمی‌کند، ولی قضا از مصادیق بارز و آشکار آن است. عنوان «رجال» و «نساء» هم در این آیه عمومیت دارد و تنها درباره‌ی زن و شوهر نمی‌باشد.

حال اگر گفته شود: آیه، تنها قیمومت مردان بر زنان را مطرح می‌کند و نسبت به ریاست زن بر زن‌ها ساکت است، در پاسخ باید گفت: قدر متیقن آیه‌ی مبارکه، سرپرست بودن مردان را مطرح می‌کند و نسبت به موارد دیگر و این مورد، نیاز به دلیل دیگری دارد؛ بنابراین از این آیه سرپرستی زنان توسط زن استفاده نمی‌شود.

«و لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ وَلِلرَّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»^(۳)

۱- «مردان بر زنان قیمومت دارند»؛ نساء/۳۴.

۲- قال النبی ﷺ: «قوام المرء عقله»؛ بحار، ج ۱، ص ۹۴.

رسول خدا ﷺ فرمود: قوام آدمی به عقل اوست.

۳- قال علی ﷺ: «ثمرة العقل الاستقامة»؛ غررالحکم، ح ۴۵۸۹.

علی ﷺ می‌فرماید: میوه‌ی عقل پایداری و پای‌بندی است.

۳- بقره / ۲۲۸.

برای زن‌ها همان حقوقی باید رعایت شود که در مورد مردان وجود دارد و مردان نسبت به زنان مرتبه‌ی برتری دارند.»

این آیه از وجود مرتبه‌ای بالاتر برای مردان در برابر زنان خبر می‌دهد. حال، این مرتبه ایجاد می‌کند که کارهای کلیدی و مخاطره‌آمیز تنها در دست مردها باشد. این آیه به‌طور کلی هر امر سنگین و کلیدی، هم‌چون قضا - که نیازمند عقلانیت، عزم و اراده‌ی عمومی و اقتدار است - را از دست‌رس احساسات لطیف زن‌ها دور می‌دارد؛ اگرچه روشن است که اقتدار و سرپرستی مرد به معنای کید و غرور و ظلم و تعدی او نیست؛ چنان‌که در ارتباط با همین آیه پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

خیر الرّجال من اّمتی الّذین لا یتطاولون علی اهلّیهم و یحتون علیهم و لا یظلمونهم ثمّ قرأ «الرّجال قوّامون علی النّساء بما فضل الله بعضهم علی بعض» (۱)

بهترین مردان امّت من افرادی هستند که نسبت به خانواده‌ی خود خشن و متکبر نباشند و به آن‌ها رأفت و محبت داشته و از ظلم و ستم بر آنان پرهیز نمایند. آن‌گاه حضرت آیه‌ی شریفه‌ی «الرّجال قوّامون علی النّساء، را قرائت فرمودند.» البته شواهد دیگری از آیات قرآن وجود دارد که اکنون در پی بیان آن نیستیم.

ب) بررسی روایات

۱) مقبوله‌ی عمر بن حنظله

یکی از روایاتی که برای نصب قاضی در زمان غیبت به آن تمسک می‌شود و دارای اهمّیت بسیار است، مقبوله‌ی «عمر بن حنظله» است. در این روایت شریف، امام صادق ﷺ بعد از نفی صحّت قضاوت اهل طاغوت می‌فرماید:

«من تحاکم الیهم فی حقّ او باطلٍ فأتّما تحاکم الی الطّاغوت؛

مراجعه به قضات اهل سنّت هم چون مراجعه به طاغوت است.»

راوی می‌پرسد: فکیف یصنعان؛ پس شیعیان در اختلافات چه کنند؟ امام علیه السلام

می‌فرماید:

«ینظران من کان منکم ممّن قد روی حدیثنا... فأتّی قد جعلته علیکم

حاکماً؛

بنگرید که چه کسی از میان شما احکام دین را از ما آموخته و بیان می‌نماید که همانا

من او را بر شما حاکم قرار دادم.»

شاهد در این روایت، عبارت «من کان منکم» است که به طور قطع از مورد زنان

انصراف دارد و شامل آن‌ها نمی‌شود؛ پس قاضی نباید زن باشد، اگرچه تمام شرایط

قضاوت را هم دارا باشد.

در پایان این روایت حضرت می‌فرماید:

«فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فأتّما استخفّ بحکم اللّٰه و علینا ردّ والرّادّ

علینا الرّادّ علی اللّٰه و هو علی حدّ الشّرك باللّٰه؛^(۱)

هنگامی که قاضی مطابق احکام ما حکم کند، ولی آن حکم از طرف کسی پذیرفته

نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و فرد خاطی ما را رد کرده و ردّ ما ردّ خداست و

چنین فردی مشرک شمرده می‌شود.

دلالت این روایت بر مورد بحث، تمام است. البته نسبت به عمر بن حنظله دغدغه‌ی

توثیق وجود دارد، ولی عمل اصحاب، ضعف روایت را جبران می‌نماید.

۱- وسائل الشّیعه، ج ۱۸، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، ح ۱.

(۲) معتبره‌ی ابی خدیجه

ابی خدیجه سالم بن مکرّم الجمّال قال: قال أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام: «إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور و لكن انظروا إلى رجلٍ منكم يعلم شيئاً من قضايانا فاجعلوه بينكم فأنّي قد جعلته قاضياً فتحاكموا إليه؛^(۱)

ابی خدیجه می‌گوید: امام صادق عليه السلام فرمودند: مبدا به قضاوت جور و درباری اهل سنت مراجعه کنید، بلکه ببینید در میان شما مردی که پاره‌ای از احکام ما را آشناست، کیست تا از او حکم ما را دریافت کنید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار دادم.» جمله‌ی «انظروا إلى رجلٍ منكم» در این که قاضی باید مرد باشد، صراحت دارد و با این حدیث روشن می‌شود که مراد از عبارت روایت پیشین هم که فرمود: «من كان منكم» همان «رجل منكم» است. در آن حدیث به «انصراف» تمسک شد، ولی در این روایت، نسبت به عدم صحّت قضاوت زن صراحت وجود دارد.

در پایان این روایت - هم چون روایت پیشین - امام عليه السلام می‌فرماید: «فأنّي قد جعلته قاضياً؛ من او را بر شما قاضی قرار دادم.» البته این روایت به دو جهت از روایت گذشته بهتر است:

نخست این که این روایت به طور صریح مرد بودن قاضی را بیان می‌کند (رجلٍ منكم)، در حالی که در روایت پیشین با استفاده از انصراف، مرد بودن قاضی استفاده می‌شد.

دوم این که روایت عمر بن حنظله دچار ضعف سند است - گرچه ضعف آن با عمل اصحاب برطرف می‌شود - ولی روایت ابی خدیجه معتبر است و نیاز به روایت

۱- همان، باب ۱، ح ۵.

جبران‌کننده‌ای ندارد.

(۳) روایت نبوی

در موارد متعددی از ابواب و احکام فقهی، از جمله باب قضاوت، نسبت به عدم جواز تصدی زن به این روایت نبوی تمسک می‌شود:

«لا یفلح قومٌ ولیتہم امرأۃ؛»^(۱)

مردمی که زنی بر آن‌ها ریاست کند، هرگز رستگار و سعادت‌مند نمی‌شوند. گفته می‌شود: این روایت از جهت سند و دلالت خالی از اشکال نیست. هم سند آن مشکل دارد و هم از شمار آن روایات نبوی است که مورد تمسک معصوم علیه السلام قرار نگرفته است؛ هرچند با عبارات مختلف و وحدت معنا در کتاب‌های شیعه و اهل سنت آمده و از شهرت بالایی برخوردار است؛ چنان‌که آمده است:

«لن یفلح قومٌ تملکهم امرأۃ»،^(۲) «لن یفلح قومٌ ولّوا امرهم امرأۃ»^(۳) و «لن

یفلح قومٌ اسندوا امرهم الی امرأۃ»^(۴)

رستگار نمی‌شوند مردمی که مالک و رئیس آن‌ها زنی باشد و کارها را به او استناد دهند و از او فرمان گیرند.

در مورد سند این حدیث باید گفت: اگرچه نبوی است و مشکل «ارسال» دارد، ولی این طور نیست که مورد تمسک معصوم علیه السلام قرار نگرفته باشد؛ چنان‌که در روایات متعددی امام باقر علیه السلام، حضرت امام حسین علیه السلام و دیگر ائمه‌ی معصومین علیهم السلام به چنین معنایی تمسک جسته‌اند که در آینده بدان اشاره خواهیم داشت.

نسبت به دلالت این روایات بر مقصود ما نیز ممکن است گفته شود: امیری و حاکم

۱- خلاف، ج ۳، ص ۳۱۳.

۲- مسند ابن حنبل، ج ۲، ص ۲۰۵۴۰.

۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۹۰.

۴- تحف العقول، ص ۳۵.

بودن چیزی بیش تر از قضاوت است؛ زیرا امارت، ریاست تمام و حاکم بودن است، ولی قضاوت کم تر از آن است و نفی امارت، نفی قضاوت را به دنبال ندارد.

در پاسخ باید گفت: قضاوت همان امارت و حاکمیت است؛ گرچه هر حاکمی قاضی نیست، ولی هر قاضی نسبت به حوزه‌ی حکمش حاکم است.^(۱)

هرچند حاکم در شعاع کاری خود سیطره‌ی بیش تری نسبت به قاضی دارد، ولی حاکمیت خاص را در مورد قضاوت، به طور عملی تنها قاضی داراست.

دیگر بار ممکن است اشکال شود که: مراد از فلاح و رستگاری در این نقل، یک امر معنوی و اخروی است و نمی‌تواند صحّت قضاوت را - که یک امر دنیوی است - نفی کند.

در پاسخ این ایراد هم گفته می‌شود: هنگامی که عدم رستگاری اخروی معلول عمل دنیوی است، به طور قهری آن کار دنیوی را هم مشکل دار می‌کند و تخریب موقعیت دنیوی را به دنبال دارد؛ گذشته از آن که چنین برداشتی - که این رستگاری مربوط به آخرت باشد - قرینه می‌خواهد که در کلام چنین قرینه‌ای وجود ندارد، بلکه صدر و ذیل کلام، خود قرینه بر نابسامانی دنیوی است. البته نابسامانی دنیوی انکسار معنوی و حرمان اخروی را نیز به دنبال دارد؛ زیرا همان طور که در مقام خود اثبات نمودیم، صحّت و سلامت دنیوی با صفای معنوی و سعادت اخروی ملازمه دارد و بی‌تحصیل سلامت، سعادت تحقّق نخواهد یافت و سعادت بی‌وجود سلامت تنها یک خیال واهی است.

با پاسخ به این سه اشکال اینک می‌توان گفت که: این حدیث هم در جهت سند و هم

۱- چنان‌که در حدیثی رسول خدا ﷺ فرمود: «لا تكون المرأة حكماً تقضى بين العامة»؛ کنز العمال، ح ۱۴۹۲۱.

زن نباید در مقام قضاوت بین مردم حکم نماید.»

از نظر دلالت بی‌اشکال است و بازمینه‌های موجود در دیگر روایات و معرفت به مذاق شارع، جزم به صحّت و اعتبار آن دور از استحکام نیست.

(۴) روایت امام باقر علیه السلام

ما رواه جابر بن یزید الجعفی قال: سمعت ابا جعفر محمد بن علی
الباقر علیه السلام يقول: ليس على النساء اذانٌ ولا اقامةٌ ولا جمعةٌ ولا
جماعةٌ... ولا تؤلى المرأة القضاء ولا تلى الامارة ولا تستشار. (۱)

در این روایت، امام باقر علیه السلام به رخصت یا عزیمت، نسبت به این موارد تکلیف را از زن، برمی‌دارد: اذان و اقامه، نماز جمعه و جماعت، ولایت، قضاوت، امارت و مشورت.

نسبت به این روایت، می‌توان به این صورت ایراد کرد که: «ليس على النساء» (این امور بر زن‌ها نیست)، دلالت بر رفع تکلیف، ضرورت و وجوب دارد و حرمت و عدم صحّت از آن به دست نمی‌آید؛ همان‌طور که قرینه‌ی عدم حرمت نماز جماعت و جمعه و اذان و اقامه نسبت به زن‌ها در میان هست؛ پس تنها می‌توانیم بگوییم: این موارد بر زن‌ها واجب نیست، ولی حرمت انجام آن معلوم نیست؛ مگر آن‌که گفته شود: لازم نیست مصادیق متعدّد در نفی، حکم واحدی داشته باشند و در این روایت هم گرچه امور متعدّدی نفی می‌شوند، ولی هر یک حکم خاصّ خود را دارند؛ به‌طوری که وجوب بعضی از این موارد و صحّت بعضی دیگر از زن برداشته شده است.

حال اگر گفته شود: تفاوت حکم نسبت به موارد متعدّد، در صورتی که مانند «ليس على النساء» زبان و سیاق واحد داشته باشد، قرینه می‌خواهد، در پاسخ می‌گوییم: چنین

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۶۲، ح ۱ / خصال، ص ۵۸۵، ح ۱۲.

قرینه‌ای در این باره موجود است که همان روایات نفی صحّت ولایت و قضاوت و روایات عدم وجوب اذان، اقامه، جمعه و جماعت نسبت به زن می‌باشد.

بنابراین، با مجموعه‌ی روایات این ابواب و شناخت مذاق شارع مشکلی نسبت به دلالت روایت امام باقر علیه السلام باقی نمی‌ماند؛ گذشته از آن که نظیر همین روایت در کتاب «بحارالانوار» آمده است، بی‌آن که با عبارت «لیس علی النساء» آغاز شده باشد:

«انّ المرأة لا تولی القضاء ولا تولی الامارة»^(۱)

زن متولی امر قضاوت و حکومت نمی‌شود.

در روایتی دیگر آمده است:

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: فی رسالة امیر المؤمنین علیه السلام الی الحسن علیه السلام: «لا تملک المرأة من الامر ما یجاوز نفسها فانّ ذلك انعم لحالها وارخی لبالها وادوم لجمالها فانّ المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة...»^(۲)

امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب به امام حسن علیه السلام فرمودند: «در زمینه‌های متفاوت مواظب باش که زن‌ها از امور مربوط به خود پیش‌تر نروند که در این صورت به حالشان مناسب‌تر و دلشان آرام‌تر و جمالشان ماندگارتر خواهد بود؛ زیرا زن شکوفه‌ی ناز است و صلابت میدان ندارد.» به طور مثال: اگر زنی مجتهد باشد، بسیار خوب است و هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آید و می‌تواند به نظر خود عمل نماید، ولی دیگران نمی‌توانند از او تقلید کنند؛ زیرا این امر محدوده‌ای را باز می‌کند که فراتر از زمینه‌های زنان است و برای آن‌ها و جامعه مشکل‌آفرین خواهد شد و روشن است که امور مربوط به زنان با امور کلی اجتماع متفاوت است.

۱- بحار، ج ۱۰۴، باب ۱، ص ۲۷۵.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۰، ح ۱.

احکام عبادی و توصلی

پس از بیان دلایل متعدّد بر عدم صحّت قضاوت زن، امر بسیار مهمّی پیش می‌آید که بیان آن نیازمند یک مقدمه است.

احکام و دستورات شرعی دو دسته‌اند: احکام تعبّدی و احکام توصلی.

احکام توصلی احکامی هستند که شریعت تنها تحقّق آن‌ها را می‌خواهد و نسبت به کیفیت حصولشان نظر خاصی ندارد؛ مثل آن که لباس نجس شده‌ای باید پاک شود؛ چه صاحب لباس آن را تطهیر کند یا این که باد لباس را به آب اندازد و یا دیگران این کار را انجام دهند. در این عمل توصلی، اگر بعد از تحقّق عمل، صاحب لباس هم متوجّه پاک شدن آن نشود، آن لباس پاک است و حتّی اگر در پاکی آن شک کند، براءت جاری گردیده و به طهارت آن حکم می‌شود.

مثال دیگر آن که: اگر فردی بدهی خود را بپردازد و بعد از پرداختن شک کند که آیا مقدار بیش‌تری بده‌کار بوده یا نه، اصل «عدم بدهی و دین» حاکم است و نسبت به مازاد، براءت جاری می‌شود. بر خلاف احکام عبادی که خواست شارع در فعل عبادی، هم‌راهی قصد قربت را لازم دارد و چون تمام اجزای عبادت و کیفیت و نوع ایجاد آن، فعل واحدی می‌باشد، باید به نظر شارع باشد و در ظرف شک نسبت به انجام جزو و یا خصوصیت تکلیف احتیاط کرد و اجرای براءت در کار نیست؛ زیرا با شک در جهت‌ی اصل عدم اتیان عمل حاکم می‌گردد؛ به‌طور مثال: اگر شک در نقص جزو یا رکنی از ارکان نماز پیش‌آید، دیگر جای براءت نیست، بلکه باید آن جزو یا رکن به وجه شرعی تدارک شود تا اطمینان به انجام عمل حاصل گردد.

بنابراین می‌بینیم که میان احکام عبادی و توصلی، زمینه‌های متفاوتی وجود دارد و حتّی ممکن است امر توصلی با نیت و قربت به صورت امر عبادی درآید، ولی یک امر تعبّدی به صورت توصلی پذیرفته نمی‌شود؛ پس اگرچه قضاوت، یک امر عبادی

نیست، ولی از باب اصل عدم صحّت، بدون پشتوانه‌ی دلیل، هم‌چون عبادت است که در نتیجه‌گیری از این بحث به آن خواهیم پرداخت.

احکام ولایی و عادی

احکام شریعت دسته‌بندی دیگری نیز دارند. احکامی که تنها انجام آن کافی است و اذن شارع در آن لازم نیست - مانند: کسب و کارهای عمومی را - احکام «عادی» گویند که با عدم منع از سوی شارع - هم‌چون کسب‌های حرام - در انجام و صحّت آن، اذن شارع لازم نیست، ولی امور «ولایی» اموری است که گذشته از تحقّق آن دلیل صحّت هم نیاز دارد؛ مانند: تکالیف عبادی.

حال می‌گوییم: قضاوت هم از امور ولایی است؛ زیرا اصل عدم حاکمیت فردی بر فرد دیگر، نفی هرگونه تسلّط و برتری بر دیگری را اثبات می‌کند؛ پس هرگونه حکم و قضاوت فردی بر فرد دیگر دلیل خاص می‌خواهد و در صورت عدم دلیل معتبر یا حتی شک در وجود دلیل، حجیت شرعی ندارد؛ چه این حکم از سوی زن باشد یا از سوی مرد و تفاوتی در این جهت نیست.

نکته‌ی مهمی که در این میان باید به آن توجّه داشت، این است که در مورد مردان با فرض وجود شرایط خاص، دلیل حجیت قضاوت وجود دارد، ولی در مورد زنان حتی با وجود تمام شرایط - از قبیل: علم و عدالت - باز هم حجیت قضاوت شامل آنان نمی‌شود؛ زیرا گذشته از آن‌که تمام ادله‌ی حجیت قضاوت، تنها شامل مردها می‌شود، اصل عدم شریعت و شک در صحت و حجیت قضاوت زنان نیز وجود دارد.

بنابراین اگر در تمام دلایلی که بر عدم صحت قضاوت زن وجود دارد شک کنیم، باز هم قضاوت زن جایز نیست؛ زیرا با شک در صحت قضاوت زن، اصل عدم صحت قضاوت فردی بر فردی دیگر، قضاوت زن را شامل می‌شود و دیگر موردی برای دفاع

از آن باقی نمی‌ماند؛ چرا که قضاوت از اموری است که باید «دلیل احراز» بر صحت آن داشته باشیم و برای تثبیت و امضای آن، هم‌چون امور عادی و توصلی، صرف عدم دلیل بر فساد کافی نیست.

اصل عدم صحّت قضاوت!

بنابراین به طور خلاصه می‌گوییم: قضاوت از اموری است که درستی آن وابسته به وجود دلیل است؛ زیرا اصل نخست، عدم حکومت و قضاوت فردی بر فردی دیگر است و بدون شرایط و دلیل خاص، قضاوت از هیچ کس - چه زن یا مرد - پذیرفته نیست. یکی از این شرایط، مرد بودن است و بر فرض شک در تمام دلایل عدم صحّت قضاوت زن، باز هم قضاوت او شرعی نیست؛ چون دلیلی بر صحّت قضاوت زن نداریم و حتی با شک در این امر نیز، قضاوت زنان شرعی نیست؛ زیرا قضاوت از احکام ولایی و حکومتی است و برای تصدی آن دلیل خاص لازم است.

حضور زن در دستگاه قضایی

تاکنون گفتیم: یکی از سمت‌های کلان اجتماعی که در تیررس زنان نیست، امر قضا و قضاوت است. قضاوت از مسؤولیت‌های بسیار سنگین جامعه است^(۱) و منحصر به

۱- در روایات از کسی که متصدی امر قضاوت می‌شود، با تعبیرهای تند و شدیدی یاد شده است: قال رسول الله ﷺ: «من ولی القضاء فقد ذبح نفسه بغير سكين؛ كنز العمال، ح ۱۴۹۹۹. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: هر کس خود را در معرض امر قضاوت قرار دهد، به راستی بدون چاقو سر خود را بریده است!»
 - قال رسول الله ﷺ: «من جعل قاضياً فقد ذبح بغير سكين»؛ فقيل: يا رسول الله! وما الذبح؟ قال: «نار جهنم؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۴۳، ح ۲۱۲۳۳/وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸۸.
 رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر کس در مصدر قضاوت نشاندہ شود، همانا بدون چاقو سرش ←

مردان واجد شرایط خاص - مانند: عقل، عدالت، علم و... - می‌باشد و در غیر این صورت بسیاری از مردان هم - چون دلیل حجیت شامل آن‌ها نمی‌شود - هم چون زنان نمی‌توانند به قضاوت بپردازند.

این امر باید بسیار مورد توجه باشد که قضاوت از اموری است که اگر در مورد فردی شرعیت نداشته باشد، گذشته از حرمت تکلیفی، آثار وضعی خود را به دنبال دارد؛ به طوری که اگر قاضی واجد شرایط نباشد، هر تصرفی که در امور یا اموال دیگران انجام دهد، گذشته از آن که بی اعتبار است، از نظر شرعی او را نسبت به تمام آثار تصرف، مدیون می‌کند و حکم او از شمار تصرفات عدوانی است.

اکنون در پایان می‌گوییم: تمام آن چه گفته شد، نسبت به اصل قضا و حکم است و تنها اصل قضاوت، از حریم موقعیت زن به دور است و گرنه امور جانبی قضا - مانند: تحقیقات بدوی، تشکیل و تکمیل پرونده، مدیریت اداری شعبه، هم‌یاری، هم‌کاری و معاضدت‌های مردمی مربوط به قضاوت و دیگر مواردی که به واسطه‌ی آن فرد در اصل تولی صدور حکم شرعی و در درگیری با جریانات جنایی و جزایی متهمین نقش مباحثی و مستقیم ندارد - برای زن جایز است و او می‌تواند در این موارد ورود و تصرف داشته باشد. کمک‌های قضایی و زمینه‌های علمی باب قضا و جرم‌شناسی - به ویژه در بخش زنان - گذشته از جواز، مستحسن و لازم هم می‌باشد و حتی گاهی از ضرورت خاص خود برخوردار است.

→ را بریده‌اند. پرسیدند: «سر بریدن به چه معناست؟» فرمود: «آتش دوزخ.»

ثقل و سنگینی بار قضاوت تا آن جاست که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «ان القاضی العدل لیجاء به یوم القیامة فیلقی من شدة الحساب ما یتمنی ان لا یکون قضی بین اثین فی تمرة قط؛

کنز العمال، ح ۴۹۸۸.

همانا هنگامی که روز قیامت قاضی عادل را می‌آورند، از شدت حساب و هراس و وحشت قیامت آرزو می‌کند که ای کاش حتی درباره‌ی دانه‌ای خرما که دو نفر در آن اختلاف داشتند، قضاوت نمی‌کردم!

فصل چهارم: زن و زعامت دینی

یکی از پرسش‌های اساسی دیگر که نسبت به زن پیش می‌آید، عدم جواز رهبری دینی، مرجعیت تقلید و افتای زن است. به راستی چرا بر فرض وجود شرایط، مرجعیت زن صحیح نبوده و عمل به فتوای او درست نیست و او نمی‌تواند زعامت دینی را بر عهده گیرد؟

اگر زنی بتواند مدارج علمی لازم را طی کند و دارای دانش کافی و تخصص در فقه و احکام شریعت شود، چه اشکالی دارد که مردان و زنان دیگر او را به عنوان مرجع دینی بپذیرند و از او تقلید کنند؟

اگر یک زن از علم و آگاهی، تدبیر و هوش مندی و قاطعیت و کارایی لازم برخوردار باشد و به خوبی از عهده‌ی رهبری و سرپرستی جامعه‌ی اسلامی برآید، چرا نتواند این مسئولیت خطیر را بپذیرد و از توانایی‌های خود در این امر بهره‌گیرد؟

مگر دانش و آگاهی، عقلانیت و خردورزی و توان اداره و مدیریت، تنها ویژگی‌های مردان است و تمام زنان از این ویژگی‌ها به کلی محرومند که از دیدگاه اسلام، زن مجاز نیست در جای‌گاه افتا و زعامت دینی و رهبری جامعه‌ی دین‌داران قرار گیرد؟! این در حالی است که دیده می‌شود شماری از زنان هم‌چون دسته‌ای از مردان دارای این اوصاف و امتیازها هستند و از استعداد، توان و اقتدار لازم برای تصدی این قبیل سمت‌ها، به خوبی برخوردارند.

در پاسخ به این اشکال باید گفت: در این پرسش سه زاویه‌ی متفاوت وجود دارد که نسبت به هر یک باید خصوصیات لازم و ضروری آن رعایت شود:

یک. امکان اجتهاد و بهره‌گیری زن از استنباط و یافته‌های علمی خود؛ آیا زن می‌تواند در صورت اجتهاد و وجود شرایط به آرا و نظرهای خود عمل نماید یا در هر حال باید از مجتهد مرد پیروی کند، اگرچه خود مجتهد باشد؟

دو. اگر زن اجتهاد و دیگر شرایط افتا را داشته باشد، آیا مردها یا زنان دیگر می‌توانند از او تقلید کنند؟ آیا زن می‌تواند زعامت دینی را به عهده گرفته و پاسخ‌گوی مسائل علمی و مراجعات شرعی مردم و جامعه باشد؟

سه. آیا زن در صورت اجتهاد و افتا می‌تواند افزون بر فتوا و پیروی علمی دیگران از او، تصدّی مناصب دینی، مانند: تصرّف در سهم امام، قیمومت صغار و ولایت عمومی جامعه را به عهده گیرد و متصدّی ولایی و مسؤول اجرای احکام و امور الهی جامعه و مردم گردد؟

پس به طور کلی سه پرسش در زمینه‌ی سه شأن و سمت پیش می‌آید. البته مدار این مناصب غیر از محدوده‌ی رهبری جامعه و مردم است که یک شأن خاصّ اجتماعی - سیاسی می‌باشد و در مقام خود دنبال خواهد شد.

آزادی زن و مرد در کسب کمالات

اکنون نسبت به پرسش نخست باید گفت: زن و مرد در به دست آوردن فضایل و کمالات از توان و آزادی یکسانی برخوردار بوده و هر دو می‌توانند فضایل علمی، اخلاقی و دیگر محاسن، خلاقیت‌ها و کمالات، از قبیل: هنرها، فنون، حرفه‌ها و... را به دست آورند. همه‌ی این امور در نظر عقل و عقلا قابل توجّه و شناخته شده است و موقعیت ارزشی خود را دارد و زن و مرد در اکتساب آن یکسانند.

روشن است که تحصیل یا دارا بودن این کمالات نیاز به حجّت و سند شرعی ندارد. زن می‌تواند شاعر یا مجتهد و آگاه به مسائل دینی باشد و یا رشته‌ای از علوم و فنون را

بیاموزد، بی آن که لازم باشد نسبت به دانش و هنر او پرسش شود که: آیا علم او علم است و یا شعر او شعر است. این فضیلت‌ها هم چون زیبایی و دیگر صفات کمال است و همان طور که اگر زن یا مردی زیبا باشد، زیبایی او دیگر سؤال بردار نیست، اگر زنی هم شاعر باشد، هنر و توانایی او پرسش بردار نیست؛ بنابراین، فضایل و کمالات، موجودیت‌های خارجی هستند و تنها تحققشان در ارزش گذاری آن‌ها کافی است و پشتوانه و تأیید شرعی لازم ندارند.

خلاصه آن که، دارایی توانایی است و هر توان و اقتداری خود به خود فضیلت و شایستگی است و عقل و اندیشه‌ی بشری و اندیش‌مندان و خردورزان به‌طور فطری و بدون ملاحظات جانبی آن را مستحسن می‌شمارند.

پس اگر زنی تلاش کند و در مسائل دینی عالم و مجتهد شود، اجتهاد و فضل و آگاهی او قابل انکار نیست و امری معقول و طبیعی است. حال در این جا این سخن پیش می‌آید که: آیا زن می‌تواند از اجتهاد خود برای خود استفاده کند یا نه؟ آیا شریعت اجازه می‌دهد که یک زن مجتهد، از آگاهی‌های خود بهره‌مند گردد یا او هم باید از مجتهد مرد استفاده کند؟ این پرسش می‌تواند زمینه‌ی شرعی و جای بحث داشته باشد.

ممکن است گفته شود: با آن که زن می‌تواند مجتهد شود و مسائل شرعی خود را دریابد، ولی شریعت اجازه‌ی عمل به نظرهایش را نمی‌دهد و او هم چون زنان عادی باید از مجتهد مرد پیروی کند.

پس این که آیا زن می‌تواند مجتهد شود، یک حرف است و این که آیا او می‌تواند به اجتهاد خود عمل کند، حرف دیگری است. همان طور که گفتیم، پرسش نخست زمینه‌ی سؤال ندارد، ولی نسبت به پرسش دوم ممکن است که شارع مقدس جواب رد داشته باشد. این امر چون امر نخست تنها در گرو تحقق خارجی نیست و زمینه‌ی

نفی و اثبات حکمی از جانب شریعت را دارد.

اکنون باید گفت: هیچ‌گونه دلیل نفیی نسبت به عمل زن مجتهد، به علم، اجتهاد و نظر خود نداریم. اگر زنی به مرتبه‌ی اجتهاد برسد - به‌طوری که بتواند مسائل شرعی را استنباط کرده و دریابد - می‌تواند به اجتهاد خود عمل کند، بلکه تقلید و پیروی او از دیگران جایز نیست؛ زیرا دلیلی بر صحّت مراجعه‌ی عالم به عالم وجود ندارد؛ بنابراین زن می‌تواند از علم و اجتهاد خود استفاده نماید و این امر برای همگان روشن است و مورد اهتمام شریعت و عمل اهل دیانت می‌باشد و دلیلی بر منع آن نداریم، ولی فرق است میان عمل به نظر شخصی خویش و فتوادهی - افتاء - که افتاء، تصدّی سمت زعامت دینی بوده و سرنوشت دینی مردم و جامعه را رقم می‌زند.

آنچه در این میان مهم است، دو پرسش دیگر است. پرسش این بود که: آیا زن می‌تواند تقلید باشد و یا مناصب شرعی - هم‌چون امور ولایی - را به عهده گیرد؟ در مورد پرسش نخست باید گفت: در متن دین دلیلی بر جواز عمل به فتوای زن مجتهد برای دیگران وجود ندارد.

نسبت به پرسش دوم نیز باید گفت که: در مناصب ولایی - که در حیطه‌ی ولایت انبیا و اولیای معصوم علیهم‌السلام است - دلیلی بر صحّت زعامت و ولایت زن وجود ندارد و حتی با فرض شک در وجود چنین دلیلی، عدم حجّیت آن احراز می‌شود؛ زیرا اگر شک شود که پیروی از زن در این مورد شرعی است، به‌طور قهری مشکل شرعی پیدا می‌شود و نمی‌توان تصدّی سمت دینی را در اختیار زن قرار داد؛ همان‌طور که اگر در مورد امامت جماعت و جمعه نیز چنین شکی پیش آید، همین وضعیت پیدا می‌شود. با این بیان دیگر در این مناصب جای‌گاهی برای زن باقی نمی‌ماند؛ زیرا دلیلی بر صحّت آن نداریم و در ظرف شک هم اصل «عدم شرعیّت» حاکم می‌گردد.

حال ممکن است این پرسش پیش آید که: اگر دلیل شرعی بر صحّت زعامت و

مرجعیت زن نداریم، آیا دلیل شرعی بر عدم صحّت آن وجود دارد و می توان چنین دلیلی ارایه کرد؟

در پاسخ باید گفت: آری! افزون بر عدم دلیل بر صحّت زعامت زن، دلیل بر منع آن هم داریم که در این مقام به گزیده‌ای از آن اکتفا می شود.

نخست باید دانست که حکم قضایی و فتوا با یکدیگر تفاوت دارند. قضاوت و فتوا هر دو حکمند، با این تفاوت که قضاوت، حکم در امور جزئی و مورد خاص است، ولی فتوا حکم کلی و عام است و مورد آن، هر کس و در هر جا می تواند باشد. آن گاه باید دانست گرچه فتوا و قضاوت هر دو حکمند، ولی رتبه‌ی فتوا برتر و بر قضا مقدم است؛ زیرا اگر قاضی مجتهد باشد، می تواند بعد از فتوا همان حکم کلی را دوباره در موردی به صورت جزئی تحقیق بخشد و در آن مورد حکم کند؛ و در صورت عدم اجتهاد اگر بخواهد از اجتهاد دیگری استفاده کند، باز هم می تواند طبق فتوای آن فرد اجرای حکم کند. با این بیان، قاضی می تواند عالم باشد، ولی لازم نیست مجتهد باشد، بلکه قاضی مقلّد هم در مورد قضا می تواند به فتوای مجتهد واجد شرایط، حکم قضایی دهد؛ پس افتا، حکم کلی است و قضاوت، حکم دربارهی مورد جزئی مربوط به همان حکم کلی می باشد و افتا، تقدّم رتبه‌ی بر قضا دارد.

فتوا و نقل روایت

بحثی که در این جا باید به دقت مورد توجه قرار گیرد، این است که فتوا دادن -افتا- تنها یک اخبار از کتاب و سنت نیست، و صاحب فتوا تنها کتاب و سنت را حکایت نمی کند، بلکه مجتهد با بهره‌گیری از کتاب و سنت، احکام شرعی را استخراج و استنباط کرده و به مسائل دینی حکم می کند.

پس اجتهاد، استنباط حکم شرعی است به واسطه‌ی مدارک شرعی و علمی، که

دست یافتن به یک رأی و نظر شخصی را در بر دارد، ولی افتا، مقام تصدّی صدور حکم شرعی نسبت به مردم است؛ نه اخبار و حکایت از کتاب و سنت.

حال، با این بیان چه اشتباه بزرگی است که کسی گمان کند افتا تنها حکایت از کتاب و سنت است و مجتهد تنها این دو را نقل می‌کند؛ چرا که اجتهاد و استنباط بروز احکام الهی توسط مجتهد است؛ همان‌طور که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«أما علينا ان نلقى اليكم الاصول و عليكم ان تفرّعوا؛^(۱)

ما اصول دین را بیان می‌کنیم و شما خود فروع را استنباط کنید.»

اکنون اگر این پرسش پیش آید که: آیا نقل احادیث دین از معصومین علیهم السلام توسط زن اشکال دارد یا خیر، در پاسخ گفته می‌شود: هرگز! چه بسیار زنانی در طول تاریخ اسلام بوده‌اند که اخبار حضرات معصومین علیهم السلام را برای ما نقل و حکایت کرده‌اند، بی آن که هیچ اشکالی در این جهت - که زمینه‌ی علمی دارد - پیش آید. اما نکته‌ی مهم آن است که نقل روایات دین از معصوم علیهم السلام غیر از ابراز حکم دین توسط مجتهد است؛ زیرا نقل اخبار حکایتی است که تنها «وثاقت راوی» شرط آن است و اگر راوی علم و اجتهاد هم نداشته باشد، مشکلی پیش نمی‌آید، ولی افتا حکم و انشاست و نقل خبر و اخبار نیست و باید شرایط خاص خود را داشته باشد.

بنابراین راوی می‌تواند زن باشد، ولی مجتهد در مقام افتا نمی‌تواند زن باشد؛ زیرا فتوا، حکم و انشاست و اخبار نیست. در این بحث می‌بینیم که برای بزرگانی چون مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، مغز متفکر علم و اجتهاد و حکمت، چه اشتباه بزرگی رخ داده که می‌فرمایند: در شرایط، تفاوتی میان فتوا و نقل خبر نیست و می‌نویسند:

۱- بحار، ج ۲، باب ۲۹، ص ۲۴۵، ح ۵۴.

«هل حال الفتوى الا كحال الرواية»^(۱)

آیا فتوا دادن چیزی جز نقل روایت است؟ پس همان طور که نقل خبر از سوی زن اشکالی ندارد، از جهت افتا هم برای او اشکالی در میان نیست.

از بیان پیشین نقد کلام این استوانه‌ی علم و درایت روشن شد. البته ایشان در این مقام تنها نسبت به فتوای زن چنین عقیده‌ای دارند و گرنه نسبت به دیگر مناصب شرعی در ادامه می‌فرمایند:

«والكلام في مجرد العمل بفتواها لا في تصديها كسائر مناصب المجتهد»^(۲)

سخن تنها در عمل به فتوای زن است؛ نه نسبت به مناصب شرعی دیگر مجتهد.

الف) دلایل عقلی عدم مرجعیت

بعد از بیان این مقدمه ابتدا دلایل عقلی منع افتا و عدم شرعیت تصدی زن نسبت به این امر عنوان می‌شود و سپس به دلایل نقلی آن می‌پردازیم:

یک. تصدی امور و مناصب کلان جامعه به دو جهت نباید بر عهده‌ی زنان باشد:

الف، نباید امور کلان جامعه بر دوش عواطف زنانه قرار گیرد.

ب، نباید زن را درگیر چنین کارهای سنگینی کرد.

پس وقتی گفته می‌شود که: فتوا دادن برای زن شرعیت ندارد، هم به جهت امتنان به

زن و سهولت کار اوست و هم به جهت عدم اهمال نسبت به شؤون کلان جامعه.

دو. همان طور که در باب عواطف و مناصب بیان شد، زن بر اثر عواطف و احساس

که کمال و حسن خلقت اوست - نمی‌تواند در برد بلند کمالات، تعادل لازم را داشته

باشد و بر همین اساس است که در میان صد و بیست و چهار هزار پیامبر و ائمه‌ی

۱- اجتهاد و تقلید، مرحوم کمپانی، ص ۵۰. ۲- همان.

معصومین عليهم السلام، حتی یک زن به عنوان پیامبر یا امام وجود ندارد، اگرچه زن از موهبت عصمت هم می‌تواند برخوردار باشد؛ هم‌چون حضرت زهرا (س) که ناموس الهی، اساس عصمت، لبّ لباب امامت و باطن ولایت است؛ به همین جهت، منصب افتا - که نیابت همان ولایت، نبوت و امامت است - باید در همان شعاع، استمرار یابد تا زن درگیر چنین امور پرمخاطره‌ای نگردد و زمینه‌های اهمال در سطح کلان جامعه رخنه ننماید.

سه. روشن است که افتا و تصدّی مرجعیّت به این معناست که فتوا دهنده، خود را در معرض رجوع و پرسش مردم قرار دهد - همان طور که مقتضای ریاست عامّه‌ی مسلمین همین است - در حالی که مذاق شارع، عفاف و عدم عرضه‌ی زن نسبت به چشم‌اندازهای عمومی افراد و جامعه است؛ پس از این مقدمه و کشف مذاق شارع، عدم موقعیّت زن برای تصدّی این امر روشن می‌گردد.

چهار. مذاق شارع، عدم رضایت به حضور زن در چنین صحنه‌ی پرمخاطره‌ای است که این امر را با شواهد بسیاری می‌توان کشف کرد؛ مانند: مرد بودن انبیای الهی، حکم به عدم امامت جمعه‌ی زن و حتی عدم لزوم اذان و اقامه برای او و دیگر اموری که زمینه‌های اظهار دارد. سیره‌ی عملی اهل دیانت، خودکاشف از این مذاق شارع است؛ همان‌طور که چهره‌ی طبیعی نظام تکوین هم از این معنا حکایت می‌کند.

(ب) دلایل شرعی

ابتدا به عنوان تیمّن به دو مورد از آیات که پیش‌تر هم به آن‌ها اشاره شد، تمسّک

می‌شود:

«الرّجال قوّمون علی النّساء...»^(۱)

«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ وَلِلرِّجَالِ دَرَجَةٌ»^(۱)

به دلیل قیومیت و سرپرستی مردها بر زنان و درجه‌ی برتر آنها نسبت به زنان از این دو آیه استفاده می‌شود که نباید زن را به کارهای کلان گرفتار ساخت. از آن جا که این دو آیه در بخش قضاوت مورد بحث قرار گرفت، از توضیح مجدد آن صرف نظر می‌کنیم.

۱- و بر دوش زنان همانند مردان تکالیف الهی قرار گرفته و مردها مرتبه‌ی برتری دارند [همان‌طور که وظیفه‌ی بیش‌تری بر دوش آنها نهاده شده است]؛ بقره/۲۲۸.

زعامت دینی زن

اکنون نوبت به پاسخ پرسش سوم می‌رسد که: چرا زن نباید امکان تصدّی مناصب مهمّ دینی و زعامت شرعی را داشته باشد؟

البته با پاسخ به پرسش‌های پیشین جواب این پرسش روشن می‌شود، ولی برای وضوح هر چه بیش‌تر می‌گوییم: تمام آن‌چه درباره‌ی منع تصدّی قضا و فتوای زن عنوان شد، در این جا نیز مطرح است؛ چه به انصراف این موارد از زن یا به صراحت دلیل و چه به دلیل اقتضا یا اولویّت؛ زیرا هنگامی که امر قضا - که یک حکم جزئی است - و افتا - که چهره‌ی عملی و اشتغال خارجی به کاری را ندارد - برای زن جایز نیست و از نظر شریعت زن‌ها نمی‌توانند خود را به آن مشغول دارند، چگونه زعامت کلی و خارجی می‌تواند برای زن جایز و صحیح باشد؛ زیرا کلان‌ترین کار در مناصب دینی، سمت‌های ولایی و عزل و نصب‌های شرعی و اجتماعی است که گذشته از عدم جواز و صحتّ این امر برای زن، او توان تصدّی آن را ندارد؛ چنان‌که مرحوم کمپانی، با آن که در عدم صحتّ افتا برای زن خدشه وارد کرده، نسبت به عدم حضور زن در این مناصب بحث را بدیهی و بی‌اشکال معرفی نموده و حتی آن را نیازمند بحث و تحقیق نمی‌داند.^(۱)

از دلایل نقلی ما بر این امر، حسنه‌ی ابی‌خدیجه (ولکن انظروا الی رجلٍ منکم) و مقبوله‌ی عمر ابن‌حنظله (من کان منکم) است که در مورد مقبوله به انصراف و در مورد حسنه به صراحت نسبت به مرد بودن قاضی تمسّک می‌شود.

حال ممکن است در مورد دلالت این دو روایت دو اشکال پیش آید که به طور

خلاصه عنوان می‌شود:

۱- اجتهاد و تقلید، مرحوم کمپانی، ص ۵۰.

اشکال نخست: اگرچه این دو روایت بر مرد بودن قاضی دلالت دارد، ولی قید رجولیت نسبت به باب قضاوت است؛ نه افتا و زعامت.

در پاسخ این شبهه باید گفت: باب قضا، حکم به جزئی است و هنگامی که نسبت به حکم موردی و جزئی، تصدی زن جایز نباشد، دیگر نسبت به افتا - که حکم کلی است - به دلیل اولویت و به لسان اقتضا ممنوعیت برای زن قطعی است. هم‌چنین مشروعیت زعامت - که در رأس شؤون اجتماعی قرار دارد - منوط به تحقق شرایط و وصف صحت در امور پیشین است و اهمیت و موقعیت آن، هم‌راه با خصوصیات و شرایطش روشن می‌کند که این امر در تیررس زن نخواهد بود؛ پس هنگامی که شارع نسبت به یک امر جزئی (قضاوت) می‌فرماید:

«انظروا الی رجل منکم»

(در قضاوت به مردی از میان خود رجوع کنید)، نسبت به امر کلی افتا و زعامت - که ریاست عام است - نیز به طور قطع نظر به مراجعه به مرد دارد.

اشکال دوم، این دو روایت گرچه «رجولیت» را به انصراف یا تصریح در بردارد، ولی این قید به علت مورد غالب است. چون غالب متصدیان امر قضا و افتا در آن زمان مرد بوده‌اند، امام علیه السلام فرموده است: «به مردی از میان خود رجوع کنید» وگرنه ملاک قضا و افتا وجود شرایط آنهاست و دلیلی بر منع قضاوت زن وجود ندارد.

در جواب این شبهه نیز باید گفت: «رجل منکم» می‌تواند مورد غالب باشد، اگر قرینه یا شاهی بر خلاف داشته باشیم؛ مثل باب نقل روایت که غالب راویان ما مرد بوده‌اند، ولی زنان فراوانی هم در سلسله‌ی راویان اخبار معصومین علیهم السلام وجود دارد؛ پس اگر این حرف در باب نقل خبر گفته شود، مناسب است - زیرا در قبال راویان مرد، راویان زن هم وجود داشته است - ولی در باب قضاوت و افتا حتی یک مورد هم زن وجود نداشته است.

در طول تاریخ اسلام زنی قاضی نشده و برای دیگران فتوا نداده و زعامت شرعی یا ریاست عمومی اجتماعی از جانب معصومین علیهم‌السلام و حتی از سوی خلفای جور در اختیار هیچ زنی قرار نگرفته است؛ در صورتی که اگر قضاوت یا افتا و زعامت برای زن صحیح بود و شرعیت داشت یا حتی ممکن بود که به طور صوری برپا شود، دست‌کم خلفا، زنان و وابستگان خود را از این امور دور نمی‌داشتند و آن زنان هم خود را کنار نمی‌گرفتند تا هم به منظور تفاخر، امتیازات بیش‌تری به دست آورند و هم بر مردم نفوذ و اقتدار فراوان‌تری داشته باشند؛ پس قرینه‌ای بر این حرف که شاید «رجل منکم» مورد غالب باشد، وجود ندارد و ادعای چنین توهمی در مورد بحث از سر بی‌توجهی است و اساس علمی ندارد؛ اگرچه برخی بزرگان، هم‌چون مرحوم آیت‌الله خوئی - قدس سره - بر این اعتقاد بوده‌اند. ایشان در کتاب «التنقیح» می‌فرمایند:

«فاقد عنوان الرّجولیة من باب القلّة لا من جهة التّعبّد و حصر القضاء بالزّجال؛^(۱)

عنوان نکردن زنان به خاطر اندک بودن آنان در مقایسه با مردهاست؛ نه از باب تعبّد شرعی و انحصار قضاوت در مردان.»

پس این دو روایت از باب مورد غالب، هم‌چون باب «نقل خیر» نیست و دست‌کم این موضوع مورد شک واقع می‌شود که آیا عدم جواز قضاوت زن از باب حصر امر قضا در مرد است یا از باب غلبه‌ی مرد در این امر تا در صورت اخیر، قضاوت شامل زن هم بشود. حال می‌گوییم: بر اساس قواعد پذیرفته شده‌ی علم اصول، در ظرف «شک» تنها «قدرمتیقن» ملاحظه می‌شود؛ پس «رجل منکم» از باب حصر مرد است و دیگر تمسک به «غلبه در مورد» با وجود شک ممکن نیست؛ زیرا در ظرف شک، اصل

۱- التنقیح، ج ۱، ص ۱۸۷.

«عدم غلبه» حاکم است.

نکته‌ی مهمّ دیگر آن‌که: به‌طور قطع، سیره‌ی عملی شیعه و مسلمین در طول تاریخ هزار ساله بر عدم تصدّی افتا و زعامت از سوی زنان استوار است و نمی‌توان گفت: این سیره‌ی قطعی از باب اهمال بوده است؛ زیرا اگر چنین اهمالی وجود داشت، دست‌کم در این مدّت طولانی یک مورد نقض به چشم می‌خورد و زنی به قضاوت یا افتا مشغول می‌گردید؛ آن هم با وجود زنان فاضلی که برای آن‌ها امکان تصدّی - دست‌کم در بخش‌هایی جزئی - وجود داشته است؛ هرچند سوگ‌مندانه باید گفت که: این امر خود بهانه‌ای گردیده تا زن‌ها از بسیاری از حقوق و شؤن اجتماعی خود محروم شوند. اکنون ما باید به جای اصرار بر اثبات زعامت و افتا برای زن، در جهت رفع موانع کلی حقوق اجتماعی و مناصب طبیعی او تلاش داشته باشیم تا در تصحیح هیچ یک از زوایای فردی و اجتماعی، شرعی و یا عقلایی در جامعه‌ی اسلامی افراط و تفریط پیش نیاید.

شعاع منصب‌های فقیه

در این جا برای وضوح هرچه بیش‌تر بحث، درباره‌ی محدوده‌ی مناصب فقیه تصویری ارائه می‌شود تا تصوّر آن موجب یقین به عدم امکان و یا عدم صحّت فتوادادن زن گردد. محدوده‌ی مناصب فقیه عبارتند از:

الف) افتا در مورد اموری که همه‌ی مردم به آن نیاز دارند.

ب) حکومت شرعی در تمام منازعات قضایی و غیرقضایی که در بحث قبل گذشت.

ج) ولایت در تصرّف نسبت به اموال و نفوس همه‌ی مردم در تمام مواردی که نیاز به فقیه و ولایت اوست - چه در اموری که او به‌طور مستقل در مورد آن تصمیم

می‌گیرد و چه در مواردی که تصرّف دیگران منوط به اذن و اجازه اوست. دو عنوان اخیر تمام شئون جامعه را فرا می‌گیرد و از اجرای حدود شرعی و تصرّفاتی که حقّ ولی امر است تا استیفای حقّ الناس، تصدّی همه چیز در اختیار فقیه است. این‌ها اموری است که به طور قهری در خور توان هر مردی هم نیست، چه رسد به آن که زن بخواهد آن‌ها را پی‌گیری نماید. البته تمام این موارد غیر از شئون کلی رهبری است که در بحث آینده بدان خواهیم پرداخت.^(۱)

باری، کلان‌ترین منصب الهی که در اختیار بشر گذارده شده است، همین امر ولایت است؛ از این رو نباید نسبت به آن اهمال و ساده‌انگاری روا داشت؛ هم‌چنان‌که گمان نمی‌رود زنی - آگاهانه یا ناآگاه - ادّعیای توان تلبّس به این امر را در ذهن خود پیروراند؛ آن هم با وجود مشکلات فراوانی که در جوامع انسانی و جامعه‌ی اسلامی به چشم می‌خورد و موانع بسیاری که بر سر راه رشد و کمال زن به طور جدّی وجود داشته و دارد.

۱- نگارنده این موضوع را در کتابی مستقل به تفصیل پژوهیده و بررسی کرده است که ان‌شاءالله در آینده به چاپ خواهد رسید.

فصل پنجم: زن و رهبری

از گفتارهای پیشین به خوبی روشن شد که عناوین و سمت‌هایی هم‌چون رهبری - که از زمینه‌های بنیادین تحقق یک جامعه است - نباید به دست احساس لطیف و عواطف زنانه سپرده شود؛ چرا که این سمت‌ها نیازمند دور اندیشی، سخت‌کوشی و اقتدار همه‌جانبه است و گذشته از آن که نباید جامعه و امت را در مخاطره‌ی احساسات ظریف زن قرار داد، هم‌چنین نباید بارهای سنگین حیات اجتماعی و دینی را بر دوش احساسات، عواطف و لطافت‌ها نهاد؛ زیرا تصدی زن در این امور، گذشته از عدم امکان و دوری از صحت و درستی، چیزی جز سنگین کردن بار مسئولیت او را به دنبال نخواهد داشت؛ اگرچه چهره‌ی فریبنده‌ی حمایت و دفاع از حقوق اساسی زن با آن سازگار نباشد.

چه سست نهاد و کم‌خردند، آن‌هایی که حکمت و امتنان حق را جانب‌داری به حساب می‌آورند و بارهای سنگین و وظایف بنیادین اجتماعی را برای مردها، سود و منفعت و نبود آن را برای زن‌ها، محرومیت می‌دانند! به راستی چرا باید زنان جامعه را درگیر حوادث و مشکلات عمده‌ی کشوری ساخت؟ چه لزومی دارد که فرماندهی لشکر، ریاست قوای سه‌گانه و دیگر مسئولیت‌های کلان و سنگین جامعه در اختیار زن‌ها قرار داده شود؟! در این صورت، کارهای خانه و تربیت و سرپرستی فرزندان را باید به چه کسانی واگذار کرد؟ چه کسی باید کمبود محبت مادری را برای فرزند جبران کند؟ و چه کسی پاسخگوی نابسامانی‌های خانه و خانواده باشد؟ لابد خوب است مردها را برای تربیت اطفال در خانه نگاه داشت و زن‌ها را به جبهه‌های نبرد با

دشمن فرستاد تا مساوات زنان با مردان و رضایت خاطر از ما بهتران فراهم شود! تمام این موارد، حکایت از کجی اندیشه و مشکل فکری افرادی می‌کند که جهت اعمال اغراض شوم خود به این گونه توهمات واهی دامن می‌زنند.

همان طور که مرجعیت شرعی - هنگامی که از رهبری اجتماعی جدا باشد - از تکالیف و شؤون مرد است، رهبری دینی و اجتماعی هم که باری سنگین‌تر بر دوش یک فرد است، از تکالیف و شؤون مرد می‌باشد. به‌طور مسلم، این موضوع کلان‌ترین مسأله است و نمی‌شود سرنوشت جامعه و ملتی را به مخاطره انداخت تا مسیر ترفندهای سیاسی هموار شود.

چه گویا و روشن است که در ظروف عالی، همه‌ی حضرات انبیا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام در طول تاریخ بشری و حیات دینی مرد بوده‌اند،^(۱) با آن که در زمره‌ی خوبان، زنان وارسته و معصومی، هم‌چون حضرت زهرا(س) و پاکانی چون خدیجه(س) و حضرت زینب(س) و مریم(س) و هزاران زن شایسته‌ی دیگر بوده‌اند. البته همان طور که گذشت، اجتهاد برای زن امری ممکن است و در صورتی که زنی به مقام اجتهاد برسد، بر طبق نظر و اجتهاد خود عمل می‌کند و تقلید بر او حرام می‌شود، ولی مرجعیت تقلید دیگران - زنان یا مردان یا تصرفات ولایی و تصدّی شؤون ولایت برای زن ضرورتی ندارد و جامعه هم از آن بی‌نیاز است؛ گذشته از آن که زن توان استیفای چنین امر خطیری را ندارد.

۱- «فی خبر قال الله تعالى لحواء لما امر بخروجها من الجنة: لم اجعل منكن حاكماً و لم ابعث منكن نبياً؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۸۶، ح ۱۶۷۳۲.

در روایتی آمده است، هنگامی که خداوند فرمان داد که «حواء» از بهشت خارج شود، خطاب به او فرمود: [از باب امتنان و آسان‌گیری] من از میان شما زنان هیچ کس را حاکم، فرمان روا و پیامبر قرار نمی‌دهم.»

صدارت زن و ملکه‌ی سبا

در این بحث بعضی خواسته‌اند برای اثبات رهبری و موقعیت صدارت و حکومت زن به داستان ملکه‌ی سبا، بلقیس - که در قرآن کریم ضمن آیات ۲۲ تا ۴۴ سوره‌ی نمل آمده است - به عنوان نمونه تمسک جستجو و آن را سند مدّعی خود قرار دهند و جهاتی از امتیاز را نیز برای آن ذکر نمایند که ارزش علمی یا پشتوانه‌ی منطقی ندارد. طبق آیات قرآن کریم، به‌طور مسلم، ملکه‌ی سبا بر مردمی کافر و خورشیدپرست حکم می‌راند و خود نیز به این آیین اعتقاد داشت و شیطان نیز بر افکار همه‌ی آنان چیره و مسلط بود.^(۱)

حال، چگونه می‌توان عمل قومی را که به خدای یگانه اعتقاد نداشته و شیطان کارهایشان را در نظر آنان خوب و پسندیده جلوه‌گر ساخته است، ملاک عمل قرار داد و برای زن - این موجود رعنا، لطیف و پراحساس - صدارت یا حکومت را ثابت نمود و به این وسیله روح لطیف‌ترین گل‌زیبای آفرینش را درگیر مشکلات، دشواری‌ها، بحران‌ها، درد و رنج‌ها، شکست و ناکامی‌ها و خاها و خوارهای حکومت‌داری ساخت؛ چنان‌که قرآن کریم از زبان بلقیس به بخشی از این پیامدهای ناگوار اشاره می‌کند.^(۲) آری، هنگامی که زن در سمت رهبری باشد و مورد هجوم بیگانگان واقع شود، به‌طور قهری درگیر چنین ناهنجاری‌هایی خواهد شد.

۱- «وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدّهم عن السبیل فهم لا یهدون؛ نمل/۲۴.

او و قومش را در حالی یافتیم که خورشید را به جای خداوند عالمیان پرستش می‌کردند و شیطان کردارشان را پیش چشم‌انشان خوب جلوه داده و آن‌ها را از راه هدایت باز داشته است.»

۲- انّ الملوک اذا دخلوا قریةً افسدوها و جعلوا اعزّة اهلها اذلّة و کذلک یفعلون؛ نمل/۳۴.
به‌راستی پادشاهان هنگامی که وارد سرزمینی می‌شوند، آن را به فساد و تباهی می‌کشند و اشراف و حاکمان آن را خوار و ذلیل می‌کنند.

از این رو در برخی روایات اطاعت و فرمان برداری قوم سبا از یک زن مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفته است که ما به عنوان نمونه به چند روایت بسنده می‌کنیم:

ریاست زن و رکود جامعه!

امام حسین علیه السلام در منزل «ثعلبیه» در پاسخ «اباهره‌ی ازدی» که درباره‌ی علت خروج آن حضرت از خانه‌ی خدا سؤال کرد، بعد از بیاناتی فرمودند:

«به خدا قسم! اهل ظلم و ستم مرا خواهند کشت و در این هنگام است که خداوند بر آنان لباس ذلت فراگیری را می‌پوشاند و شمشیر برنده‌ای را بر گردن آنان مسلط می‌سازد و کسی را بر ایشان حاکم می‌گرداند تا آنان را چنان خوار کند که ذلت و خواری‌شان حتی از قوم «سبا» بیش‌تر شود؛ زیرا آنان قومی بودند که زنی بر آنان پادشاهی می‌کرد و بر اموال و جان‌های آن‌ها حکم می‌راند.»^(۱)

امام علیه السلام در این روایت، حاکمیت زن را بر مقدرات جامعه و جان و مال مردم موجب ذلت و خواری جامعه شمرده است، اگرچه آن زن ملکه‌ی سبا بوده و موقعیت رهبری داشته باشد.

در روایت دیگری حضرت در پاسخ شخصی دیگر فرمودند:

«... انّ هولاء اخافونی و هذه كتب اهل الكوفة و هم قاتلی، فاذا فعلوا ذلک و لم يدعوا لله محرماً الاّ انتھکوه، بعث الله اليهم من يقتلهم حتی یكونوا اذل من قوم الامة؛»^(۲)

به راستی اینان [بنی امیه و یاران و کارگزارانشان] مرا در اندیشه فرو برده‌اند و این هم نامه‌های مردم کوفه است و روشن است که اینان مرا خواهند کشت. زمانی که

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۳۶۸.

دستشان به خون من آلوده شد و حریم هیچ حرامی از محرمات الهی را پاس نداشتند، خداوند کسی را به سویشان می‌فرستد تا آنان را چنان قتل عام نماید که دلیل‌تر از آن قوم شوند که یک کنیز بر آنان حکومت می‌کرد.»

امام علیه السلام در این روایت نیز حاکمیت زن را زشت و ناپسند دانسته و موجب ذلت و خواری جامعه می‌شمارد و آن زن را با واژه‌ای مذموم (کنیز) یاد می‌کند، هرچند آن زن بلقیس باشد که لفظ کنیز از او انصراف دارد.

حکومت دختر کسری

در روایت دیگری که در «صحیح بخاری» نقل شده، آمده است:

«... لَمَّا بَلَغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ فَارِسًا مَلَكَوا ابْنَةً فَقَالَ: لَنْ يَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ!»^(۱)

وقتی این خبر به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید که بر اهل فارس دختر کسری پادشاهی می‌کند، حضرت فرمودند: «قومی که ولایت امرشان در اختیار یک زن است، هرگز رستگار نخواهند شد.»

در روایتی دیگر امام باقر علیه السلام می‌فرماید: امیر مؤمنان علی علیه السلام در رابطه با اهداف، مقاصد و نقشه‌های شوم طلحه و زبیر در جریان جنگ جمل فرمودند:

«و رأيتني ان امسكت كنت معينا لهم علي ما صاروا اليه و طمعوا فيه من تناول الاطراف و سفك الدماء و قتل الرعية و تحكيم النساء التواقص العقول و الحظوظ علي كل حال كعادة بني الاصفر و من مضى من ملوك سبأ و الامم الخالية»^(۲)

و با خود اندیشیدم که اگر درباره‌ی آنان اهمال ورزم، آنها را در راهی که در آن

۲- بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۷۹.

۱- بحار، ج ۳۲، ص ۱۹۴، ح ۱۴۳.

قدم نهاده‌اند و مطامعی که دارند، یاری نموده و اجازه داده‌ام که بر همه‌ی سرزمین‌های اسلامی دست یابند و به قتل و غارت و خون ریزی پرداخته و به شیوه و سنت غلط «بنی‌اصغر» و گذشتگانی چون پادشاهان قوم سبا، زنان را - که در هر حال، دارای اندیشه‌های کوتاه و بهره‌مندی‌های کمند - بر سرنوشت جامعه و مقدرات مردم حاکم گردانند.»

و روى الشَّعبى عن مسلم بن ابى بكرة عن ابىه قال: «لَمَّا قدم طلحة و الزَّبير البصرة تقلدت سيفى و انا ارید نصرهما فدخلت على عائشة و اذاً هی تأمر و تنهى و اذاً الامر امرها فذكرت حديثاً كنت سمعته من رسول الله ﷺ: لن يفلح قومٌ يدبّر امرهم امرأة؛ فانصرفت و اعتزلتهم؛^(۱)

ابى بکره از پدرش نقل می‌کند: زمانی که طلحه و زبیر به بصره رسیدند، من شمشیر بسته بودم و تصمیم داشتم آنان را در جنگ با علی یاری نمایم. چون به عایشه برخورد کردم، دیدم اوست که امر و نهی می‌کند. در این هنگام فرمایش رسول خدا ﷺ که خود از آن حضرت شنیده بودم، به یاد آمد: گروهی که تدبیر امورشان به عهده‌ی زنی است، هرگز رستگار نمی‌شوند؛ از این رو منصرف شدم و از آن‌ها کناره گرفتم.»

از تمام این گونه روایات - که در مجامع روایی ما و اهل سنت آمده است - به خوبی روشن می‌شود که رهبری و مدیریت کلان هر قوم و ملتی باید بر عهده‌ی مردان اندیش‌مند و وارسته باشد تا احساسات زنانه در بحران‌ها موجب مشکلات و نارسایی‌های بی‌مورد نگردد.^(۲)

۱- بحار، ج ۳۲، ص ۲۱۲، ح ۱۶۸ / شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۲۷.

۲- قال رسول الله ﷺ: «اذا كان امرؤكم خياركم و اغنياؤكم سمحواؤكم و اموركم شورى بينكم فظهر الارض خيرٌ لكم من بطنها، و اذا كان امرؤكم شراركم و اغنياؤكم بخلاؤكم و اموركم الى نساءكم، فبطن الارض خيرٌ لكم من ظهرها؛ سنن ترمذی، ح ۲۲۶۶.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: زمانی که فرمان روایان شما خوبان شما و ثروت‌مندانتان بخشندگان

آری، زن با آن که به مقامات معنوی بالایی می‌رسد تا جایی که رزق نازل شده‌ی آن پیامبری چون حضرت زکریا علیه السلام را حیران می‌کند،^(۱) ولی پیامبر نمی‌شود؛ زیرا برد بلند سفر چهارم در باب سلوک و معرفت - که موقعیت دست‌گیری و امداد عمومی نسبت به دیگران است - و رهبری که چهره‌ای از شوون آن است - در تیررس احساس قرار نمی‌گیرد و با ویژگی‌های زن هم‌خوانی ندارد، این سمت‌های کلان در انحصار صاحبان فتوت و کسوت و اولیای به حق الهی است و زن یا حتی هر مردی که فاقد صفات عالی کمال باشد، راه به این منصب ندارند و هرگونه تصدی ناهل، غضب است و حرمت تکلیفی و آثار وضعی شوم خود را دارد.

سخن آخر

در پایان جا دارد نمایی کوتاه را از آنچه گفتیم، از نظر بگذرانیم؛

زن و مرد، هر دو انسانند و کمال انسانیت در تیررس همگان است، ولی امکانات، استعدادها و توانایی‌های زن و مرد یکسان نیست. در بعضی جهات، مرد توان و امتیاز بیش‌تری دارد و نقش اصلی را بازی می‌کند و در برخی زمینه‌ها هم استعداد و خصوصیات زن بر مرد برتری دارد که در این جا زن باید نقش نخست را بازی کند؛ همان طور که دلایل عقلی و واقعیت‌ها به خوبی بیان‌گر این حقیقت است؛ از این‌رو برای وصول زن و مرد به کمالات انسانی باید به مقتضای حکمت و عنایت، هر یک را

شما باشند و کارهایتان بر اساس شور و مشورت باشد، زندگانی برای شما بهتر از مردن است، ولی آن گاه که حاکمانتان شرورترین افراد از میان شما باشند و متمکنان شما بخیل باشند و تصمیم‌گیری امور در اختیار زنانان باشد، مرگ برایتان بهتر از چنین زندگی نکبت‌بار است.»

۱- «قال یا مریم ائی لک هذا قالت هو من عندالله؛ آل عمران/۳۷.»

زکریا علیه السلام گفت: ای مریم! این [غذا] از کجا آمده است؟ مریم پاسخ داد: از سوی خداست.»

در موقعیت خاص طبیعی خود قرار داد.

هیچ دلیلی احساس نمی‌شود که مردها در تمام شئون زنان دخالت داشته باشند؛ همان‌طور که زن‌ها نیز نباید در تمام شئون جامعه و مردها دخالت داشته باشند؛ اگرچه درصد تصدّی اجتماعی مردان بیش‌تر از زنان است و در عوض، تصدّی مسؤولیت زن‌ها نسبت به خانه و خانواده و موقعیت عاطفی از شوهر و فرزندان بیش‌تر است. بنابراین، محدودیت در بعضی جهات را نباید اهمال یا اجحاف نسبت به شئون و حقوق زن دانست. بسیاری از حمایت‌های گروه‌های سیاسی و اقتصادی از زنان نیز حکایت از ریا و سالوس و استثمار زن دارد؛ همان‌طور که در دنیای متجدّد مآب امروز چنین امری به‌طور ملموس مشاهده می‌شود و موقعیت زن در دنیای غرب به خوبی گواه آن است؛ به طوری که تمام کارهای کلیدی، اساسی و حیاتی اجتماع و دولت‌ها با همه‌ی پست‌ها و مقام‌ها در دست مردان است و تنها برای خالی نبودن عریضه گه‌گاه زنی را به عنوان وزیر یا وکیل و سناتور نمایش می‌دهند و در عوض، پستی‌ها، لجن‌باری‌ها و بسیاری از ناهنجاری‌ها را به زنان واگذار می‌کنند و آن‌ها را به بدترین فلاکت‌ها وادار می‌سازند. آری، نباید در مورد کاستی‌ها و اجحاف و تعدّی نسبت به زن در طول تاریخ و دنیای امروزی تفاوت بود؛ همان‌طور که نباید این نابسامانی‌ها را به حساب دین گذارد.

پس باید حمایت از زن یا محدودیت‌های او ملاک عقلی - دینی داشته باشد و با پیرایه، جمود، جزم‌اندیشی و ظلم به زن همراه نشود تا گذشته از آن که زمینه‌ی رشد زن در تمامی شئون فردی و اجتماعی پدید آید، زن‌ها دچار بی‌بند و باری یا تخریب هویت و شخصیت نگردند و کرامت و الای انسانی و جای‌گاه حقیقی خود را بیابند و جامعه‌ی بشری نیز با چشمانی باز و واقع بین به زن، این مظلوم همیشه‌ی تاریخ، بنگرد و قدر و منزلت این گوهر یکتای آفرینش، پریسای وجود و زیبای دل‌آرای هستی را

باز شناسد. به امید آن روز.

* * *

این بود گزیده‌ای از مباحث کلان پیرامون زن در جهت ترسیم مبانی اصولی و نقد و بررسی آن. به عنایت حق، تبیین مباحث کاربردی و عینی و تطبیق زمینه‌های خرد و کلان واقعی به تفصیل در مجلدات بعدی خواهد آمد.

والحمد لله رب العالمین.

منابع جلد چهارم

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، تهران، موسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۰ ش.
- ۳- ابن ابی جمهور، محمد بن علی، غوالی اللئالی، قم، مطبعة سيد الشهداء، الطبعة الاولى، ۱۴۰۳ ق.
- ۴- ابن ابی الحديد، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ ق.
- ۵- ابن حنبل، احمد، مسند، بیروت، دار صادر.
- ۶- الاصفهانی، محمد حسین، الاجتهاد والتقلید، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۶ ق.
- ۷- البحرانی، حسن بن علی، تحف العقول، قم، منشورات مكتبة بصیرتی، ۱۳۹۴ ق.
- ۸- البحرانی، یوسف، الحدائق الناظرة، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
- ۹- الترمذی، محمد بن عیسی، سنن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۱۰- الجعفی، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، لبنان، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۳۱۳ ق.
- ۱۱- الحر العاملی، محمد بن الحسن، تفصیل وسائل الشیعة، الطبعة الرابعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ق.
- ۱۲- الحویزی، علی بن عبد جمعه العروسی، تفسیر نورالثقلین، الطبعة الثانية، قم، موسسه‌ی اسماعیلیان، ۱۳۸۳ ق.
- ۱۳- الخمینی [الامام] روح اللہ الموسوی، تحریر الوسیلة، نجف اشرف،

- مطبعة الآداب، الطبعة الثانية، ١٣٩٠ ق.
- ١٤ - الصدوق، محمد بن علي، الخصال، التحقيق: علي أكبر الغفاري، قم، مكتبة الصدوق، ١٣٨٩ ق.
- ١٥ - _____ عِلل الشرايع، نجف الاشرف، مكتبة الحيدرية، ١٣٨٥ ق.
- ١٦ - _____ من لا يحضره الفقيه، طهران، مكتبة الصدوق، ١٣٩٢ ق.
- ١٧ - الطبرسي، حسن بن فضل، مكارم الاخلاق، نجف الاشرف، مطبعة الحيدرية، ١٣٩١ ق.
- ١٨ - الطبرسي، احمد بن عبدالله، ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى، الطبعة الاولى، المصر، مكتبة القدسي، ١٣٥٦ ق.
- ١٩ - الطوس، محمد بن الحسن، امالي، الطبعة الاولى، قم، دارالثقافة، ١٤١٤ ق.
- ٢٠ - _____ الخلاف، قم، دارالكتب العلمية (اسماعيليان).
- ٢١ - الفاضل الهندي، محمد بن الحسن، كشف اللسام، چاپ سنگى، ناشر عبدالحسين سمسار اصفهاني.
- ٢٢ - فيض الاسلام، علي نقى، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ١٣٥١ ش.
- ٢٣ - كراچكى، محمد بن علي، كنز الفوائد، قم، مكتبة المصطفوي، ١٣٠٧ ق.
- ٢٤ - كلبيني، محمد بن يعقوب، فروع الكافي، الطبعة الثانية، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٦٧ ش.
- ٢٥ - المامقاني، عبدالله، تنقيح المقال في احوال الرجال، طهران، جهان، ١٣٤٩ ق.
- ٢٦ - المتقى الهندي، علي، كنز العمال، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ ق.
- ٢٧ - المجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، تهران دارالكتب الاسلامية.

٢٨ - المفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، نجف، مطبعة الحيدرية، ١٣٩٠ ق.

٢٩ - النراقي، محمد مهدي، جامع السعادات، نجف، مطبعة النعمان.

٣٠ - النجفي، محمد حسن، جواهر الكلام، دارالكتب الاسلامية، ١٣٩٢ ق.

٣١ - النوري، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٩٢ ق.

٣٢ - اليزدي، محمد كاظم، العروة الوثقى، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٩٢ ق.

٣٣ - تورات، منسوب به حضرت موسى عليه السلام، انجمن پخش كتب مقدسه، ١٩٨١ م.